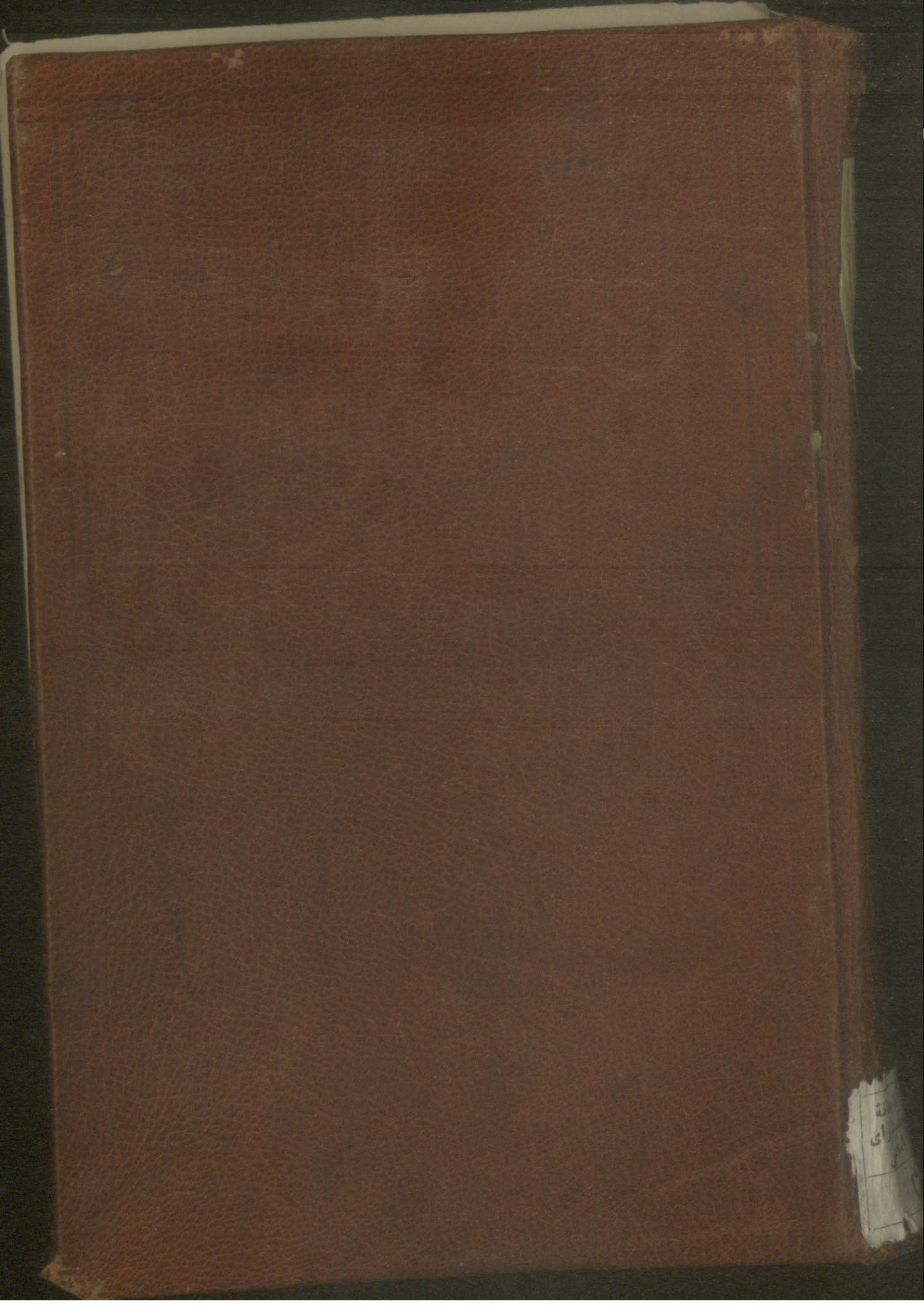
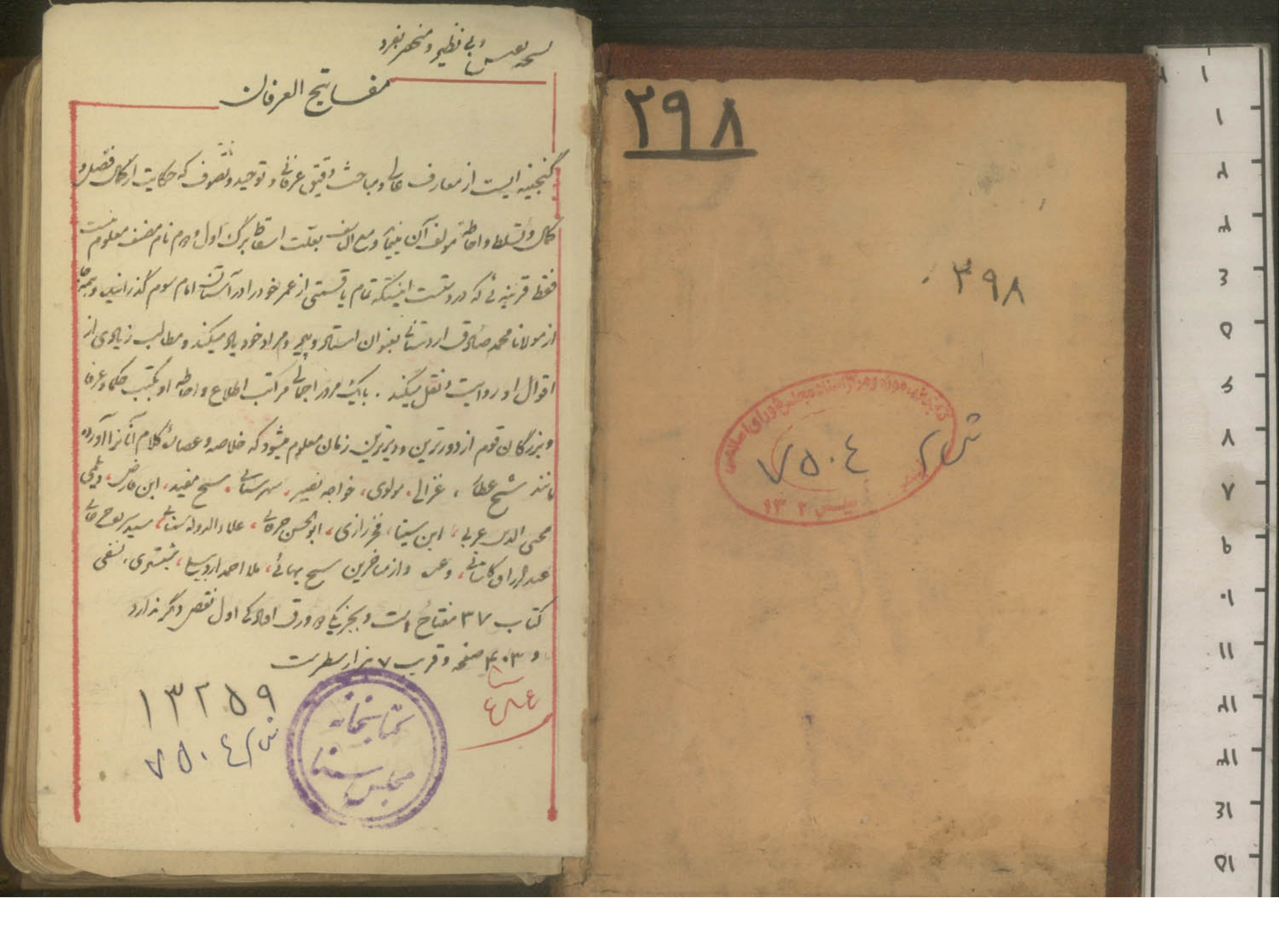




نسخه نفیس و بی نظیر و منحصر بفرد

مفاتیح العرفان

گنجینه ایست از معارف عالی و مباحث دقیق عرفانی و توحید و تصوف که حکایت از کمال فضل و
کمال و تسلط و احاطه مؤلف آن مینماید و مع الاسف بعلت اسقاط برگ اول و دوم نام مصنف معلوم نیست
فقط قرینه ئی که در دست است اینستکه تمام یا قسمتی از عمر خود را در آستانه امام سوم گذرانیده و همه جا
از مولانا محمد صادق اردستانی بعنوان استاد و پیر و مراد خود یاد میکند و مطالب زیادی از
اقوال او روایت و نقل میکند . باینکه مرد در اجماع مراتب اطلاع و احاطه او بکتب حکما و عرفا
و بزرگان این قوم از دورترین و دیرترین زمان معلوم میشود که خلاصه و عصاره کلام آنانرا آورده
مانند شیخ عطار ، غزالی، مولوی، خواجه نصیر، شهرستانی، شیخ مفید، ابن فارض، دیلمی
محیی الدین عربی، ابن سینا، فخر رازی، ابوالحسن جرجانی، علاء الدوله سمنانی، سید نوح ...
عبدالرزاق کاشانی، و غیره و از متاخرین شیخ بهائی، ملا احمد اردبیلی، شبستری، نسفی
کتاب ۳۷ مفتاح است و بجز یکی دو ورق اول که اول نقص دیگر ندارد
و ۴۰۳ صفحه و قریب ۷ هزار سطر است

نسخه نفیس بی نظیر و منحصر بفرد

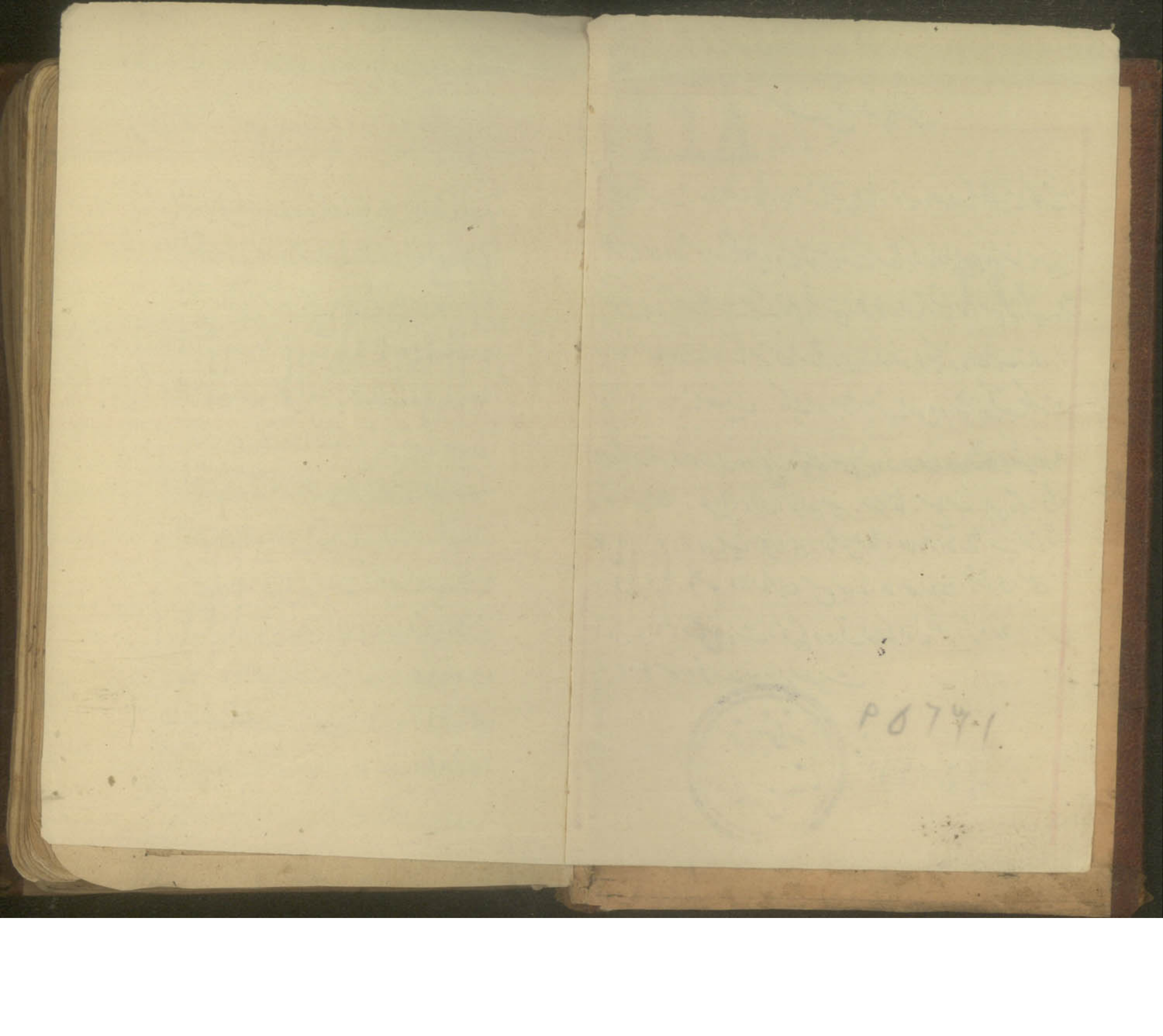
مفاتیح العرفان

گنجینه ایست از معارف عالی و مباحث دقیق عرفانی و توحید و تصوف که حکایت از کمال فضل و
کمال و تسلط و احاطه مؤلف آن مینماید و مع الأسف بعلت اسقاط برگ اول و دوم نام مصنف معلوم نیست
فقط قرینه ای که در دست است اینستکه تمام یا قسمتی از عمر خود را در آستان امام سوم گذرانیده و بهمه جا
از مولانا محمد صادق اردستانی بعنوان استاد و پیر و مراد خود یاد میکند و مطالب زیادی از
اقوال او روایت و نقل میکند . با یک مرور اجمالی مراتب اطلاع و احاطه او بکتب حکما و عرفا
و بزرگان این قوم از دورترین و دیرین زمان معلوم میشود که خلاصه و عصاره کلام آنها را آورده
مانند شیخ عطار ، غزالی ، مولوی ، خواجه نصیر ، سهرستانی ، شیخ مفید ، ابن فارض ، دیلمی
محیی الدین عربی ، ابن سینا ، فخر رازی ، ابو الحسن جرقانی ، علاء الدوله سمنانی ، سید نوح
عبد الرزاق کاشانی ، و غیره و از متأخرین شیخ بهائی ، ملا احمد اردبیلی ، شبستری ، نسفی
کتاب ۳۷ مفتاح است و بجز یک دو ورق اوائل که اول نقص دیگر ندارد
و ۴۰۳ صفحه و قریب ۷ هزار سطر است

نسخه نفیس و بی نظیر و منحصر بفرد

مفاتیح العرفان

گنجینه ایست از معارف عالی و مباحث دقیق عرفانی و توحید و تصوف که حکایت از کمال فضل و
کمال و تسلط و احاطه مولف آن مینماید و مع الاسف بعلت اسقاط برگ اول و دوم نام مصنف معلوم نیست
فقط قرینه ئی که در دست است اینکه تمام یا قسمتی از عمر خود را در آستانه امام سوم گذرانیده و بهمه جا
از مولانا محمد صادق اردستانی بعنوان استاد و پیر و مراد خود یاد میکند و مطالب زیادی از
اقوال او روایت و نقل میکند . با یک مرور اجمالی مراتب اطلاع و احاطه او بکتب حکما و عرفا
و بزرگان این قوم از دورترین و دیرترین زمان معلوم میشود که خلاصه و عصاره کلام آنانرا آورده
مانند شیخ عطار ، غزالی ، مولوی ، خواجه نصیر ، شهرستانی ، شیخ مفید ، ابن فارض ، دیلمی
محیی الدین عربی ، ابن سینا ، فخر رازی ، ابوالحسن جرجانی ، علاء الدوله سمنانی ، سید نوح علی
عبدالرزاق کاشانی ، و غیره و از متأخرین شیخ بهائی ، ملا احمد اردبیلی ، شبستری ، نسفی
کتاب ۳۷ مفتاح است و بجز یک دو ورق اوراق که اول نقص دیگر ندارد
و ۴۰۳ صفحه و قریب ۷ هزار سطر است



باشد اکنون اگر تسلسل باشد پس عقل را میرسد
که مجموع افراد سلسله ممکنه لایتناهی را موجود
فرا گیرد بحیثیتی که هیچ فرد ممکن از این خارج نباشد
و در اینوقت حکم احتیاج بغیر بر این مجموع صادق نیست
پس این مجموع سلسله لایتناهی را که عقل موجود اخذ
کرده محتاج بغیر باشد نمیتواند بود که این غیر ممکن
باشد چه فرض کردیم که جمیع افراد ممکن در ضمن این مجموع
ماخوذ است پس هیچ فرد ممکن خارج از این مجموع نباشد
و این مجموع محتاج است بغیر پس البته این غیر واجب است
و الا هیچ ممکن موجود نباشد اگر معترض گوید که مجموع و جمیع
و جمله و امثال اینها را بر متناهی اطلاق میتوان کرد
و بر غیر متناهی گفته ایم جواب آنست که این نزاع لفظیست
زیرا که مراد از لفظ مجموع اینجا ممکنات است بحیثیتی که از آن
فردی تخلف نکند و این امریست معتبر و معقول هر دو

امور متناهی و هم در غیر متناهی و گفته نشود که احاد
ممکنه متسلسله الی غیر النهایه امور متعاقبه اند که
یکی از عقب دیگری است پس آنها مجموعی موجود نشدند
در زمانی زیرا که گفتیم که سخن ما در علتهای مؤثره است
که واجبست اجتماع ایشان با معلول در جمیع اجزای
زمان وجود و سائر ادله ابطال تسلسل در کتب
مبسوطه است بجهت تیمن از طریقه شریعت غرا که
حقیقت همه امری در آن مبین است نقل میرود که
در جواب قائل بتسلسل بعضی از معصومین فرمودند
که چون بتو منتهی شد سلسله که اول نداشت و ابطال
دور را بیان مینمائیم و معنی دور توقف شئ است بر شئ
دیگر که آن شئ دیگر موقوف بر همان شئ اول باشد
پس هرگاه زید علت عمرو باشد و عمرو علت زید لازم آید
که زید بر عمرو بواسطه علیت مقدم باشد و چون عمرو

عمرو زید

علت زید است از نیز بر زید مقدم باشد پس زید بر عمرو که
بر او مقدم است مقدم باشد و همچنین عمرو بر زید که بر او
مقدم است بمقدم است مقدم باشد پس تقدم شئ بر نفس خود
به دو مرتبه لازم آید و این محالست پس دور باطل است
و جمعی از مشرکین هند میگویند که عالمیست که در آن
تخم از درخت و درخت از تخم حاصل میشود و همیشه
باقتضای طبیعت و هیچ احتیاج بوجود واجب ندارد
و با بطال دور متکلمین حجت ایشان را منقطع
مینمایند و اثبات واجب میکنند و میگویند که این
سخن باطلست زیرا که وجود درخت موقوفست بوجود
تخم که اگر تخم نباشد درخت وجود نیابد و وجود تخم
نیز موقوفست بوجود درخت که اگر از درخت نباشد
تخم وجود نیابد پس هرگز تخم موجود نشد و نه درخت و حال
آنکه هر دو موجودند پس البته تخمی هست که نه از درخت

حاصل شدم وبدانکه ابطال قول مشرکین هند باطل
بودن دور غلط است چنانچه اهل کلام کردند از آن
جمله محمد بن عبد الکریم شهرستانی در مصارع
الحکماء مثل آنچه ما ذکر کردیم ذکر کرده است
بلکه مغالطه شده است در اینجا و مشتبه شده است
دور به تسلسل بر اهل کلام وانچه مذکور شد دور
نیست مگر در لفظ از جهه اینکه شی هرگاه توقف
داشته باشد وجود آن بر چیزی که محتاج باشد آن
چیز در وجود خود بمثل آن شی این دور نیست که
مؤدی شود بعدم حصول طرفین یکی هرگاه توقف
داشته باشد وجود شی بر چیزی که محتاج باشد
آن چیز در وجود بغیر آن شی نه بمثل آن شی این
دور محال است قال سلطان المحققین نصیر الملة
والدین قدس سره العزیز فی مصارع المصارع

مطلب

مطلب

المراد

فی الجواب علی ذلک الفاضل المذکور احسنت یا
علامة العلما فیما یسئل عنه العوام والصبیان
فانه لیس بدور الا فی اللفظ لان الشیء اذا توقف
وجوده علی ما یحتاج فی وجوده الی مثل ذلک الشیء
لا یکون دورا یؤدی الی ان لا یحصل بل بمثابة التسلسل
والتسلسل ان استحال وجب ان یکون له مبدأ
وههنا اشتبه بالدور التسلسل علی المصارع
واین که نقل نمودیم سه دلیل است بر اثبات صانع
تعالی بر سبیل اختصار واین سه دلیل بافهام
عوام نزدیکتر است از سائر ادله که از مخلوق
بر خالق واز ممکن بر واجب استدلال مینماید و
اگر کسی بگوید ازین ادله همین بر آمد که این عالم را مبدء است
که مبدء محسوس نیست چه مانع است که آن مبدء
غیر محسوس نفس باشد یا طبیعت باشد یا دهر جواب

میگوئیم که این افعال محکمه متقنه واین نظام عجیب
که عقلا متحیر اند در آنها از مبدئی که علم وقدرت
ندارد هیچ عقل تجویز نمیکند صدور آنها را از مبدء
غیر عالم وغیر قادر واگر این افعال محکمه صادر است
از مبدئی که آن مبدء علم وقدرت از خود دارد پس آن
واجب الوجود است میخواهی بگو یا دهر نزاع ما
بر لفظ نیست واگر علم وقدرت از خودش نیست واز دیگری
پس مبدء فی الحقیقه آن دیگر است اما طریقه صدیقین
ومتألهین که از واجب بر ممکن واز خالق بر مخلوق
استدلال مینمایند اینست که ایشان در استدلال
اخذ نمیکنند در امکان یا حدوث و اجسام
مثل متکلمین وحرکت نمیکنند در استدلال
مثل طبیعیین واشاره بطریقه این دو طایفه در
قرآن مجید است سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی
انفسهم

انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق واشاره بطریقه حکما
الهیین است قوله تعالی اولم یکف بربک انه علی
کل شیء شهید این طایفه علیه استدلال بر ذات
باریتعالی مینمایند بملاحظه مفهوم وجود وبینکه
مفهوم وجود مقتضی فرد واجب بالذات است وبعد از آن
نظر میکنند در چیزی که لازم وجوب ذاتیست من صفات
ذاتیه او پس نظر بصفات او بر کیفیت صدور افعال
او واحدا بعد واحد من العقول المجرده اولا ثم النفوس
الفلکیه ثانیا ثم الاجسام الفلکیه والبسایط
العنصریه ثم المرکبات من الجماد والنبات والحیوان
کل ذلک بلا ملاحظه الخلق فی شیء من المراتب
حتی انهم لو لم یشاهدوا وجود العالم علی هذا
الوجه المحسوس لم یکن اعتقادهم فی حق الله وصفاته
وکلیات افعاله غیر هذا الاعتقاد الذی هم علیه انتهی

خلاصهٔ کلام مهم طریقهٔ متکلم متقابل است مثاله
از معقول بمحسوس و از واجب بممکن می آید دیده
حق بین نه بیند جز حق از بد و وجود چشم صورت
اوّل وا شود و متکلم از محسوس بمعقول و از ممکن
بواجب میرود وما تدری نفس بای ارض تموت معا[illegible]

[illegible]

[illegible]

و نفس الامر اینست که باین اختصار و تمامی تا حال کسی
ننموده است این مطلب را برای تیمن و تبرک در این کتاب نوشتیم
و هذه عبارته قدس سره نسبت مجعول بجاعل ممکن نیست
که بنحو فردیت باشد چه فرد اگر چه در تصور محتاج است
بتصور طبیعت نهایت آنکه محتاج است بفرد در وجود
عینی چه اگر هیچ فردی از آن طبیعت موجود نباشد
طبیعت موجود نخواهد بود بالضروره پس وجود فرد
وجود طبیعت است پس چگونه ممکن است بودن مجعول

فرد از طبیعت و ایضا طبیعت خواه جنسی و خواه نوعی
در حد ذات خود نیست مگر همان طبیعت باین معنی که
نه در آن ماخوذ است وجود و نه عدم و نه وحدت
و نه کثرت و نه کلیه و نه جزئیه و نه غیر اینها اگر چه
در واقع یا موجود است یا موجود نیست و یا واحد
است و یا واحد نیست بلکه کثیر است و هکذا در
سایر احکام نهایت آنکه این معانی در ذات آن
طبیعت ماخوذ نیست بنحو عینیت و جزئیت بلکه
اینها همگی خارجند از آن طبیعت و طبیعت بها هی هی
متساوی النسبه است باینها و محتاج است در
اتصاف بهر یک از اینها بحیثیتی از خوارج ذات خود
مثلا هست در عین هست کننده و نیست در عین
هرگاه معتبر شود با عدم سبب و هکذا در سایر
احکام پس چگونه ممکن است قول باینکه مجعول

از سایر احکام اگر چه
در واقع خالی نیست
از اینها

فرد است و جاعل طبیعت است و ایضا جعل باین تعدد
متصور نیست چه جاعل ما هو جاعل واجب است
که در وجود بشی داشته باشد بر مجعول خود و
دانسته شد که طبیعت و فرد موجودند بیک وجود
ولهذا محفوظ است بوجود فرد گویا همین قدر کفایت
دارد در ابطال این احتمال و ایضا ممکن نیست که مجعول
جزو از جاعل باشد نه جزو مقداری و نه ترکیبی چه
بر تقدیر اول جعل عبارت خواهد بود از منجزی شدن
جاعل بسببی از اسباب و بر تقدیر ثانی عبارت خواهد بود
از منحل شدن جاعل بجزوی که از ان مولف شده بود
بسبب واردی بر وجهی که شی خود بخود منحل نمیشود
بجزوی که از ان ترکیب یافته و همین قدر نیز کافی است
در ابطال این شق و بطلان عکس این شق اظهر است
از اینکه مخفی باشد بر احدی پس باقی نماند از احتمالات

قول مکرر بغیریت مطلقه یعنی نسبت مجعول قیاس بجاعل خود محض
بیگانگی باشد یا قول باینکه مجعول از وجهی عین جاعل
باشد و از وجهی غیر چه قول باینکه نسبت محض عینیت
باشد سفسطه است و قسم اول ازین دو قسم نیز باطل
است چه غیریت مطلقه مستلزم انست که جایز باشد
شدن هر چیزی از هر چیز بلکه بر این تقدیر جایز است
عدم بلکه واجبست استناد اشیا بعضی ببعضی بنحو
علیت و معلولیت و قول باین قول هذیان و هرج و مرج
است پس قسم سیم حق است و کلام استاد قدیم در
سر که فرموده اند پس قسم سیم حق است و ان این است
که فرموده اند مجعول از وجهی عین جاعل باشد و از
وجهی غیر و تا اخر تحقیق که برای این قسم نموده اند مؤید این
تحقیق است کلام قبلة العارفین امیر المؤمنین علیه السلام
و حدیث شریف این است و تَوحیدُهُ تَمییزُهُ مِنَ الخَلقِ

وحکم التمییز بینونة صفة لا بینونة عزلة یعنی میان
جاعل و مجعول محض یگانگی نیست کما قال العارف
لا وصل و لا بون و حدیث شریف در احتجاج است نهایة الکلام
تصور از خالی از خفائی نیست این لازمست بر ما بیان
این قسم بنحویکه خفا از میان برخیزد میگوئیم احدی
از عقلا را شکی نیست که مجعول را ممکن نیست که در رتبت
و منزلت جاعل باشد بلکه واجبست که در رتبت وجود دون
جاعل باشد چه فوقیت یا مساوات از جمله محالات
است با قول عقل و ما دون ما دون است بمحض فقدان
رتبت ما فوق و چیزی که نسبت بچیزی پایین نسبت باشد
ممتاز نیست از آنچیز مگر بمحض فقدان و نقصان و فقدان
مگر عدم از کمال و چون مغایرت هر چیزی بچیزی بجز آنکه با هم
از این دو متغایر جهتی امتیازی باشد از دیگر متصور نیست
پس در ما نحن فیه جهة امتیاز مجهول از جاعل بجز فقدان

کمال العقل

هر گاه معلوم شد ربط مجهول بجاعل میگوئیم
که جعل عبارتست از اظهار کردن جاعل از خود شان
ذات خود را یعنی حاکی ذات خود را پس اگر جاعل بذات
خود جاعل است مانند ایزد تعالی پس از خود مظهر است
و اگر جاعل نه بذات خود است بلکه بغیر ذات خود جاعل
است از خود مظهر است و ممکن نه بخود و نه از برای خود
بلکه بغیر خود از برای غیر خود مانند عقل و نفس و سایر فواعل
از ممکنات و وجه بودن ایزد تعالی فاعل بخود و از برای خود آنکه
ایزد تعالی بسیط محض است من کل الوجوه و او را از
بخود و وجهی بغیر خود نیست چه بذات خود برپاست
و چیزی که بذات خود موجود است ممکن نیست که فاعل باشد
الا بذات خود موجود است فاعل است بذات خود
عالم است بذات خود و هکذا در سایر صفات جلالیة و جمالیة
و چون فاعل است بذات خود ناچار خود غایت است از خود

بخود از برای خود

بلکه چنانچه

چه کل فعل اوست پس چگونه ممکن است که غایت
امری دیگر باشد سوای ذات فاعل و فاعل کل ذات ایزد
ایزد تعالی است پس غایت فعلش نیز خود است بخلاف سایر
فواعل از عقل و نفس و سایر فواعل چه اینها بسیط الذات
نیستند بلکه مرکب اند و وجه و جهی که بجاعل خود
دارند که بان وجه موجود شده اند و باقی و وجهی بخود که بان وجه معدوم
و هالک پس ناچار فاعل اند بان وجه نه بان وجه و جهی
فاعل اند و انچه که ان وجه هست و ان وجه جدایی ندارد
از جاعل و غیریت ندارد با جاعل پس فاعل اند از برای
جاعل و کل را فعل باری تعالی دانستن و نسبت دادن
فعل بغیر ایزد تعالی منافی یکدیگر نیست چه ایزد
تعالی فاعل کل است و غیر او فاعل نیز بدانست انچه
فاعل است و این دو معنی با جمعیت منافاتی با یکدیگر
ندارد والله الموفق والمعین انتهی کلامه علی مقامه

مفتاح سیم در عینیت وجود واجبست

وادله بر عینیت وجود واجب بسیار است و ما دلیلی
که کم مناقشه تر است بیان مینماییم ان شاء الله تعالی
سید المدققین امیر سید شریف رحمة الله علیه در حاشیه
تجرید که خلاصه مصنفات ازین کتب فرموده اند
که هر مفهومی که مغایر وجود باشد همچون انسان مثلا مادام
که وجود بان مفهوم منضم نشود بوجهی از وجوه ان مفهوم
فی نفس الامر قطعا و اصلا موجود نیست و مادام
که عقل ملاحظه انضمام وجود بان مفهوم نکند ممکن
نیست که حکم بر موجودیت ان مفهوم تواند کرد پس هر
مفهوم که مغایر وجود باشد در موجود بودن نفس الامری
محتاج بغیر باشد که ان وجود است و هر چه در موجودیت
محتاج بغیر باشد ممکن است زیرا که معنی ممکن انست
که در موجودیت خود محتاج بغیر باشد پس هر مفهومی

که مغایر وجود است ممکن است و هیچ شیء از ممکن
واجب نیست پس هیچ شیء از مفهومات مغایره
وجود واجب نباشد و به برهان ثابت شده است که
واجب موجود است پس واجب الوجود نباشد الا
عین وجود که او وجود بذات خود موجود است نه بامری
که مغایر ذات است چون واجب است که واجب الوجود
جزئی حقیقی باشد قائم بذات خود و متعین بذات
خود باشد نه بامر زاید بر ذات تا ترکیب لازم نیاید و واجب
است که وجود نیز چنین باشد که وجود عین واجب است
پس مفهوم کلی نباشد که اورا افراد باشد بلکه وجود فی
حد ذاته جزئی حقیقی باشد که اگر اورا احکام تعدد و انقسام
نباشد و قائم بذات خود باشد و منزه باشد از عروض
غیر پس واجب الوجود مطلق باشد یعنی معرا از تقیید
و انضمام بغیر و بنابراین تقریر متصور نیست که عروض
وجود مر ماهیات ممکنه را پس معنی موجودیت

وجود

وجود

ماهیات

ماهیات ممکنه نیست الا آنکه هر یک از ماهیات
ممکنه را نسبت مخصوصه است با حضرت وجود
قائم بذات خود و از نسبت بوجوه مختلفه و اطوار شتی
واقع است که اطلاع بر حقیقت آن متعذر است پس موجود
کلی باشد اگرچه وجود جزئی حقیقی است مخفی نماند
که این است ملخص آنچه بعضی از محققان مشایخ ما ذکر
فرموده اند و گفته اند که این را عمیا نشد مگر کسانی که
در علم راسخ باشند و در اثنای این سخن میفرماید که در مقدمه
گفته شد که هر که هرچه در موجودیت محتاج بغیر باشد
ممکن است منع لطیف می‌آید و آن منع آنست که محتاج در موجودیت
بغیری که او موجد اوست البته ممکن است نه آنکه محتاج
باشد در موجودیت بغیری که آن غیر وجود است و در جواب
میفرماید که منع بنظر دقیق مندفع میشود و آن نظر دقیق
آنست که آن شیء در موجودیت خود محتاج بغیر است پس

این

استفاده موجودیت از غیر کرده است پس موجودیت
موقوفست بر آن غیر و هرچه چنین باشد ممکن است خواه
آن غیر موقوف علیه را وجود نام کن یا موجد در آخر
میفرماید آنچه مؤید و مقوی انست که وجود فی حد
ذاته منافی عدم است و وجود ابعد مفهومات است
از قبول عدم زیرا که ما عدای وجود ممتنع از قبول عدم
لذاته نیستند بلکه بواسطه وجود اند و شک نیست
که واجب الوجود انست که منافی عدم لذاته باشد نه
انکه منافی عدم بواسطه غیر باشد این مقدار سخن از
بنده است رحمة الله علیه مفتاح چهارم در
بیان واجب الوجود است بمعنی نفی شرکت از واجب
در مفهوم وجوب وجود پس میگوئیم هرگاه فرض کنیم
دو موجود که هر دو واجب الوجود باشند هر اینه
میباشند این دو واجب مشترک در وجوب وجود و متغایر

وممتاز خواهند بود بامری از امور والا اثنین نخواهند بود
و ما به الامتیاز یا بتمام حقیقه خواهد بود یا نه
بلکه بجزء حقیقه خواهد بود یا امتیاز نه بتمام حقیقه
نمیتواند بود زیرا که هرگاه امتیاز بتمام حقیقه شود
هر اینه وجوب وجود که مشترک است خارج از
حقیقه هریک از دو واجب خواهد بود و خروج وجوب
وجود از حقیقه واجب بالذات محالست بجهة انکه
ما بیان کردیم که وجوب وجود عین حقیقه واجب
الوجود لذاته اوست و باید دانست معنی قول حکما
را که میگویند وجوب وجود عین حقیقت واجب است
اینست که ذات واجب بنفس ذات خود مصداق
حکم است بدون انضمام امر دیگر و بدون ملاحظه
حیثیه دیگر غیر ذات خود هر حیثیتی که باشد حقیقیه
یا اضافیه یا سلبیه و همچنین است قیاس بسائر

صفاتش وامتیاز بجزء حقیقه هم نمیتواند بود
برای اینکه هریك از دو واجب مرکب خواهند بود
از مابه الاشتراك واز مابه الامتیاز وهر مرکب
محتاج بغیر است پس کل واحد از دو واجب ممکن
لذاته خواهند بود واین خلاف فرض است واگر کسی
بگوید که چرا جائز نیست که بوده باشد مابه الامتیاز
در اینجا امر عارض نه مقوم تا ترکیب لازم نیاید جوابش این است
که بنا بر این لازم میاید که تعین عارض باشد واین خلاف
ما ثبت بالبرهان است ومعلوم بوده باشد که براهین
داله بر توحید بسیار است لیکن تتمیم جمیع براهین
موقوفست براینکه حقیقه واجب تعالی وجود بحت
قایم بذات خود است که تعبیر از ان بوجود ذاتی ووجود
متاکد میکنند وان چیزی که عارض میشود او را وجوب
باوجود پس انچیز در حد نفس خود ممکن است ووجوب ان
منز

مثل وجود او مستفاد از غیر است پس واجب نخواهد
بود واین مقدمه براهین برا او اقامه شده است ودر
کتب اهل عرفان واهل علم مصرح باو شده است وبا این
مقدمه مندفع میشود شبهه ابن کمونه که دفع ان دشوار
وحل ان مشکل شده است وشبهه اینست که چرا
جائز نیست که بوده باشد دو هویت که هر دو بسیط
ومجهول الکنه باشند ومختلف باشند هر دو بتمام
ماهیة وبوده باشند هریك از ان دو هویت واجب
بذاته وبوده باشند مفهوم واجب الوجود منتزع
از ان دو هویه ومقول بران دو بقول عرضی وبنا بر این
تقریر مابه الاشتراك ومابه الامتیاز نخواهد نه
خروج وجوب وجود از حقیقه واجب لازم می آید
ونه ترکیب لازم میاید وجوابش اینست که مفهوم واجب الوجود
خالی ازین نیست که یا منتزع است از نفس ذات هریك

ازان دو هویة بسیطه بدون اعتبار حیثیة خارجه از
نفس ذات هر حیثیتی که باشد ویا انکه مفهوم واجب الوجود
منتزع است از نفس ذات هر یك با اعتبار ان حیثیت خارجه
از نفس ذات و هر دو شق محالست اما شق ثانی بسبب انکه ما
بیان کردیم که هر چیزی که نبوده باشد ذاتا و محض حیثیة
انتزاع وجوب پس انچیز ممکن است در ذات خود و اما شق
اول پس برای انکه مصداق حمل مفهوم واحد و مطابق
صدق ان بالذات با قطع نظر هر حیثیت کرده ممکن
نیست که حقایق متخالفه متباینه بالذات بوده باشد
وان حقایق متخالفه اصلا در ذاتی مشترك نباشند و مع
ذلك مصداق و مطابق حمل مفهوم واحد باشند و این
بدیهی البطلان است و عقل هر سلیم الفطرة حکم میکند
باینکه امور متخالفه از حیثیت بودن انها متخالفه
بدون حیثیت

دایم

جامعه نمی باشند مصداق حکم واحد ممکن جائز است
ان در وقتی که بوده باشد از امور متماثله من جهة کونها متماثلة
مثل حکم کردن بر زید و عمر بانسانیت از جهة اشتراك زید و
عمر و در تمام ماهیة نه از جهة اختلاف زید و عمر و بعوارض
مشخصة و یا انکه بوده باشد ان امور مشترك در ذاتی
من جهة کونها کذلك مثل حکم بر انسان و فرس بحیوانیت
از جهة اشتمال انسان و فرس بر حقیقة حیوانیه و یا انکه بوده
باشد از امور مشترك در عرضی مثل حکم بر ثلج
و عاج با بیضیه از جهة اتصاف ثلج و عاج ببیاض و یا انکه
بوده باشد از امور متباینه متفق در انتساب ایشان
بسوی شئ واحد مثل حکم بر مقولات ممکنات بوجود
از حیثیة انتساب ایشان بوجود حق تعالی و یا انکه
بوده باشد از امور متباینه متفق در امر سلبی مثل حکم
بر ممکنات بامکان بسلب ضرورة وجود از جمیع ممکنات

لذواتها واما ما سوای وجوه مذکوره پس متصور نیست
در او فرض مذکور قال صاحب التلویحات قدس سره
صرف الوجود الذی لا اتم منه کلما فرضته ثانیا
فاذا نظرت فهو هو اذ لا میز فی صرف الشیء فوجوب وجوده
الذی هو ذاته یدل علی وحدته کما فی التنزیل شهد الله
انه لا اله الا هو وعلی موجودیة الممکنات به کما
فی قوله تعالی او لم یکف بربک انه علی کل شیء
شهید ا از اول جواب تا اینجا خلاصه ترجمه کلام محقق صدر
است قدس سره واعلی واتم از آنچه بیان کردیم اینست
که معنی واجب الوجود غنی مطلق است ومعنی غنی مطلق
اینست که در ذات وصفات وافعال محتاج بغیر نباشد وهرچه
غیر اوست در ذات وصفات وافعال محتاج باو ومستغنی
باو باشند ووجود وکمالات وجود از آن منبعث
ومترشح شود وبغیر از بنا بر این تقریر هرگاه دو واجب

الوجو

الوجود باشند پس از برای هریک از آن دو واجب مرتبهٔ
از کمال وبهره از وجود خواهد بود که از برای دیگری منبعث
ومترشح از دیگری نخواهد بود پس هریک از دو واجب الوجود
عادم مرتبهٔ از وجود وفاقد دو مرتبهٔ کمال خواهند بود
پس ذات هریک بذاته محض خلیه ووجوب نخواهد بود
بلکه ذات هریک بذاته مصداق حصول شیء وفقد شیء
خواهد بود پس واحد حقیقی نخواهد بود وترکیب بحسب ذات
وحقیقه منافی واجبیة است پس ذات واجب الوجود
بذاته واجب است که بوده باشد مستند جمیع کمالات
ومنبع کل خیرات واز امام الموحدین وسر النبیین علی
ابن ابی طالب علیه السلام مرویست که در توحید فرموده
اینکه اگر اله دیگر بودی هر آینه از آن پیغمبری
بما آمدی وکتابی بما فرستادی ودر اوقاتی که مشغول
بعلم کلام بودیم این حدیث شریف وقعی نداشت در نظر ما

وبعد از انتقال از مرحله علم حکمی کلامی ملاحظه
نمودیم دیدیم که این حدیث تمام است در توحید ومضمون
ایات قرانیست از انجمله قوله تعالى اللّه الذی خلقکم ثم
رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل من شرکائکم من یفعل
من ذلکم من شیء سبحانه وتعالى عما یشرکون وراه استدلال
از ایه کریمه واز حدیث شریف اینست که معنی واجب الوجود
که عبارت از غنی مطلق بوده باشد نسبتش بما سوی نسبة
واحد غیر مختلف است کما فی الحدیث لیس شیء اقرب الیه
من شیء یعنی نسبت رحمانیت مطلقه او که عبارت از فیض وجود
اوست بر ما سوی متساویست واگر از نسبت مختلف باشد
ترکیب در ذات لازم می اید واین محالست وراه دیگر از
لوازم وجوب وجود و غنی مطلق ایجاد است وافناء و ارشاد
وانزال الکتب وارسال رسل وبالجمله هر چیزی که موجب تکمیل
غیر باشد پس با لزوم مفسده نفی اثنینیة اگر دو غنی مطلق
باشد ونسبت هر یک بجمیع ممکنات نسبة واحد مخالفه

هم

وجود
واجب

بوده باشد بنا بر مقدمه اولی وجود یکی کافیست واز الله
دیگر وجودش بیفایده است واحتیاج بان نیست وهر چه
وجودش بیفایده است وچیزیرا باو احتیاج نیست او غنی مطلق
نیست واگر نسبة هر یک بجمیع ممکنات نسبة مختلفه باشد
خواه بشدت وضعف یا غیر با لزوم مفسده ترکیب در ذات واجبین
بنا بر این شق لازم میاید که هر یک از دو واجب الوجود عادم
مرتبه از وجود وفاقد مرتبه از کمال بوده باشد که پس غنی
مطلق نخواهد بود واینکه گفتیم نسبت فیض واجب بجمیع
ممکنات نسبة واحده غیر مختلفه واما ممکنات نظر بنفس
خودشان مختلفاند بحسب التقدم والتأخر قال
الشیخ الرئیس قدس سره فی التعلیقات اذا کان شیء لم یکن
فی وقت فانما یکون من جهة القابل لا من جهة الفاعل
فانه کلما حدث استعداد من المادة حدثت فیها صورة
من هناك اذا لیس هناك منع ولا بخل فالاشیاء
کلها واجبات لا یحدث وقتا وتمتنع وقتا ولا تکون هناك

کما تکون عندنا انتهی کلامه قدس سره و مثل
ما قال له الشیخ قال سائر الاکابر و بنا بر مقدمه ثانیه
اکر لوازم یکی کافی است احتیاج باو دیکر نیست
بعین انچه کفتیم و اکر لوازم یکی کافی نیست هر دو ناقص
خواهند بود و این خلاف فرض است و اکر کسی بکوید
که هر دو واجب با هم صلح کردند که یکی از ایشان مدتی
تدبیر عالم نماید و بعد از ان مدتی اندیکری چنانچه بعضی
مجوس قائلند و میکویند میان یزدان و اهرمن نزاع و
جدال شد و بعد از ان صلح واقع شد فیما بین ایشان بر نحو
که در نشاه دنیا تدبیر با اهرمن باشد و در نشاه عقبی
تدبیر عالم با یزدان باشد جوابش اینست که صلح فرع
عجز طرفین است باعتبار انکه واجب الوجود قاهر مطلق و مدبر
مطلق است و بدانکه مجوس و معتزله قائلند که علت
و سبب احتیاج معلول بعلت که واجب تعالی بوده باشد
حدوث است از علة نه امکان و نظر باین قاعده معلول

دران حدوث محتاج است بعلة و بعد از ان رفع احتیاج
معلول از علت میشود و مستقل میشود معلول مثل وجود
دار از بنا و وجود رنک کرباس از صباغ که بعد از ان که بناء
و صباغ بر طرف شوند دار و رنک در کرباس بر طرف نمیشود
نقل الشیخ الرئیس مقالتهم فی الشفا لو عدم الباری لما ضر عدمه
وجود العالم و حاشا که امر چنین باشد بنا ترکیب و تالیف میکند
دار را از اشیائی که موجود اند در خوارج و قائمند بذوات خود
و نیست بنا مبدأ و مخترع و معلوم ان البنا لیس فاعلا
لغیر الحرکات و السکنات الصادره عنه المعدات لفیضان
الصورة البنائیه من المبداء الفیاض علی البنا و من شان
المعدات ان یوجد و یعدم حتی یوجد ما یکون المعد معدا
له و لا یمکن ان یتوهم کون الحرکات فاعلة لان الفاعل یجب
ان یکون موجودا فی آن الاثر بالاتفاق والحرکات یجب ان تعدم
حتی یحدث الاثر اذا کان موقوفا علی حرکة فما لم توجد الحرکة
بتمامها لم یتحقق الشرط فاذا تحقق الحرکة بتمامها فلابد

ان تكون معدومة والا لم تكن غير قارّ الذات فلا تغفل
ومعلوم ان البنّاء يكون بتقريب هذه الحركات منشأ
للاثر فاذا لم يمكن ان يكون الحركة فاعلة للاثر كما علمت
فكيف يمكن ان يكون المتحرّك فاعلا للاثر المترتّب
على الحركة فتامّل وحق صرف این است که علة احتياج
معلول بواجب تعالى امكانست نه حدوث چنانچه
جميع حكما وعرفا واكثرى از متكلمين قائلند امكان
وفقر لازم ذات ممكن است قال النبي صلعم الفقر سواد
الوجه في الدارين سيه روئى ز ممكن در دو عالم
جدا هرگز نشد والله اعلم و وجود عالم از بارى تعالى
مثل وجود كلامست كه از متكلم و كلام جزو متكلم نيست
بلكه فعل و عمل اوست كه اظهار كرد بعد از انكه نبود
از فعل قال الرضا عليه السلام لم يخرج منه طرفة
عين الّا ان يقول له كن فيكون وقول ان سبحانه بلا حرف وصوت
وان توجه اوست بممكن كه بار توجه موجود ممكن ميشود

اباد

وباقيست بمحض التفاتى زند دارد آفرينش را
اگر نازى كند از هم فرو ريزند قالبها و ممكن موجود نظر
بذات خود معدوم و هالك است و در هر آن بفناء
ذاتى خود سالك وهو في كل آن معدوم في ذاته موجود
بوجوده مفتقر الى وجوده الجديد بعد وجوده الفقيد بل هم
في لبس من خلق جديد هردم از اين باغ برى ميرسد تازه تر از
تازه ترى ميرسد فلا يزال سبحانه يبدا ويصنع ويخلق
على القرار والثبات ويظهر ابداعه وصنعه وتكوينه
على الاستيناف والسيلان بحسب الحركة والزمان
از انجانب همه ايجاد و تكميل وز اين جانب همه تغيير و تبديل
ويظهر هذا المعنى في الماء الجاري فانه في كل آن يدخل
قطعة في النهر ثم يذهب ويدخل اخرى مع انها يرى واحدًا
بالشخص دائما وفي النار المشتعلة من الدهن والفتيله
فانه كل آن يدخل منهما شئ في تلك النارية وتتصف
بصفة النوريه ثم يذهب تلك الصوره بصيرورته

هواء هكذا شان العالم باسره فانه يتمدّد دائما من الخزائن الالهيّة فيفيض منها ويرجع اليها يمحو الله ما يشاء و يثبت وعنده امّ الكتاب **مفتاح پنجم در بيان توحيد و وحدتست بطرز عرفا** كه خلاصه خلق اند فهميدن و رسيدن باين طور موقوفست بعنايه ازليّه و بكسب باين مشرب نميتوان رسيد صوفئ از قول نتوان بوفتن اناز الاين خرقه بايد دوختن حكما اتفاق دارند در ترقّيات نفس و حصول حكمة براى نفس و دخول اردر عالم ملكوت مشروط بانكه مزاج نفس معتدل باشد و مؤيد قول حكماء امير المؤمنين عليه السّلام در جواب يهودي فرموده اند روى انّ بعض اليهود اجتاز به عليه السّلام وهو يتكلم مع جماعة فقال له يا ابن ابي طالب لو انّك تعلّمت الفلسفه لكان يكون منك شانا من الشان فقال عليه السّلام وما تعني بالفلسفه اليس من اعتدل طباعه صفى مزاجه ومن

صفى مزاجه قوى اثر النفس فيه ومن سما الى ما يرتقيه ومن سما الى ما يرتقيه فقد تخلّق بالاخلاق النفسانيّة ومن تخلّق بالاخلاق النفسانيّه فقد صار موجودا بما هو انسان دون ان يكون موجودا بما هو حيوان فقد دخل في الباب الملكى الصورة وليس له عن هذه الغاية مغيّر بالفلسفه فقال اليهودي الله اكبر يا ابن ابي طالب لقد نطقت جميعا في هذه الكلمة رضي الله عنك ومعلوم است كه اعتدال طباع و صفاى مزاج كسبى نيست قال النبى صلى الله عليه و اله وسلّم ميسّر لما خلق له هر كسى را بهر كارى ساختند ميل انرا در دلش انداختند و عرفا قائل بوجودى نيستند مكر وجود حق تعالى و ساير موجودات مراتب ظهور تجلّيات و شئون و ظلال نور وجود قيّومى واشعّه شمس ذات وجود اند هرچه خواهي بگو ها يا هو ليس ما في الوجود الّا هو و حق اينست كه عرفا اين معنى

را عرفا نرسیده اند الا بکشف و ذوق و امر ذوقی
وجدانی هر چند برای صاحب ذوق و وجدان افاده
علم یقینی میکند ولیکن ممکن نیست اتمام آن بر غیر
و عقول مشوبه باوهام راضی نمیشوند از او و این امر ذوقی
وجدانی مقابل دلیل جدلی نیست که بدلیل جدلی الزام
برخصم میشود و افاده علم بنفس او نمیکند قال

مطلب

الشیخ الرئیس جل جناب الحق ان یکون شریعة
لکل وارد او یطلع علیه الا واحد بعد واحد
ولذلک کان کل ما یشتمل علیه هذا الفن ضحکة للمغفل
وعبرة للمحصل فمن سمعه فاشمأز عنه فلیتهم نفسه
لعلها لا تناسبه وکل میسر لما خلق له وقال سلطان
المحققین نصیر الملة والدین قدس سره العزیز فی شرح
هذا الکلام والمراد ذکر قلة الواصلین الی
الحق والاشارة الی ان سبب انکار الجمهور للفن
المذکور فی هذا النمط هو جهلهم بها فان الناس

اعداء

اعداء ما جهلوا والی ان هذا النوع من الکمال لیس
مما یحصل بالاکتساب المحض بل انما یحتاج مع ذلک
الی جوهر مناسب له بحسب الفطرة و دلیلش را
از حدیث نقل نمودیم و سلطان المحققین قدس سره رساله
علاحده دارد در اثبات صانع و آن رساله در
کمال تحقیق است در آخرش فرموده که آنچه مقدور
عقل است همین است اما راهی غیر این هست و آن
قبائیست که بقامت هر کس دوخته نشده و این نوع
کلام از حکما و عرفا بسیار نقل شده است و اخبار
بسیار نیز وارد شده است که معرفت موهبتی است
و کسبی نیست و قدما و علما باین قائل شده اند
و متکلمین انکار این مطلب نموده اند و میگویند
که معرفة بدلیل کسب میشود و کتابها تألیف نموده اند
درباب معرفت و واجب میدانند تحصیل معرفت را بکسب
عقل بلکه میگویند بر هر مکلف واجبست که

ادلهٔ جدليّه ايشان ابدا اند و اين قول ايشان خلاف
معقول و شريعه محمّديه است چنانچه سلطان المحقّقين
قدّس سرّه در جواب رساله نوشته است و حديثی
از پيغمبر نقل نموده است مضمونش اينست كه روزی
اصحاب انحضرت گفتگو مينمودند در معرفت ذات و طور
عقل انحضرت وارد شدند و شنيدند سخنان
اصحاب را غضبناك شدند بنحوی كه روی مبارك
انجناب سرخ شد و فرمودند كه ايا باين مامور شده
ايد و منع نموده نداشد منع مفتاح ششم در بيان
فرق ميان علم و معرفة و
عالم و عارف و معلوم باشد لكن بوده باشد
كه فرقست ميان علم و معرفة علم دانستن حقّ است
و معرفة وصول بحقّ است و فرق بسيار است ميان
دانستن و رسيدن و علم ما قام به الدّليل است و معقول
عقل است بامره تعالى چنانچه ما پيش بيان كرديم لهذا

كسبي

كسبي ميتواند بود كما رسمه الحكماء بانّه حصول صورة
الشيء في النّفس و معرفة علم خاصّ است و كسبي نيست
قال الله تعالى اذا سمعوا ما انزل الى الرّسول ترى اعينهم
تفيض من الدّمع ممّا عرفوا من الحقّ و گاهی اطلاق علم ميكنند
و معرفة ميخواهند قال الله تعالى و علّمناه من لدنّا
علما و قال النبيّ صلى الله عليه و اله العلم نور يقذفه
الله في قلب من يريد و گاهی اطلاق معرفة ميكنند و علم
ميخواهند كه استدلال بظاهر باشد بر امر باطن قال
الله تعالى و لتعرفنّهم في لحن القول و باتّفاق كلّ عرفا و
محقّقين از حكما معرفة كه علم خاص باشد عبارتست
از زوال الصورة معلومه و اضمحلالش از نفس بل
اضمحلال خودی نفس قال قدوة العارفين امير المؤمنين
في تعريف الحقيقة محو الموهوم مع صحو المعلوم يعني
موهوم كه وجود غير است و في الحقيقة او وجود نيست
بلكه توهّم وجود است در نظر عارف محو و مضمحل

نشود معلوم که حق است صحو و صافی دید نمیشود و مضمون
کلام آنحضرت است که عارف ربانی شیخ محمود شبستری فرموده
است **بیت** چو ممکن گرد امکان برفشاند بجز واجب
دگر چیزی نماند وقال رئیس المکاشفین شیخ محی الدین
اعرابی قدس سره لقد کنت دهرا قبل ان یکشف الغطا
اخالک انی ذاکر لک شاکر فلما اضاء اللیل اصبحت
عارفا بانک مذکور و ذکر و ذاکر و رسیدن این مقام
عالی موقوف بعنایت ازلیه و ریاضت و سیر و سلوک
است مع جمیع ذلک لابد است که جذبه حق بر جان سالک
وارد شود قال صلی الله علیه واله وسلم جذبة من جذبات
الحق توازی عمل الثقلین و عقل را درین امور دخلی نیست
کارش استدلال بظاهر است بر امر باطن و اینکه بیان شد
معنی معرفت و حال عرفاست و عالم انست که صورة شیء
در نفس او باشد پس صورة فی الحقیقه حجاب و پرده است
اولئک ینادون من مکان بعید حال علما مثل حال کوراست

که قائلست بوجود آفتاب و حال عرفا مثل بینا و صحیح البصراست
نظر بآفتاب قال النبی صلی الله علیه واله اذا اراد الله بعبد خیرا
فتح عینیه اللتین هما للقلب لیری بهما ملکوت السموات والارض
بعد از تحقیق فرق میان معرفت و علم و عارف و عالم ظاهر شد
که معرفت موهبتی است و کسبی نیست چنانچه در اخبار وارد
شده و قدماء ارباب حدیث و عرفا و متالهین حکما قائلند
و علم کسبی است چنانچه همه قائلند **مفتاح هفتم**
در شرح لفظی کلام معجز نظام مولانا امیر المومنین
علیه افضل الصلوة الی یوم الدین و نمودن مناسب مقام
ایراد نمود و دو امر دران حدیث است یکی وحدت
بطور عرفا و یکی معزول بودن عقل است درین طور و
به لب این حدیث کسی میرسد که فانی شده باشد بحوله و تعالی
در بحر بی پایان ذات علی که مظهر ذات احدیت است و تجلی
کرده باشد حقیقت علویه در قلب انکس مدتی از زمان محبت
او در دل زندگانی میکردم **بیت** خیال نقش تو در کارگاه

مطلب

دیده کشیدم بصورت نو نگاری ندیدم نشنیدم
ومیکفتم کشم بر صفحهٔ دل صورهٔ جانانهٔ خود را باین صورة
دهم تسکین دل دیوانهٔ خود را و از بیرون حجرهٔ و دورن ضریح
مقدس میخواندم اثرتا ببرکتش بکوره ریاضت کداخته شدم
ما شیشه شکستهٔ دل را کداختیم از بهر دیدن رخش ساختیم
ساختیم تا کر از حجرهٔ دلم طلوع نمود و هر وقت خواسته
باشم ببینم انجنا برادر دل خود می بینم او در دل
منست و دل من بدست اوست ۵ چون اینه مدست
من و من در اینه ۵ وعامهٔ خلق همه خیال او ان دارند
عکس او را دنیا بدهر شغال
بلکه فرع عکس او یعنی خیال اِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ
مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ وَلَوْ أَنَّهُمْ
صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ صبر کردم
سوختم هجران کشیدم ساختم انچه میبایست کردم
طالعم یاری نمود ظهور دوست که در عالمی نگنجد بیتین

ایینه

که در دل تنگم چگونه جا کرد است
چون خیال غایب اندر سینه رفت چونکه حاضر
شد خیال او برفت جان جانان کرده در جانم
وطن آید اینم بوی منصوری زمن جان جانان
انکه نام او علیست هم بظاهر هم بباطن او ولیست
واین مستثنی بود نمودیم و امدیم بشرح حدیث شریف
عارف صمدانی عبد الرزاق کاشانی قدس سره نوشته
اند که عن مولانا نصیر الملة والدین قدس ره رضی الله عنه
معنعنة ان کمیل بن زیاد نخعی سأل امیر المؤمنین علی
ابن ابی طالب فقال یا امیر المؤمنین ما الحقیقة فقال
ما لك والحقیقة قال اولست صاحب سرك قال علیه السلام
بلی ولکن یترشح علیك ما یطفح منی قال او مثلك
یخیب سائلا فقال علیه السلام الحقیقة کشف
سبحات الجلال من غیر اشارة قال زدنی فیه بیانا یا امیر
المؤمنین قال علیه السلام محو الموهوم مع صحو المعلوم

قال زدنی فیه بیانا یا امیر المؤمنین قال هتک السّتر
لغلبة السّرّ قال زدنی فیه بیانا قال علیه السلام جذب
الاحدیّة لصفة التوحید قال زدنی فیه بیانا قال
علیه السّلام نور یشرق من صبح الازل فیلوح علی
هیاکل التّوحید آثاره قال زدنی فیه بیانا قال علیه
اطفئ السّراج فقد طلع الصّبح وکمیل رضی الله عنه
از خواص اصحاب آنجناب واز مرتبه نفس گذشته
وبمقام قلب فایض شده بود وبعد ازین ان شاء الله مراتب
نفس وقلب وسر را بیان خواهیم کرد وچون کمیل بمقام
قلب فایض شد وطالب مقام ولایت شد ومقام
ولایت مقام فناء در ذات احدیت است وحال او
که بمقام قلب باشد سؤال از حقیقت آن نمود وحقیقة
در اینجا آن شیء ثابت واجب بذاته است که هیچ نحو تغییر
در آن ممکن نباشد پس حضرت ع جواب فرمودند که
ترا با حقیقة چکار است چون مقام حقیقت مقام بلندیست

ودوراست

ودوراست از مقام ارباب قلوب وغیر سد باین مقام
مگر صاحب استعداد کامل از ارباب قلوب شاید
الهی وعنایة ازلیه وسیر لایق وریاضة خاصّه قلبیه
لانفسیه واین کلام حضرت تشویق وتحریص است
از او بر سیر قلبی وکمیل رضی الله عنه گفت آیا من صاحب
سرّ تو نیستم حضرت ع تصدیق فرمودند که مستعد
انمقامی لکن ترشح میکند بر تو آنچه از من بتراود رشح
نور از صاحب کمال بر مستعد میرسد واین کلام حضرت
اشعار بوحدتی است که در حین استغراق گاهی مستی رو میکند
ودر وقت مستی تراوش میکند از من جواهر ثمینه وترشح
میکند بر تو وکمیل میدانست که آنجناب همیشه مستغرق
در لجه بحر احدیت است کما قال رسول الله صلی الله علیه
علی ممسوس فی ذات الله ودر مقام تکمیل وتمکین واستقامت
است بوعده نایستاد وآتش شوقش زبانه کشید وگفت
آیا مثل توئی خایب میکند سائل را حضرت متوجه

شدند جواب معلوم بوده باشد که سائل واقعی تا
مطلوب و مسئول عنه فی الجمله مشعور به او نشود
سائل و طالب نمیشود باعتبار انکه طلب مجهول مطلق
محالست پس بوجهی از وجوه مطلوب مشعور به است
ولهذا قیل الطلب والوجدان توامان و چون کامل
مطلق مطاع است بر مقتضیات استعدادات پس جواب
فرمود که حقیقة کشف و ظاهر شدن انوار جلال است
من غیر اشارة و این جواب نظر بمرتبه سائل است و سائل
صاحب قلب است و قلب مقام تجلیات صفاتست
و سبحات یعنی انوار است و جلال نه جمال باعتبار
انکه تجلیات جلالی منشأ فناء قلب است و صفات
قهریه او سبحانه فانی میکند اشیا را و تجلیات
جمالی سبب بقاء است و انوار تجلیات صفاتیه حجب
ذات اقدس اند وقال امیر المؤمنین ع فی بعض مناجاته
الهی وهب لی کمال الانقطاع الیک وانر ابصار قلوبنا

برنظرها بضیا

بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور
فتصل الی معدن العظمة وتصیر ارواحنا معلقة
بعز قدسک و فرمودند من غیر اشارة نباشد اصلا
و قطعا بهیچ وجه اشاره نباشد نه اشاره حسیه و
نه عقلیه باعتبار انکه اشاره مشعر باثنینیة است
پس من غیر اشارة عبارت از فناء محض است یعنی حقیقه طلوع شود
وجه باقیست بکشف حجاب صفات انا و تا فانی
بسبب وجه او پس باقی نماند اشارت بحیزی کما قال الله تعالی ماسوای
کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون
وکما قال النبی صلی الله علیه واله ان لله سبعین الف
حجاب من نور وظلمة لو کشفها لاحرقت سبحات
وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه و کلام انجناب
ارشاد و هدایت نمود کمیل را بمقام فناء و بطلوع و بروزش
از وراء حجاب بعرصه کشف ذات و چون کمیل رضی الله
عنه صاحب استعداد تمام و علم کامل بود اکتفا نمان

ذکر کرده باعتبار آنکه گاهی میباشد کشف مذکور
با بودن صاحبش در مقام تلوین و دلالت میکند
این بر مقام وحدت مکو بالالتزام بجهت آنکه ذات
احدیت خالی از صفات نیست و از صفات لازمه
ذات است همیشه پس ممکن است که تکثر صفات
منظور دارد و در این وقت رجوع میکند باینکه صفات
عین ذاتست پس وحدت بالالتزام معلوم شد
لهذا زیادتی بیان طلب نمود از حضرت و حضرت جواب
فرمودند محو الموهوم مع صحو المعلوم پس اشاره
فرمودند بفقره اولی براینکه از تلوین ناشی شد
بتوهّم و خیال وجود غیر و نیست غیر فی الحقیقه مگر
نقش موهوم که رسوخ نمود بر قلب بسبب استیلاء
قوّه وهم و سلطان شیطان پس کسی را که خدای تعالی
برگزید از عباد خودش محو میشود از نکسر او وجود
حقیقی است تا محتاج بفنا شود ولهذا قال

بعض العرفا الباقی باق فی الازل والفانی فان لم یزل
وبفقره ثانیه اشاره فرمودند براینکه دلالة التزامیّه
در اینجا حاصل شد باعتبار عقل و تکثر صفات
در نظر عقل است و در متن واقع وجود بحت ذات
و صرف است پس کسی که عارف حق شد بطریق علم
خلاص از حجاب نشد و ترقی نمیکند از حضرت واحدیت
که حضرت اسما و صفات است بحضرت احدیت
که صرف وجود است پس منکشف نمیشود حقیقت مگر
برای کسی که عقلش معزول شود بنور حق و جذبات الهی
کما قال الامام جعفر الصادق ع پس صحو و صاف شود
معلوم او از حجاب کثرة صفات و مرتفع شود کثرات
عقلیّه از آن بسبب نور عشق حقیقی و حب ذاتی
تا برسد او بمقام اخلاص که اشاره فرموده است جناب
امیر المومنین ع بقول مبارک کمال الاخلاص نفی
الصفات عنه پس علم عارف عین خواهد شد

و توحیدش شهود و عیان نه علم و بیان و چون ممکن
نیست نفی سلطان وهم و طرد عقل در طریق
خود مگر بظهور سلطان عشق و این منوط به
اختیار و قدرت و اراده سالک نیست یحبهم
و یحبونه از آن فرمود که ابتدای محبت از جانب ما (است)
پس مشکل شد این امر بر کمیل لهذا طلب زیادت
وضوح نمود پس حضرت فرمودند هتک الستر
لغلبة السر یعنی دریده شود پرده پندار وجود (برای)
غلبه سر ذات پس مادامی که آن پرده ضعیف
و کامن است غالب است عقل و قلب بر سر و
اخفا پس صاحب حقیقة نیست آنکس بل عالم
عارف غیر محجب است قال امیر المؤمنین علیه
السلام محبة الله نار لا تمر علی شیء الا احترق
و در وقتی که قوی و غالب و ظاهر شد سلطان
سر ذات بر عقل و منطمس شد نور عقل بنور

سر ذات مثل محو شدن نور قمر بنور شمس
و گردیدن سالک مغلوب و محکوم و اسیر
در قبضهٔ حق سبحانه و دریده شد پردهٔ (نور)
عقل و شرع بقوهٔ حب در این وقت سالک
صاحب حقیقة میشود و چون کمیل لهذا
رضی الله عنه بحدس یافت که اینمقام
سکر و بیهوشی است و اینمقام برحسب
حال سالک است بعضی از اهل سلوک
مست شدند بچیزی که غیر او بان چنین مست
نشد بلکه دریا را نوشیدند و اثر ظهور
از لبش ظاهر نشد مثل حال موسی ع عند
قوله ارنی انظر الیک نسبت بحال سیدنا
و مرشدنا محمد ص عند قوله تعالی ما زاغ
البصر و ما طغی پس لازم نیست که از غلبهٔ

سرّ حقیقت حاصل شود وقال شیخ الامّة
ابویزید قدّس سرّه شربت الحبّ کاسا
بعد کاس فما نفد الشراب وما رویت
وقال ابوالحسن خارقانی لو شربت قطرة
اخری لذهلت عن الوجود الی ولهذا کمیل
رضی الله عنه طلب زیادتی بیان نمود پس
حضرت فرمودند جذب الاحدیّة لصفة
التوحید واحدیّت مقامیست که اعتبار
کثرت اسما و صفات در او اصلا نیست
و واحدیّت در او اعتبار کثرت اسما
و صفات است و مقام واحدیّت
مقام صفة توحید است نه توحید صرف
که احدیّت فی حقیقت باشد که کثرت
بهیچ وجه در او معتبر نیست و معنی حدیث

اینست که جذب نماید احدیّت مر صفة
توحید را وقتی که این جذب حاصل شد تعدد
و کثرت از نظر قلب سالک برطرف میشود
و سالک عارف بحقیقة میشود این جذب مشرب
مقرّبین است و بسر و ساقی در این مقام
حق تعالی خواهد بود قال الله تعالی وسقیهم
ربّهم شرابا طهورا این شرابیست که
مطهّر از غیر و مغنی از کثرت است بالمرّة
و شراب کافور از کثرت افعال خلاص میکند
و بتوحید افعال میرسانند و شراب سلسبیل
از کثرت صفات خلاص میکند و بتوحید
صفات میرسانند این دو شراب برای ارباب
قلوب است علی اختلاف مراتبهم و ان شراب
برای انبیا و کمّل اولیاست علی اختلاف

مراتبهم ایضا و از دو شراب را این طایفه هم
می نوشند و این شراب خالص را غیر این
طایفه نمی نوشند مگر ممزوج نمایند ان
شراب برای ارباب قلوب تا بعضی احیان
حقیقة را علی قدر منازلهم مشاهده توانند
نمود قال الله تعالی وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ
عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ یعنی طایفه
می آشامند از رحیق مختوم ختامه او مسک است
و ممزوج از تسنیم است و تسنیم عینیست که مخصوص
مقربین است و ایشان می آشامند و حدیث
شراب برای اولیاء بعد از این مذکور خواهد
شد ما مست شرابیم نا عاشقیم نه تشنه
بسلسبیل و کافور و گاهی کافور میگویند
و این شراب را میخواهند محض اصطلاح است

و کمیل رضی الله عنه عارف بود باینکه مقام
وحدت و فنا در ذات هرچند مقام ولایتست
لیکن کمال تام نیست باعتبار انکه
صاحبش صلاحیت هدایت و تکمیل غیر ندارد
مادامی که رجوع نکند از جمع بتفصیل و از
وحدت بکثرت و از سکر بصحو و مادامی که
حاصل نشود برای او مقام استقامت و تمکین
قال الله تعالی فاستقم کما امرت و من تاب
معک لهذا طلب زیادتی بیان نمود فقال ع
نور یشرق من صبح الازل فیلوح علی هیا
کل التوحید اثاره یعنی این حدیث اینست
که هیاکل توحید قلب انسان کامل است و لهذا
ورد فی الحدیث القدسی لا یسعنی ارضی
و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن

مرات حق نماید انسان کامل است وفی الحدیث
المؤمن مرات المؤمن وبنابراین معنی حدیث
اینست که نوریست درخشنده وطالع میشود
از صبح ازل پس ظاهر میشود بر قلب انسان
کامل اثار او جل شانه دوست اینه خانه
میخواست التفاتش بهانه میخواست اینه خانه او
وظهوره را در او خود او انکلام مبارک
انحضرت موافق این حدیث قدسی است که کنت
کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق
لکی اعرف سحابی قدس سره از کنج خفی نکرد ظاهر
شانرا تا خلق نکرد حضرت انسانرا شمع است
نماینده کس در شب تار هرچند که خود ریخته
باشد انرا پس توهم غیریت نیست ومعنی دیگر
اعم واشمل ازین معنی است وان معنی اینست

که صبح ازل مرتبه ظهور احدیت است واین مرتبه را
صبح ازل فرمودند باعتبار انکه ذات احدیت
معلوم ومشهود احدی نشده است قال النبی صلی
ما عرفناک حق معرفتک وانمرتبه مرتبه لا اسم
ولا رسم ولا نعت ولا وصف است وان مرتبه را
بعضی تعبیر بمجهول مطلق نموده اند باعتبار
انکه خبری ازاو نمی توان داد وبعضی تعبیر
بظلمة نموده اند باعتبار انکه نور کشف
بانمقام نمیرسد وشیخ صدرالدین قینوی
قدس سره فرموده اند نظر باین مقام امر
معقول یری اثره ولا یشهد عینه وان مرتبه را
حکما وجود خاص میگویند جمیع انبیا وعرفا
وحکما با اختلاف مشارب ازاو مرتبه خبری
وعلمی ندارند وچگونه خبری وعلمی توان داشت

حکما

که اگر خبری یا علمی با نمرتبه بهم رسد محدود
و محاط خواهد شد تعالی عن ذلک کما قال علی
فی دعائه ولا خرقت الاوهام حجب الغیوب الیک
فاعتقد منک محدودا فی عظمتک عطار
قدس سره نه اشارت میپذیرد نه بیان نه کسی
زو علم دارد نه نشان و خلاصه کلام عرفا آنست
که ولما کان الحق سبحانه من حیث الحقیقة فی
حجاب العزة لا نسبة بینه و بین ما سوی
کان الخوض فیه من هذا الوجه والتشوق
الی طلبه تضییعا للوقت و طلبا لما لا یمکن
تحصیله ولا الظفر به الا بوجه جملی و هو ان
وراء ما تعین امر به ظهر کل متعین لذلک
قال الله سبحانه بلسان الرحمة والارشاد و
یحذرکم الله نفسه والله رؤف بالعباد

ومرتبه

و مرتبهٔ دیگر آنوجود منبسط مطلق است که
عمومش بر سبیل کلیه نیست بلکه بنحو دیگر است
برای اینکه وجود محض تحصل و فعلیه است
و کلی اعم از آنکه طبیعی بوده باشد و یا عقلی
مبهم است و محتاج است در تحصل وجود خودش
بانضمام شیئی بان تا این شیئ منشا وجود
و حصول او بشود و وحدت ان وجود وحدت
عددیه نیست که مبدأ اعداد بشود برای
اینکه ان وجود حقیقتیست منبسط بر هیاکل
ممکنات و بر الواح مهیات منضبط نیست
در وصف خاص و منحصر نیست در حد معین
از قدم و حدوث و تقدم و تاخر و کمال و نقص
و علیة و معلولیة و جوهریه و عرضیه و
تجرد و تجسم بلکه ان وجود بحسب ذات خود

بدون انضمام شیء دیگر باو متعین باشد
بجمیع تعینات وجودیه و تحصلات خارجیه
بلکه حقایق خارجیه منبعث از ذات او اند
و انحاء تعینات و تطورات اویند و او اصل عالم
و فلك حیات و عرش رحمانست و در عرف
عرفا حقیقة الحقایقش میگویند و او فی حد ذاته
است در عین وحدت متعدد موجودات
پس با قدیم قدیم است و با حادث حادث و با معقول
معقول و با محسوس محسوس و باین اعتبار
توهم میرود که کلیست و نیست چنین و عبارات
از بیان انبساط او بر ماهیات و اشتمال او بر موجودات
قاصر است مگر اشاراتی بشود بر سبیل تمثیل
و تشبیه و باین سبب ممتاز است از وجودی که
داخل تحت اشاره و تمثیل نیست که ان مرتبه احدیت

باشد ممکن از قبیل آثار و لوازم است و لهذا گفته اند
عرفا که نسبت این وجود منبسط مطلق بر
موجودات عالمیه نسبت هیولای اولی است
باجسام شخصیه از وجهی و نسبت کلی
طبیعی است که جنس الاجناس باشد باشخاص و انواع
مندرجه تحت او از وجهی و این تمثیلات
مقرب بادراك و فهم است از وجهی و مبعد است
از وجوه و این وجود غیر وجود انتزاعی عام
بدیهی و متصور ذهنی است باعتبار انکه وجود
انتزاعی از معقولات ثانیه و از مفهومات
اعتباریه است و این معنی مخفی شد بر اکثر اصحاب
بحث خصوص بر متاخرین و اما عرفا پس در
کلام ایشان تصریحاتست بوجود خارجی وجود
منبسط مطلق بنحوی که ما بیان نمودیم قال
الشیخ المحقق صدر الدین القینوی قدس سره

الوجود مادة الممكن والهيئة المهيات له بحكمه الموجد العليم الحكيم على وفق ما
كان فى علمه مهيته ووجود عام انتزاعى
را باين عبارة فرموده والعرض العام هو
الضعف الاخوبه عند تقيده بقيد الامكان
وبعده عن حضرت الوجود واسوه فى ايدى
الكثرة وشيخ محيى الدين قدس سره وجود
انبساطى مطلق را تعبير بنفس رحمانى نموده در مواضع
از كتب خود ش وبدانكه اول چيزى كه ناشى شده از
احديت صرف كه لا اسم ولا وصف ولا نعت است
ومندمج است در او جميع صفات جماليه و
جلاليه وجود مطلق منبسط است واين
مباينته عليه نيست لان العليه من حيث
كونها عليه تقتضى المباينه بين العلة
والمعلول پس عليه متحقق است قياس بوجود ذات

هو

خواصه متعينه من حيث تعينها واتصاف
كل منها بعينها الثابت بلكه وجود مطلق
شعاع شمس ذات احديت وظل ذات است ان
قال الله تعالى الم تر الى ربك كيف مد الظل
ولو شاء لجعله ساكنا يعنى ناشى نميشد
از او فيض جود وظل وجود ثم جعلنا الشمس
عليه دليلا واين شمس ذات احديت است
باعتبار كونه نورا لنفسه فى نفسه ويشهد
به العقل والحس الظلال الممدودة الوجودية
فان الظلال لا يكون لها عين ولا اثر مع
عدم النور ثم قبضناه قبضا يسيرا وانما
قبضه اليه لانه ظله فمنه ظهر واليه
يرجع الامر كله لمولانا جامى قدس سره يا تجلى
الظهور والاشراق كيست جز تو در انفس وآفاق
ليس فى الكائنات غيرك شئ انت شمس الضحى

وغیرك فی پس ذات احدیت منشاء وجود مطلق است
باعتبار ذاته الجمعیه وباعتبار خصوصیات
شئونیه اسماء حسنی که در ذات احدیه مندرج است
که انرا شئونات ذاتیه خوانند وشئونات ذاتیه
عبارتست از نسبتهائی که در ذات مندرج است
امّا نه چون اندراج یك ودو در سه بلکه همچو
اندراج لازم در ملزوم مثل اندراج نصف
بودن وثلث بودن وربع بودن در واحد
عددی پیش از انکه جزو دو وسه وچهار شود
یعنی عدد یك را چون ملاحظه کنی قبل از
انکه جزو شود دو ونصف دو بودن در او
مندرج است وپیش از انکه جزو سه شود ثلث
سه بودن در او مندرج است وهمچنین نسبتهای
بی نهایة در وجود حق باشد واین نسب را اعیان
ثابته وحروف عالیات هم میگویند ولهذا

احدیه باعتبار خصوصیات مذکوره موثر است
در موجودات خاصه که این موجودات اخاصه
زاید بر وجود مطلق منبسط نیست پس مناسبة
میان حق وخلق باین اعتبار است واین حکایات
وجود مطلق منبسط غیر متعین نزد تو باشد
تا ما انشاء الله متعین کنیم وهیاکل
توحید صور اسماء الله اند واین همان وجود
مطلق منبسط است از حیثیة ظهور اثار
ذات احدیه در هر یك از مراتب تعین وجود
مطلق علی قدر استعداداته وتعیناته
وتنزلاته ونزول وظهور وجود از احدیة
عبارتست از امکان ومهیه است که عقل اعتبار
وانتزاع میکند از وجود نازل ودر خارج
غیر وجود چیزی نیست وبعد از مقدمات
مذکوره امدیم بشرح کلام الجناب صلوة الله

علیه نور یشرق من صبح الازل بدانکه
این نور آن وجود مطلق منبسط است که صبح ازل
که ذات احدیت است باشد درخشنده و طالع شد
و صبح ازل فرمود باعتبار آنکه آن ذات بذاته
قطع نظر از نسب و اضافات نموده در ظلمت
حجابست و محالست که مدرک شود و لهذا
حین سئل عن النبی هل رایت ربک قال نورانی
اراه یعنی نور است کجا می بینم او را و او ممکن
الرؤیة نیست مگر از قبل لوازم و آثارش
چنانچه فرمودند نیز رایت ربی بنور ربی
خورشید چه بر فلک نتابد چو نور رایت در پرتو
او خیره شود دیده دور وانم که کند ز نور ده
ابر ظهور فالناظر بتجلیه من غیر قصور بلی آن
ذات در مظاهر اسما و صفات تجلی نموده و در
هر مرآتی جلوه کرده فاینما تولوا فثم وجه الله

الله نور السموات والارض قال النبی صلعم لو
انکم ادلیتم بحبل الی الارض السفلی لهبط علی الله
و صبح ازل فرمودند نظر بحال اکثر سالکین
باعتبار آنکه ظهور نور حق بر قلب پاک انجذابیت
برنگ صبح ظاهر میشود و بر قلب کمل از انجذابیت
بتدریج است اول بنور است پس ضیا پس شعاع
پس نجوم پس قمر پس شمس است الحاصل باقسام
مختلفه نظر باستعدادات عرفا نور حق بر قلوب
ایشان وارد میشود و مشایخ هذه جمال
مطلق می بینند نظر بظرفیة قلوب و ارواح
ایشان خلاصه معنی حدیث اینست که نور
درخشنده و طالع شد از صبح ازل پس لایح
و ظاهر شد بر هیاکل توحید آثار او و جلت شانه
که هیاکل مظاهر اسما و صفات حق اند که این
همان مراتب تعینات وجود مطلق است که

آن نور مشرق باشد و چون حال بر کمیل غالب شد
طلب زیادتی بیان نمود پس حضرت فرمودند
اطفِ السراج فقد طلع الصبح یعنی چراغ که
عقل است خاموش کن که از این بیان صبح ازل
طالع شد و عند الابتلاج لا یحتاج الی السراج
و مادام که عقل باقیست حق دیده نمیشود از
تغیبتُ بدا و ان بدا غیّبنی و چون نور عقل نسبت
بنور حق مثل سراج است بشمس عقل را سراج
فرمودند بیت ورای عقل طوری دارد انسان
که بشناسد بدان اسرار پنهان و از حدیث بیان
و حل شد و بیان اینکه رسیدن باین طور موقوف
بجذبۀ الهیه و عزل نمودن عقل که اینها اختیاری
و کسبی نیست بلی انچه کسبی است اخلاق امثل صبر
و رضا و شکر و غیر اینها که منازل نفس باشد باعانت
قلب طی میشود و بعد از طی این منازل مقام

قلب و سیر قلب است و انوار و حالاتی که بر قلب وارد
میشود اینها و انچه فوق اینهاست کسبی نیست
و غرض از ریاضت نفس اینست که قلب و قوی سایر
و سالک الی الله بشود نفس مشایعت قلب
نماید و دامن دل را نگیرد و بعالم تفرقه دنیا
نیاورد ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ
عرفا رضوان الله علیهم فرموده اند که دعا
و تضرع نمودن برای اینمقام عالی فایده دارد
و سبب زیادتی استعداد میشود و از جمله
جذبات الهیه که باین احقر عباد الله وارد شده
و مناسب اینمقام بود نقل مینمایم و فقیر بعد ازان
که از دست مبارک خلیفة الرحمن صاحب
الزمان شراب محبت نوشیدم و احوال شراب
تا حدتش بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله
تعالی و شبی برای نماز از خواب بیدار میشوم

و در خواب و در اثنای بیدار شدن فقره دعائی را
میخواندم که در لیالی ماه رمضان این دعا را میخواندم
و بر این دعا از جمله دعاهائی بود که ورد کرده
باشم و عجب‌تر آنکه قریب هفت ماه از ماه مبارک
رمضان گذشته بود و هیچ وجه این دعا بخاطرم
نمانده بود و بخاطرم آوردم که آن دعا را ورد
نمایم و روزی یکمرتبه این دعا را پیش مرشدی
و مرشد الکونین ابی عبدالله الحسین بخوانم
و از توجه آنجناب توفیق یافتم تا روزی با خشوع
و خضوع و حضور قلب برابر آن مرشد الصدیقین
ایستاده ام و همان دعا را میخوانم و چون بآن
فقره رسیدم که و من کل سوء یا لا اله الا
انت بحق لا اله الا انت فجئنا ناگاه جناب
حق جل و علا تجلی نمود در قلب این فقیر
و مائی من را از من گرفت محو و بیخود شدم بیت

فجئنا

خو

خود از درون و برون جلوه کرد و من زمیان
چه شاید محو شدم گر دو سو چراغ آمد و حق را
در قلب خود می بینم و ملاحظه می نمایم خود را
من نیستم و جناب حق بقوت تجلی نموده که امکان
رفع ندارد الحمد لله کما هو اهله و مستحقه
و چون عرفا قدس الله اسرارهم فرموده اند
که مشاهدات و مکاشفات سالک عارف وقتی که
موافق اشارات قرآن و حدیث شود نور علی نور است
بعد از مشاهده بفکر افتادم که از اشارات
و قرآن و حدیث موافق شهود دم جناب حق [illegible]
فرماید و در این فکر بودم تا چند روز بعد از آن
حال در نماز صبح با حضور و شوق تمام در سجده
آخر آن نماز جناب حق در دلم افاضه فرمود
اشاره موافقه را و اشاره اینست قال الله تعالی
اعرف نفسک ایها الانسان تعرف ربک

ظاهرك للفناء و باطنك انا فقره آخر حدیث
قدسی موافق شهود این فقیر است بیت
اتصالی بی تکیف بی قیاس هست رب الناس را با جان
ناس و انصر فی الحدیث القدسی لا یسعنی
ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن
و ممکن است که اهل ظاهر این حالت را انکار نمایند
لیکن انکار ایشان غلط است باعتبار آنکه تجلی حق
تعالی بر شجره طور بنص قاطع و صریح قرآنست
چه مانع است که آن تجلی بر شجره انسانیه بشود
ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء

مفتاح هشتم

در بیان تنزیه و تقدیس است بدان این سالك
طالب که بعد از فهم فرق در مراتب وجود که
مرتبه احدیت باشد که لا اسم و لا رسم و لا نعت
و لا وصف است بنحویکه بیان کردیم و کما هی وجود
مطلق هم میگویند این مرتبه را یعنی حقیقت

لا بشرط شیئ حتی مطلق از قید اطلاق و هم و مرتبه
دیگر از وجود که عام مطلق منبسط و تجلی ساری
در حقیقت ممکنات است بنحویکه بیان کردیم و بعد از
فرق و ملاحظه مراتب وجود مفاسد شنیعه بر عرفا
لازم نمی آید و از جهت اشتباه و عدم تفرقه میان
دو مرتبه مذکوره جمعی بضلالت و عقاید فاسده
افتاده اند مثل حلول و اباحه و اتصاف حق
بصفات ممکنات تعالی عن ذلك علوا کبیرا پس
تنزیه صرف و تقدیس محض نظر بمرتبه اولی است
نظر بمرتبه ثانی و نظر باین دو مرتبه است که عطار
قدس سره فرموده است جمله عالم بتو بینیم عیان
و ز تو در عالم نمی یابم نشان مولوی قدس سره
گاه خورشید و گهی عنقا شوی گاه کوه قاف و گه دریا
شوی نه تو این باشی نه آن در ذات خویش ای
برون از وهمها و ز بیش بیش از توای بی نقش با چندین صور

هم موحّد هم مصوّر خیره سر ونظر باین دو مرتبه
وجود است که در تفسیر الله اکبر وارد شده است که اکبر
من ان یوصف واکبر من کلّ شیء وتنزیه نمودن
حق را از ماسوای تحدید وتخصیص است انرا بماسوی
واین عین تحدید است ورتبهٔ او را فوق رتبهٔ مقیّدات
قرار داده است باعتبار تقیید نمودن انرا باطلاق
ومتنبّه نشد سالک باینکه این تقیید است ومنافی
اطلاق حقیقیست زیرا که اطلاق حقیقی مشروط
است در اینکه متعقّل شود بمعنی وصف سلبی نه بمعنی
اطلاق ضدّ تقیید بل اطلاق از اطلاق واطلاق
از وحدت وکثرت معلوم متین قال علیه السلام کلّما
میّزتموه باوهامکم فی ادقّ معانیه فهو مخلوق مثلکم
مردود الیکم وفرمودند که مورچه کوچک دو شاخ
دارد وانرا برای خدای تعالی خیال میکند و
اینرا کمال میداند وهر کس ندارد ناقص میداند

الجمل

انچنین است حال عقلا در صفات واجب وعقلا اشرف
طرفی نقیض را برای ذات او سبحانه ثابت میدانند و
این تحدید وتوصیف است چنانچه از این حدیث
ظاهر میشود وعرفا نیز قائلند بتنزیه بلا تشبیه
واز انجهة که سالک مقیّد حق مطلق ناقص
المعرفة است زیرا که محدّد مر حقیقت که آن
حق غیر محدود است پس مقدار ان امور که حق را
ازان تنزیه کرده است از معرفت تعینات نور وتنوّعات
ظهور او سبحانه مهجور ومحروم است وهمچنین مشبّه
من غیر تنزیه ناقص است همچون مجسّمه وان سالکی
که میان تنزیه وتشبیه جمع کرده است وهر یک را
در مقام خود ثابت داشته وحق را سبحانه وتعالی
بوصفی تنزیه وتشبیه نعت کرده فهو العارف
المحقق قال الرئیس المکاشفین الشیخ محیی الدین
قدّس سرّه فان قلت بالتنزیه کنت مقیّداً وان

قلت بالتشبیه کنت مجسّداً وان قلت بالامرین
کنت مسدّداً وکنت اماماً فی المعارف وسیّداً و
عارف محقّق ایمان به تنزیل وتاویل قرآن دارد
وظاهر وباطن کتاب وسنّة را قبول مینماید بدون
تاویل و در حدیث است اگر ایمان بظاهر وباطن وتنزیل
وتاویل قرآن باید داشت پس وقتی که ظاهر وتنزیل
را تاویل نمودی ایمان بباطن وتاویل آن آوردی
واز حکیم تعالی کلامی صادر شود که هیچ وجه
ظاهرش مراد نباشد جائز نیست اگر چشم دل بنده
را خدا گشود ظاهر را درست می بیند بنحوی که
تجسّم ونقص نباشد مثل الرّحمن علی العرش استوی
ومثل وجه وعین وید ویمین واصبع وقبضه وجنب و
ضحک وتعجّب وتردّد وامثال اینها واگر چشم دل
گشوده نشد تاویل بعقل وفهم خود نماید چنانچه
متکلّم واهل ظاهر مینماید ومیگویند که اگر
نقل

نقل با عقل معارض باشد نقل را تاویل باید نمود
واین کلام صحیح است در مقامش ومقامش
اینست که اگر چنین نکند بتشبیه می افتد
وهلاک میشود ولهذا ائمّهٔ دین سلام الله
علیهم در بعضی موارد تاویل ظاهر نموده اند
بجهت آنکه بسیاری از خلق چشم دل ایشان گشاده
نیست پس طالب حق را اگر چشم دل بایمان گشوده
شد بنحوی که بیان کردیم خواهد دید آیات واخبار
تشبیه را واگر چشم دل گشاده نشد تاویل
نماید وبگوید ایمان آوردم تشبیه را بمعنی
که او داند واو خواهد ولایق حضرت او باشد
ومعلوم است که عقول بحسب فطرة حق را منزه
می نمایند از جسم ولوازم جسم ومتّصف مینمایند حق را
بصفات کمالیّه مثل علم وقدرت واکثر عقول
کامله در این امر مستقلند واحتیاج بارسال

رسل و انزال کتب در این امر نداننند و مع ذلک
رسل و کتب خدای تعالی را بوصف تشبیه و تنزیه
نعت نموده اند پس ظاهر است که تشبیه مراد است
بنحویکه مذکور شد و قائل باشتراک لفظی در
صفات و اسما ناقص المعرفت است باعتبار آنکه قائل
باشتراک لفظی فی الحقیقه قائل بتنزیه بلا تشبیه
است بلی اشتراک لفظی در احدیت و اشتراک
معنوی در واحدیت او معلوم بوده باشد که اشتراک
چند چیز در لفظی از الفاظ یا اشتراک در آن
لفظ تنها است مثل اشتراک لفظ عین میان
آفتاب و چشم آن اشتراک را اشتراک لفظی میخوانند
و یا اشتراک او چند چیز در لفظ تنها نیست بلکه
معنی آن لفظ هم در میان او چند چیز مشترک است
این اشتراک را اشتراک معنوی مینامند
مثل لفظ حیوان که مشترک است میان انسان و فرس

ومعنی

و معنی آن هم که جسم نامی حساس متحرک
بالاراده است مشترک است میان انسان و فرس و یک
معنی است در هر دو و مخفی نماند که بعضی از متأخرین
حکما قائل باشتراک لفظی شده اند در وجود
و در صفات واجب تعالی و باعث بر این قول
احادیث ائمه و قول حکما و عرفا شده است اما
حدیث مثل اینکه در معنی عالم لیس بجاهل
و در معنی قدرت لیس بعاجز فرموده اند
و اما قول حکما مثل معلم اول قدس سره فرموده
الواحد المحض هو علة الاشیاء کلها و لیس کشیء
من الاشیاء و معلم ثانی قدس سره فرموده وجوده
تعالی خارج عن وجود سائر الموجودات
و لا یشارک شیئا منها فی معنی اصلا بل
ان کانت مشارکة ففی الاسم فقط لا فی
المعنی المفهوم من ذلک الاسم و همچنین

قوله تعالی لیس کمثله شیء

سایر حکما از این عالم کلام بسیار دارند و اما
قول عرفا رضوان الله علیهم مثل لا اسم و لا
رسم و لا نعت و لا وصف فرموده اند و شیخ
صدر الدین قدس سره فرموده اند که قولنا
فیه انه وجود یعنی للتفهیم لا انه بمعنی
الوجود یعنی اطلاق وجود بر ذات چون
اطلاق جامد است مثل زید بر مسمی که ذات زید است
برای مجرد تفهیم است که اطلاق کرده شده نه بملاحظه
معنی لفظ وجود که حصول و ثبوت بوده باشد
و بنا بر این اخبار و اقوال مذکوره اشتراک لفظ
وجود و سایر صفات وجود میان واجب و ممکن
اشتراک لفظی است و بنا بر این دست از ظاهر قرآن
و اخبار و ادعیه و سایر کتب باید برداشت و حال آنکه
ما ماموریم که ایمان بظاهر و باطن قرآن بیاوریم بلکه اشتراک
لفظی حقیقت نظر بمرتبه احدیت چنانچه

همه

همه اولیا و حکما قائل اند و ما در این مفتاح
بیان نمودیم و این مرتبه را تعبیر بهو نموده اند
و اشتراک معنوی هم حقیقت است نظر بمرتبه واحدیت
و ظهور احد است در مظاهر و همه باین قائلند
و نظر باین مرتبه فرموده است الله اعلم بما فی
نفوسکم و نحن اقرب الیه منکم و نحن اقرب الیه
من حبل الورید و الاکرم الاکرمین و ارحم
الراحمین و الله اعلم یا اسمع السامعین و یا
ابصر الناظرین و اللهم انا نسئلک من
علمک بانفذه و غیر انها اکثر من ان تحصی
وارد شده است و برای هر اسمی اثر خاصی وارد
شده است و معانی همهٔ اسما را مخفی گردانیدن
قرآن و کلام انبیا مثل لغز و معما خواهد بود
و حکیم تعالی اسما را خلق کرد و امر کرد بنده
گانش را که مرا باین اسما بخوانید و معانی

که برای این اسما هست قصد نمایند تعالی عن
ذلک وقال قدوة العارفین داؤد القیصری
قدس سره فی شرح الفصوص فالحیوة والعلم
والقدرة وغیر ذلک من الصفات تطلق علی
تلک الذات او علی الحقیقة اللازمة لها من
حیث انها مغایرة لها بالاشتراک اللفظی
لان هذه الحقایق اعراض من وجه لانها
اما اضافة محض او صفة حقیقیة ذوات اضافة
وجواهر من اخر کما فی المجردات اذ علمها بذواتها
عین ذواتها من وجه وهکذا الحیوة و
القدرة وتلک الذات جلت ان تکون جوهرا
او عرضا ویظهر حقیقة هذا المعنی عند
من ظهر سریان الهویة الالهیة فی الجواهر
کلها هذه الصفات عینها ومن حیث ان هذه
الحقایق کلها وجودات خاصة والذات

الاحدیة

التعین

الاحدیة وجود مطلق والمقید هو المطلق
مع اضافة التعین الیه وهو ایضا یحصل من
تجلیاته یکون اطلاقها علیها وعلی تلک
الذات بالاشتراک المعنوی علی سبیل التشکیک
وعلی افراد نوع واحد منها کالتعینات فی العلم
مثلا علی سبیل التواطئ وانتهی کلامه قدس
سره وبنا بر این کلام وکلام سایر اکابر
جمیع کتب منزله وکلام انبیا واولیا سلام الله
علیهم بر ظاهر خود خواهد بود تنزیه در مقامی
وتشبیه در مقامی و مرشد ما و مرشد الکل
سید الشهدا صلوة الله علیه در دعای
عرفه فرمودند الهی کیف استدل علیک بما
هو فی وجوده مفتقر الیک معلوم بوده باشد
که میان دلیل و مدلول مناسبه ما و مغایرة
ما می باید بوده باشد تا دلیل دلیل بر مدلول تواند شد

واگر میان دلیل و مدلول مغایرة تامه باشد دلیل
دلیل آن مدلول نخواهد بود و اگر مناسبة
تامه باشد دلیل عین مدلول خواهد بود و موجودات
ممکنه را در حین وجود نظر بذات احدیّة
ملاحظه مینمایی که اینها همه محض افتقار و
عدم اند و آن ذات محض غنا و وجود و هیچ
مناسبتی میان عدم محض و وجود محض نیست
تا استدلال باین وجودات باطله بر وجود حق توان
نمود و در همان دعا بعد از چند سطری فرموده اند
ومنك اطلب الوصول اليك وبك استدل
عليك و در اینمقام امکان موجودات از نظر
شریف محو شده است مظهریت حق او ظاهر حق از
حیثیت تعیّن مظهر است او از حیثیت مطلق
ظاهر و این معنی حدیث است اعرفوا الله بالله
خود از درون و برون جلوه کرد من زمیان چه سای

محو

محو شدم گرد و سو چراغ رسید و وجود را مقامات
متعدّده می‌باشد کما قال تعالی رفیع الدرجات و در
هر مقام حکمی دارد واقع و نفس الامر و عارف
کامل آنست که مقامات وجود و حکم آن مقامات
را مراعات نماید و معلوم سالك بوده باشد که
اسما و صفاتی که انبیا علیهم السلام نعت
نموده اند حق را و همچنین اسما و صفاتی که ملائکه
مجردات نعت مینمایند حق را همه اینها لایق
ما و نظر بمرتبه ممکن است تا که بآن اسما حق را
بخوانند و قبول فیض از حق نمایند و پاك شوند نه لایق
باو سبحانه شیخ عطار قدس سرّه فرماید
بیت گر بتغا نیك و بد گفته اند هر چه بز گفته اند از
خود گفته اند قال النبی صلعم ما عرفناك حق
معرفتك سبحانك لا احصی ثناء علیك انت
کما اثنیت علی نفسك مفتاح نهم در بیان

اعتقاد جماعتی که بظاهر خود را از اهل سلوک
میدانند و در باطن اعتقاد نصاری دارند
و معلوم است سالک سبیل حق بوده باشد که طایفه هستند
باعتقاد خودشان خود را سالک میدانند و فی الحقیقه
هالک اند و این طایفه قائلند که تحقق نیست
بالفعل مرتبه احدیت را که باصطلاح عرفا
این مقام را احدیه و غیب الهویه و غیب الغیوب
میگویند و مجرد از مظاهر محال است و میگویند
این طایفه بلکه متحقق آن عالم صورتست و قوی
روحانیه و حسیه او والله اوست ظاهر مجموع
نه بدن و این ظاهر مجموع و او حقیقه انسان
کبیر و کتاب مبین است که این انسان صغیر نموذج
و نسخه مختصره از انسان کبیر است و این قول کفر
صریح و زندقه صرف است که کسی ادنی مرتبه از
علم داشته باشد این کفر را نمیگوید و منشاء
این

این کفر پی نبردن بمقاصد عرفا و جهل بمطالب
ایشانست بجهة آنکه عرفا کاهی وجود مطلق
میگویند و ذات احدیت را میخواهند و کاهی
وجود مطلق میگویند و وجود شامل و تجلی
سایر را میخواهند و کاهی وجود مطلق میگویند
و معنی عام عقلی را میخواهند بنحویکه در شرح
حدیث بیان نمودیم مراتب ثلثه را و این جماعت
خدمت استاد کامل نکرده اند و شخصی وارد
این فقیر شد و همین اعتقاد فاسد را داشت
و گفته بود که خدمت استاد نکردم و کتاب
بعضی عرفا را مطالعه نموده ام و بعضی
اکابر نقل نموده اند که شخصی حکایت کرد که
در اثنای تفکر و تعمق در مسئله توحید
خوابش در ربود کتابی در نظرش نمودند
بر حاشیه آن سطری چند نوشته مضمونش

اینکه دریافت سر توحید جز بزوال تعینات و فناء
رسوم و عادات دست ندهد و تصرف کردن
دران بنظر عقل محل خوف سوء خاتمه است
اعاذنا الله منه و بسیار اطلاق وجود مطلق
میکنند و ان تجلی ساری در ممکنات را میخواهند
که متعدد است در عین و حکم بتعدد موجودات
پس با قدیم قدیم و با حادث حادث بنحویکه بیان
نمودیم و ذات احدیت را لا اسم و لا رسم و
غیب الهویة و غیب الغیوب میکویند و وجود مطلق
هم میکویند بمعنی اطلاق از اطلاق و کاهی میکویند
العالم عدم المحض وظلمة العدم و مراد ایشان
چیزی دیکر است کما قال الشیخ علاء الدولة قدس
سره فی رسالة الشارد و الوارد لان فوقها
یعنی فوق الطبیعة عالم العدم المحض
وظلمة العدم محیط بنور الوجود المحدث

وفیها

ایشان

وفیها ای فی الظلمات توحید عین الحیوة و مراد
از این عبارت که فوق الطبیعة عالم العدم
المحض وظلمة العدم محیط بنور الوجود بیان
طور ششم از اطوار سبعهٔ قلب است که سالک
را روی میکند و می بیند کما قال الشیخ
الکامل محمود الشبستری چه مبصر با بصر
نزدیک کردد بصر ز ادراک او تاریک کردد
سیاهی کر بدانی نور ذات است بتاریکی دران
آب حیاتست و ممکن است که ذات احدیت را
بآن عبارت که مذکور شد تعبیر نمایند باعتبار
آنکه مراد ایشان از موجود چیزیست که معلوم
و مخبر عنه باشد و هر چیزی که عقل را راهی
بادراک و معرفة کنه ذات آنچنین نباشد پس غیر
موجود است باین معنی پس وحدت حقیقت بشرط لا و غیب
العیوب از این حیثیت که احدی از خلق را راه

شهود و ادراک او نیست غیر موجودات برای غیر
خود شیخ عطار قدس سره سنه اشارت
می پذیرد نه بیان نه کسی زو علم دارد نه نشان
و گمراهی طایفه ضاله مذکوره باعتبار عدم
اطلاع بر مقاصد بزرگان است و مذهب این طایفه
بالمال راجع است بمذهب نصاری زیرا که این
طایفه میگویند که الله همین موجود مجموع
ظاهر است که عقل و نفس و اجسام باشد و غیر این
مقامی و مرتبه برای الله نیست و بعضی
نصاری نیز مثل این را قائلند که الله عیسی است
و غیر از این مرتبه و مقامی نیست برای
وجود و سایر موجودات مقام تنزلات و تفصیلات
عیسویت و مشهور در رد این کلام است
که اگر چنین باشد که ایشان قائلند تغیر در ذات
واجب لازم می آید و هر چه متغیر است ممکن است

و لازم می آید که کل موجودات حتی اشیاء خسیسه
واجب باشد تعالی عن ذلک و تحقیق حق اینست که
سخن این طایفه باین سخنان رد نمیشود باعتبار
آنکه طایفه هستند نزدیک باین طایفه و گمان
کرده اند که عالم من حیث المجموع شخص واحد است
و ذات واحده و برای آن جسمیست و روحی
پس جسم عالم جسم کل است که فلک اقصی باشد
بما فیه و روح عالم روح کل است و آن مجموع صورت
حق الله است پس قسمة اسفل جسمانی اجوف است
زیرا که در او آن معنی قوة امکانیه و ظلمة
هیولانیه است که شبیه است این قوة امکانیه و ظلمة
هیولانیه بخلا و عدم و قسمة اعلا روحانی
مصمت است برای آنکه روح عقلی موجود است در او بالفعل
بدون جهة امکان استعدادی و قوة ظلمانیه
پس بنابراین تغیر در عالم اسفل است که عالم جسمانی

بوده باشد در عالم اعلی که عالم روحانی بوده باشد
کما فی الحدیث المذکور فی المفتاح الخامس
حیث قال ع فقد دخل فی البناء الملکی الصوری
ولیس له عن هذه الغایة مغیر و علمای نصاری
هم میگویند که اکل و شرب و سایر تغیرات در
عیسی ع از جهة ناسوتیش بوده است نه از جهة لاهوتی
لاهوتی مجرد صرف است تغیر را در آن راهی نیست
وجواب قاطع نظر بقاعده عرفان و برهان این است
که غیر آنچه ظاهر شد از وجود مجردات او جسمانیات
مقامی و مرتبه هست از وجود که ظاهر نیست
آن مقام برای غیر او سبحانه یا نه چنین است که آنچه
بود ظاهر شد چنانچه ظاهر کلام طوایف
ثلاثه است لازم می آید که حقیقه واجب
محدود شود چه هرچه محدود شد ممکن است باعتبار آنکه
هر نوع از ادراک که بوده باشد خواه ادراک خیالی

وخواه ادراک عقلی یا ادراک شهودی تا
بحقیقت چیزی نرسد و احاطه بآنچیز نکند
آنچیز مدرک و معلوم نمیشود و هرچه معلوم
و مدرک شد محاط و محدود شد قال الله
تعالی ولا یحیطون به علما وعنت الوجوه
للحی القیوم وقال مولانا امیر المؤمنین ع
ولا خرقت الاوهام حجب الغیوب الیک
فاعتقد منک محدودا فی عظمتک پس
قاهریة و تسلط مر علت راست قیاس
بمعلولش و معلول شانی نیست از شؤون علت
و معلول را حصول تام است نزد علة و نیست
علة را حصول تام نزد معلول باعتبار آنکه
شدت ظهور واجب و قوة لمعان آن و ضعف
ذوات نوریة مجرده ممکنات مانع اند
ذوات مجرده را از ادراک کنه واجب

وهریک از موجودات ممکنه بقدر استعداد
وظرفیّه خود مشاهده میکنند جمال مطلق
را حتی معلول اول مشاهده نمیکند ذات
واجب را مگر بواسطهٔ عین وجود خود و
بحسب ظرفیّه خود نه بحسب انچه مشهود است
قال الله تعالی ولا یحیطون بشیء من علمه الا
بما شاء وانچه بیان شد منافی فنائی که عرفا
میفرمایند ندارد زیرا که فنا حاصل میشود
بسبب ترک التفات از غیر حق واقبال کلی بحق
پس عالم همیشه در حجاب تعین و انیّت خود است
والحجاب مرتفع شو نیست بحیثیتی که باقی نماند
برای او حکم حجابیّة بلی ممکن است که مرتفع
شود حجاب تعیّن در نظر شهود عارف که
ماسوای حق را فراموش نماید از جمله ما
سوای خودی خود و هستی خود است باید که انهم

فراموش

فراموش شود کما قال الصادق ع فی مصباح
الشریعة الذکر ذکران ذکر خالص بموافقت
القلب و ذکر صادق بنفی ذکر غیره فی الدرر
والغرر عن امیر المؤمنین علیه السلام
لن تذکر حقیقة الذکر حتی تنسی نفسک
من ذکرک و تفقدها فی امرک و این مرتبه را
نسیان نسیان میگویند ولیکن حکم حجاب باقیست
برکنیم بشق اول تردید و ان اینست که اگر مقامی
کشیم
از وجود هست که برای غیر او سبحانه ظاهر
نیست پس قائل باین شق موحد حقیقی و عارف
حقانیست و همین است توحید انبیا و اکمل اولیا
و ملائکه سلام الله علیهم وجمیع موجودات
ازلیه و ابدیّه نظر بذات احدیت که ظاهر
نشد نسبت متناهی است بغیر متناهی مفتاح
دهم در بیان سرّ مرتفع شدن

حجاب تعین در نظر شهود عارف فانی بودن حکم حجاب و بیان فنای فی الله

بدان ای سالک سبیل حق اینکه گفته شد که مرتفع
میشود حجاب تعین در نظر شهود عارف و حکم
حجاب باقیست سری در ضمن او بود لازم بود که
بیان او سر نمائیم برای سالکین و آن سر اینست
که در شرح نعت وارد شده است بسم الله و بالله و فی
الحقیقه بر عکس است که بسم الله نسبت بالله است باعتبار
تعین سالک و این حجاب و تعین اسم الله است
بجهت آنکه اسما و صفات حجب ذاتند و افعال
حجب اسما و تعین و حجاب مرتفع شو نیستند بلی
وقتی که عارف خود را فراموش نمود آنوقت
بسم الله و بالله میشود در نظرش و جماعتی را
این معنی در خیال ایشانست مثل علما که
در خیال معنی بسم الله و بالله را تصور مینمایند

این

این جماعت را نسیان از خود رو نمیکند و جماعتی
دیگر این امر در قلوب ایشان واقع میشود
که ایشان سالکین سبیل حق اند اولا تجلیات
اسمائی را در قلب مشاهده مینمایند و در این
شهود شعوری دارند که مشاهده اسما
می نمایند در اینوقت بسم الله است تا وقتی که
آن شعور بر طرف شود در اینوقت شعور
باسما هم بر طرف میشود از بسم الله ببالله
فایض شده اند و اینمقام عرفاست بلغنا الله
الیه بمنه و کرمه و این مقام را مقام
فناء سالک مینامند و دلیل این مقام
دو حدیث است کیفیت ذکر او حدیث حقیقه
که شرح نمودیم و بدانکه ناچار است سالک را
در فنای فی الله از اثبات عین عبد فانی
فی الله زیرا که نیست مراد بفنا منعدم شدن

عین و ذات عبد مطلقا بلکه مراد از فنای
جهة بشریة است در جهت ربانیت زیرا که
هر عبد را جهتی و نسبتی است بحضرت الهیة
و الیها الاشارة بقوله تعالی و لکل وجهة
هو مولیها چنان ربط خاصیش با هر تن نیست
که هر بنده گوید خدای من نیست و ان فنا حاصل نمی
شود مگر بتوجه تام بجناب حق مطلق سبحانه
زیرا که بسبب ان توجه تام قوی میشود جهة
حقیقت پس مغلوب میشود جهة خلقیت و بشریة
تا حدی که فانی میشود این جهة از خود و اثار
خود مثل قطعه آهن یا زغال که بمجاورت
نار نار شود و فعل نار از او بیاید مثل اضائة
و احراق و پیش از اشتعال بنار او قطعه
ظلمانی و کدر و بارد بوده است و از توجه تام ممکن
نیست بی محبة ذاتیة کامنة در عبد و ظهور

الهية

ان محبة نمیشود مگر باجتناب از ضدان
محبة و اینست معنی تقوی پس محبت مکتسب است
و زاد تقوی و عبادات در شریعت و ریاضات
در طریقه بمنزلهٔ مروحه است برای زغال
قلب تا مشتعل شود این دل سیاه از نار الهی که
در باطن قلب کامن است قدسی قدس سره بیت
اخگری از پهلوی دل گشت چراغم روشن اخگری
بود مرا در ته خاکستر خویش وان نار غیر را
بسوزاند قال مولانا امیر المؤمنین ع محبة الله
نار لا تمر علی شیء الا احترق و در این وقت
صحیح است که ان عبد فانی فی الله و باقی بالله است
و بگویند که الحق سمعه الذی به یسمع و بصره
الذی به یبصر و لسانه الذی به ینطق و یده التی
بها یبطش و رجله التی بها یمشی فنعم الحق سبحانه
جمیع قواء العبد الظاهرة و الباطنة و جوارحه

واعضاؤه البدنية بهويته الساري في الموجودات
كلها على المعنى الذي يليق ذلك المعنى به
سبحانه وعلى قدر استعداد المحل اعني عين
العبد فان تجليه سبحانه باي صفة كان
ليس الا بمقدار استعداد المتجلى له لا على
ما هو عليه في حد ذاته فان ذلك لا يسعه
مجلى ولا يضبطه مظهر ولو لم يكن الامر كذلك
لزم ان يرى العبد حينئذ كل مبصر ويسمع
كل مسموع بسمعه الحق وبصره ولزم ايضا
ان يعقل العبد كلما عقله الحق وعلى نحو ما عقله
ومن جملة ذلك عقله سبحانه ذاته على ما هي
عليه ومعلوميته لها كذلك وسماعه كلامها
وكلام سواها ايضا كذلك وهذا غير واقع
لمن صح له ما ذكرنا ولمن تحقق باعلى المراتب
واشرف الدرجات فما الظن بمن دونه هذا

خلاصه

خلاصه کلام العارف الصمدانی رئیس المکاشفین
شیخ محیی الدین قدس سره العزیز وبعضی اکابر
فرموده اند که فناء ممکن در واجب باضمحلال
اثار امکانیست نه انعدام حقیقت او چون اضمحلال
انوار محسوسه در نور افتاب واضمحلال اثار
امکان در لطیفه انائیه عارف باشد در هوش
وادراک او نه در جسم وروح وبشریه او
اگرچه بحکم وللارض من کاس الکرام نصیب
اینها را نیز حظی باشد. **مفتاح یازدهم در
بیان معنی فرق وجمع وفرق میان
فصل ووصل وحرکت وسکون** اینجاست که
سبب لغزش اقدام است بدانکه فرق در اصطلاح
عرفا احتجابست از حق بخلق یعنی همه خلق ببینند
وحق را من کل الوجوه غیر دانند وجمع مشاهده
حقیست بی خلق واین مرتبه فنای سالکست اچه تا

زمانی که هستی سالك برجای باشد شهود حق بی
خلق نیست و جمع باین معنی قرة عین است و جمع بمعنی
دیگر هست که زندقه است بیان خواهیم نمود
ان شاء الله تعالی فرق چه بود عین غیر انگاشتن
جمع غیر را عدم پنداشتن صاحب تعطیل اهل فرق دان
کو ندید از حق درین عالم نشان هر که گوید نیست
کل هیچ غیر در یقین اوست مسیح عین دین صاحب
جمعست پیشش نیست فرق جان او در بحر وحدت
گشت غرق بجهان خرم از انم که جهان خرم از وست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از وست و اهل فرق
طایفه محجوبان مثل بسیاری از متکلمین و بعضی
از حکما مشائین محجوب محض و هم و این
جماعت قائلند باینکه مجموع عالم فایض است
از حق و مباین است امر ذات حق را و اگر چنین باشد
لازم می آید تعطیل فاعل مطلق و استقلال

اشیا

اشیاء موجوده باعتبار انکه هر گاه وجود عالم
مباین امر ذات واجب باشد و واجب را من کل
الوجوه غیر دانند تصرف فاعل مطلق در عالم
بی معنی خواهد بود زیرا که تا نسبت خاصی
میان علة و معلول نباشد ایجاد و تصرف فاعل
متحقق نمیشود فالاشیاء بمنزلة الاشعة
والاضواء للذات الالهیة کاشعة للشمس
بالنسبة الیها و فی کتاب ریاض الجنان لفضل الله
بن الفارسی عن الباقر ع انه یفصل نورنا من نور
ربنا کشعاع الشمس من الشمس الحدیث
اما حقیقت کیفیت انتساب اشیا بواجب
مجهول الکنه است برای غیر واجب و بر این
طایفه آیات و اخبار بسیار است اما ما بینك
اینه و بینك حدیث لطیف اکتفا می نمائیم قال الله
تعالی و نحن اقرب الیکم من حبل الورید

یا زیر دیگر از من بر نسبت انقدرها که من از وی
دورم وفی الکتاب الاحتجاج عن مولانا
امیر المؤمنین توحیده تمییزه من الخلق و
حکم التمییز بینونة صفة لا بینونة عزلة از جانب
همه ایجاد تکمیل و زاین جانب همه تغییر تبدیل
وقال العارف لا وصل ولا بون اینجانب عجز
ونقص است آنجانب قدرت و کمال وهکذا اسانی
الصفات نه انکه وجود خلق جدا باشد از
وجود حق قال الله سبحانه وهو معکم اینما
کنتم وفی الحدیث القدسی قال الله یا
موسی انا بدّک اللازم ودر نظر این
طایفه خلق در سمتی خواهد بود و این عین
تشبیه است تعالی الله عن ذلک وحال
انکه ایشان میخواهند اهل تنزیه باشند
ویک جمع آ در مقابل فوق مذکور و اهل

این

وحق در سمتی

اسبت
این جمع قائلند باینکه غیر انچه ظاهر شده
مقامی نیست برای وجود یعنی الله همین
مجموع ظاهر است که عالم عقول و نفوس و
اجسام باشند و غیر این نیست چنانچه پیش ذکر
کردیم و این قول زندقه والحاد است و لهذا عرفا
انکار و تکفیر نموده اند هر یک از فرق جمع را
بر تنهایی وجدا ملاحظه نمودن و وصیت
نموده اند تمسک بهر دو کما قال العارف
الصمدانی رئیس المکاشفین شیخ محیی الدین
قدس سره ایاکم والجمع والتفرقة فان
الاول یورث الزندقه والالحاد والثانی
یقتضی تعطیل الفاعل المطلق وعلیکم بهما
فان جامعهما موحد حقیقی وهو المسمی
بجمع الجمع وهو التوحید الحقیقی وتفرقه
نظر باحدیت است که در حجاب عزت است که

مفهوم و مدرک نشد و جمع نظر بواحدیت
و وجود منبسط و تجلی ساریست بنحوی که
پیش هر دو را بیان نمودیم و بر مضمون کلام
عرفا حدیثی از حضرت صادق ع مرویست
و این حدیث را عالم ربانی و عارف حقانی
مولانا محسن کاشی قدس سره در رساله
کلمات مکنونه نقل نموده است روی عن الصادق ع
الجمع بلا تفرقه زندقه والتفرقه بدون
الجمع تعطیل والجمع بینهما توحید و باین
مضمون حدیث دیگر است که اکثر اکابر اولیا
نقل نموده اند مثل عارف حقیقی عبد الرزاق
کاشانی و شیخ بهاء الدین عاملی قدس
اسرارهما و آن حدیث اینست قال الامام
جعفر ابن محمد الصادق ع من عرف الفصل
من الوصل والحرکة من السکون فقد بلغ

القرار

القرار من التوحید وارتوی فی المعرفة
بیت: با من آمیزش او الفت موج است و کنار ؛ روز و شب
با من و پیوسته گریزان از من ؛ فصل در این
حدیث مقام احدیت است که در حجاب
عزت مدرک و مفهوم نشد که آن را فوقش
هم میگویند و وصل وجود ظاهر و تجلی ساری
در ممکنات است که وجود مطلقش گویند و جمع
حرکت هم میگویند و حرکت وجود ساریست
مثلا خاک کوزه شد تعین کوزئیه بهم رسید
و کوزه شکسته شد آن تعین زائل شد سفالش
میگویند و سفال سحق و نرم شد ظرف دیگر
ساخته شد آن تعین زائل شد متعین بتعین
دیگر شد و علی هذا القیاس سایر الموجودات
الکونیه پس در جمیع مراتب زوال تعینات نه
انعدام وجود کما قال الله تعالی وَلَقَدْ خَلَقْنَا

الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه
نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة
علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا
المضغة عظاما فکسونا العظام لحما
وقال مولانا امیر المؤمنین ع فی الخطبة
الطبجیة حیث قال لو شئت اخبرتکم بآبائکم (الطتنجیه)
واسلافکم این کانوا وممن کانوا واین هم
الآن وما صاروا الیه فکم من آکل منکم
لحم اخیه وشارب براس ابیه الحدیث و (لحم)
کما قال الله تعالی فی قصة ابراهیم فخذ اربعة
من الطیر فصرهن ثم اجعل علی کل جبل (الیک)
منهن جزءا ثم ادعهن یاتینک سعیا
وچون در جمیع مراتب زوال تعینات است نه
انعدام اصل وجود منعدم شو نیست باعتبار (اصل وجود)
انکه این وجود مطلق ساری شعاع شمس

ذات

ذات احدیت است وفنائی برای آن ذات نیست
پس برای این هم فنا نیست والیه الاشاره
فی بعض الاسماء الادریسیة یا دائم بغیر
فناء ولا زوال لملکه بلی فرقی نیست که
بقا وعدم فناء در اصل وجود مطلق نظر
بذات خودش نیست بلکه نظر بذات خودش
عدم وهالک است قال الله تعالی کل شیء
هالک الا وجهه یعنی شیء در حین وجود
قطع نظر از ارتباطش بذات واجب کرده هالک
وعدم است لامکانه نه انکه بعد از این هالک
میشود بخلاف واجب تعالی که قیوم بذاته است
ومعلوم شد که در جمیع مراتب زوال تعینات است
نه انعدام اصل وجود پس حرکت در مراتب
زوال تعینات وسکون در اصل وجود است
نظر بانچه بیان نمودیم عارف قدوسی شیخ

شبستری قدس سره فرموده اند بیت بقا اسم وجود
آمد ولیکن بجائی کان بود سائر چه ساکن
وفرق میان فصل و وصل و حرکت و سکون نیست آنکه
فصل و وصل نظر بوجودات مجرده است یا اعم از
وجودات مجرده و مادیه و حرکت و سکون نظر
بوجودات کونیه جسمیه است و فی التحقیق الممکن
لا ینعدم وانما یختفی فیدخل فی الباطن
الذی ظهر منه والمحجوب یتوهم انه ینعدم
وهذا الوهم انما نشاء من فرض الافراد
الخارجیة للوجود ولیس فان الوجود حقیقة واحدة
کذالک
لا تکثر فیها وافرادها موجودة باعتبار
اضافتها الی الماهیات والاضافة امر
اعتباری فلا افرادها موجودة لتنعدم
وترد بل الزائل اضافتها الیها ولا یلزم
من زوالها انعدام الوجود وزواله و
الا

والا لزم انقلاب حقیقة الوجود بحقیقة العدم
هف واذا لم یکن للوجود افراد حقیقیة
لا یکون عرضا عاما وما انه یقع علی
افراده لا علی التساوی فیکون مشککا
باطل لان ذلک انما هو باعتبار الکلیة و
العموم وهو من حیث هو لا عام ولا خاص
ولا کلی ولا جزئی بل التحقیق فی اختلافه انه
باعتبار تنزله فی مراتب الاکوان وحضوره فی
حظائر الامکان وکثرت الوسائط یشتد ویضعف
ظهوره وکما لا یترو باعتبار قلتها تشتد
نوریته ویقوی ظهوره فیظهر کمالاته و
صفاته فیصیر اطلاقه علی القوی اولی
من اطلاقه علی الضعیف لان له مظاهر
فی العقل کما ان له مظاهر فی الخارج کا
الامور العامة والکلیات التی لا وجود لها

الا فی الذهن فتفاوته انّما هو باعتبار
ذلك الظهور العقلی فالتّفاوت لا فی نفس
الوجود بل هو فی ظهور خواصّه من العلیّة
والمعلولیّة وکونه قائما بنفسه وبغیره وشدّة
الظّهور وعدمه هذا خلاصة کلام اهل الله
واینکه افراد خارجیّه برای وجود نیست تحقیقش
در فصل ثانی مذکور شده است و جمعی که قرّة عین سالک
است مذکور شد و فرقی هم هست که تاج کامل است
وان رجوع است از جمع بتفصیل واز وحدت
بکثرت واز سکر بصحو واز جمع بفرق واین مقام
را فرق بعد الجمع وجمع الجمع هم میگویند
وقتی که باین مقام رسد انسان تاج ارشاد
بسرش میگذارند وخلعت هدایت باو می پوشانند
وان شخص وحدت حقیقی است وحدت در کثرت
وکثرت در وحدت مشاهده میکند ومحتجب

نمی شود

نمی شود بکثرت از وحدت و بوحدت از کثرت و
مثالش مشاهده مطلق است در مقیّد و
مشاهده مقیّد است در مطلق برای انکه مطلق
عین مقیّد است از وجهی و غیر اوست بوجهی و همچنین
مقیّد عین مطلق است بوجهی و غیر اوست
بوجهی این مقام را بیان نمی توان نمود والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم مقام

دوازدهم در مراعات مقام

بدانکه سالک مادامی که در جمع و فناست
با ردّ و قبول کاری ندارد و مظاهر قهریّه
مثل مظاهر لطفیّه محبوب است و همه را بظهور
حق می بیند جمع جمع است انکه بیند حق عیان
در مرایای همه فاش نهان صاحب این مرتبه
کامل بود زانکه این ان هردو را شامل بود
والی هذا المقام اشار مولانا سیّد الشهدا ع

فی دعائه لیوم عرفه ایکون لغیرك من الظهور ما لیس لك حتّی یکون هو المظهر لك س

بر جهان خرّمم از آنم که جهان خرّم ازوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست

و این وحدت شخصی اجمالیست که سالك همه چیز را دوست میدارد از آنجهة که همه یکیست و آن یکیست و مقام دیگر مقام فرق و تفصیل است و در اینمقام سالك مراعات میکند هر یك از مراتب وجود را و مظاهر لطفیّه مثل مقرّبان حقّی دارند و آن تعظیم است بعمل می اورد و مظاهر قهریّه مثل شیاطین جنّ و انس حقّی دارند و آن انکار و تنفیر است بعمل می اورد کما قیل بیت

هر مرتبه وجود حکمی دارد
گر حفظ مراتب نکنی زندیقی

و عرفا رضوان الله علیهم برای نسبت احاطه وجود تمثیلات فرموده اند

وانچه

وانچه از همه تمامتر و روشنتر و فایده اش بیشتر و مناسب این مقام است نقل مینمائیم مخفی نماناد که در نظر شهود سالك موحّد مجموع عالم مثل یك شخصی نماید که افلاك و عناصر و موالید اعضای آن شخص می باشد و ملائکه و نفوس انسانی حواس و قوّتهای انشخص باشد و از ازل تا ابد اباد مدّت زندگی انشخص باشد و فیض وجود حق تعالی روح انشخص باشد و چنانچه بدن بروح زنده و باقیست و تربیت از او می یابد نسبت این شخص عالم نیز با فیض وجود حق تعالی همین است که بدو زنده و باقیست و تربیت می یابد کما قیل بیت

حق جان جهانست جهان جمله بدن
توحید همین است دگر شیوه و فن

و هیچ وجه میان روح و بدن این نسبتها که میان باقی اجزای

بدن و حواس و قوی میباشد نیست و اگر طالب
خبیر بفطرة سلیمه خود تامل شافی خالی
از شائبة میل نماید بسی اسرار در یابد و اگر
مراقب اینمعنی شود و همیشه نگاه بانی آن نماید
بسیار بر مقصود نزدیک شود و بفقیر مناجاتی
از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده است
که مشتمل بر این مطلب عالیست و فواید بیشمار
بر که آنجناب باین عاجز رسیده و میرسد
انشاء الله و این مناجات را بعضی عرفا مثل
حافظ رجب برسی قدس سره متفرق در
کتاب خودش نقل نموده و باین فقیر سند
این مناجات بچند واسطه از عارف محقق میرزا
حسن قمی قدس سره رسید که میرزا ابن تقی
که مذکور میشود مستند ساخته است از آنجناب
امیرالمؤمنین ع که در نزد قبر خاتم الانبیا ص

میخو

میخوانده اند و در اوایل عمل باین مناجات واقعه
دیدم که در آن واقعه کشف شد بر این فقیر
صحت این مناجات با فواید شرح و آن مناجات
اینست ذا اول العدد و بعضی از نسخ
بدل ذا هذا است و بعضی از نسخ هو و صاحب
الاید و نورک الذی قهرت به غواسق
العدم و بواسق الظلم و جعلته منک و بک
و الیک و علیک دالا دلیلا روحه نفخة
الاحدیة فی اللاهوت و جسده صورة معانی
الملک و الملکوت و قلبه خزانة الحی الذی
لا یموت طاوس الکبریاء و حمام الجبروت
و مؤید آن است حدیثی که از پیغمبر ص مرویست
قال ص انا من الله و الکل منی و مضمون
حدیث و مناجات مشهود عرفا رضوان الله
علیهم از انجمله شیخ شبستری قدس سره

فرموده اند   احد در میم احمد گشته ظاهر
درین دور آمد اول عین آخر   ز احمد تا
احد یک میم فرق است   جهانی اندرین یک میم
غرق است   و کلیات عوالم از یک حساب
چهل است و بعد ازین بیان خواهد شد انشاء الله
تعالی و عدد میم هم چهل است و مجموع از تعین عالم
ظهور حقیقة محمدیه است و مضمون کلام
شیخ قدس سره که در نقش فصوص است
شیخ عطار هم قدس سره بنظم بیان نموده است
انچه اول شد پدید از جیب غیب   بود نور جان
او بی هیچ ریب   بعد از ان ان نور مطلق زد
علم   گشت عرش و کرسی لوح و قلم   یک علم
از نور پاکش عالم است   یک علم ذریت است ادم است
نور او چون اصل موجودات بود   ذات او چون
معطی هر ذات بود   واجب آمد دعوت هر دو

محی الدین

جهانش

جهانش   دعوت ذرات پیدا و نهانش
و معلوم شد از حدیث و شهود عرفا که حقیقت
محمدیه است وجود مطلق و وجود ساری در مظاهر
و بعد از این هم بیان مطلب خواهد شد انشاء الله تعالی
و جهة اتمام و ایضاح ان تمثیل با تمثیلی
گوییم بدانکه این نظر دو جهة دارد و هر
جهتی را حکمی است صحیح و متحقق که بر ان حکم
اثار مترتب میشود بدین مثال که شخص انسان
مثلا بدو وجه ملاحظه میتوان کرد اول
مجموع ان یک شخص است و ان یکشخص
بودنش در نظر سالک صحیح و متحقق است
و حکم وحدت بر ان ثابت و جاریست و
با وجود کثرت اعضا و اجزاء بغیر از وحدت
شخصی هرگز در نظر نمی آید و این را مرتبه
جمع و اجمال گویند و وجه دوییم نظر تفصیل

در تمام اعضا و جوارح و آلات و قوای او
و در این مرتبه احکام متعدده متغایر بر او
ثابت میشود و بر او احکام و آثار مترتب میشود
مثلا بعضی اعضا را خوب میدانند مثل سر و
رو و چشم و ابرو و امثال اینها و بعضی را
قبیح میدانند مثل قبل و دبر و موی زیر بغل
و امثال اینها و باز هر عضو باعتبار بزرگی
و کوچکی و راستی و کجی اثری بر او مترتب
است چنانچه در علم قیافه مقرر شده و ظاهر
بدن حکمی دارد و باطن بدن حکمی و از این
قسم احکام بی نهایت ثابت است و این مرتبه
را فرق و تفصیل گویند و شکی نیست در
نظر اجمال این احکام و آثار نیست اما هر یک
از این احکام و آثار در مرتبهٔ خود صحیح
و متحقق اند و مجموع ان شخص اند و منافات

از وحدت شخصی اجمالی ندارد و همچنین در مرتبهٔ
اتحاد اشیا تمام تکلیفات شرعیه و احکام
و آثار عرفیه از عدالت و سیاست و لطف و
قهر و عطا و منع با کثرت و بسیاری ان همه
صحیح و متحقق اند و در تحت از وحدت مندرجند
و منافات بتوحید ندارند مثلا شخص انسان
سر خود را دوست میدارد و از خود میداند
و پای خود را نیز دوست میدارد و از خود میداند
اما هر یک را در مرتبه بجای خود میرساند
که بر او مناسب است این دستار بر سر می بندد
نه در پای و کفش در پا میکند نه در سر پس اگرچه
پا و سر هر دو در نسبت با او متحد اند اما حفظ
مراتب واجب است که اگر این حفظ نکند و
مرتبه هر یک را نگاه ندارد از انسانیت
بی بهره است و موجودات عالم خلقی را الله نیز

نه میتوان گفت هر چند عالم خلقی از مراتب
ظهور الله است کما قال الله تعالی الله
نور السموات والارض عالم خلق و عالم امر که
مجردات باشند هر دو درجات وجود حق است
و حق رفیع الدرجات کما قال الله تعالی رفیع الدرجات
وحفظ بعضی از مراتب وجود انست که درود
وسلام نسبت باو باید بعمل اورد مثل
مظاهر لطفیه که ملایک وانبیا واولیا
سلام الله علیهم باشند وحفظ بعضی از مراتب
وجود انست که ضد سلام و درود نسبت
باو بعمل اورد مثل مظاهر قهریه که ضد انبیا
واولیاء اند و بسیار نادر است که کسی بر یک
عضو محبوب عاشق شود بلکه عاشق بتمامی
معشوق بتمامی عاشق است شیخ سعدی
قدس سره میفرماید: بجهان خرم ازانم که جهان

خرم ازوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست
اما هر عضوی را بمرتبه خود دوست میدارد پس
سالك تمام احکام شرعیه از اوامر ونواهی
بجا می اورد وحدود شرعی جاری میدارد
تا توحیدش تمام وکامل باشد وهمچنانکه اول مرتبه
شخصی در نظر در می اید وبعد ازان تفصیل
اعضایش ملحوظ میشود سالك را همیشه
در اول وحدت در نظر می اید وبعد ازان باحکام
کثرت باز میگردد کما قال الشیخ محمود قدس سره
محقق را که وحدت در شهود است نخستین نظره
بر نور وجود است اول وجود را می بیند وبعد ازان
موجودات را بنور وجود می بیند پس میگوید که
لا اله الا الله بایں معنی که لا موجود الا الله
اینجا وحدت تمام میشود وشاهد قل الله ثم
ذرهم پرده اخفا از روی تحقیق بر میدارد

وبزبان حال این مقال میسر آید بیت هرچه خواهی بگوی
هایاهو لیس ما فی الوجود الا هو مفتاح
سیزدهم در تحقیق معنی عدم

ظهور حقیقه اشیا برای غیر او سبحانه بیان کردیم
که ذات حق سبحانه من حیث الحقیقة در حجاب
عزتست و نسبتی از این حیثیة او را با ماسوا
نیست و باین سبب است که مدرک و مفهوم احدی
نمیشود واما از حیثیت ظهور او در مظاهر
نسبتش بر جمیع مظاهر موجوده نسبت واحده
غیر مختلف است قال الله تعالی ما تری فی خلق الرحمن
من تفاوت وقال الله تعالی الرحمن علی العرش
استوی مراد از عرش ماسوا است یعنی نسبت
رحمانیت که ایجاد است او بر جمیع خلق متساویست
وفی الحدیث لیس شئ اقرب الیه من شئ نسبت
ذات با علی علیین تا باسفل سافلین بیک نسبة است

بیان

واگر چنین نباشد ترکیب در ذات لازم می آید
چنانچه پیش بیان نمودیم قال المعلم الثانی رحمه الله
علیه فی الفصوص فص القرب مکانی ومعنوی
الحق غیر مکانی فلا یتصور فیه قرب و بعد مکانی
والمعنوی اما اتصال من قبل الوجود واما
اتصال من قبل المهیة والاول الحق لا یناسب
شیئا فی المهیة فلیس لشئ الیه اقرب و ابعد
فی المهیة واتصال الوجودی لا یقتضی قربا
اقرب من قربه وکیف لا وهو مبدأ کل وجود
ومعطیه وان فعل بواسطة فللواسطة واسطة
وهو اقرب من الواسطة ونظر باین نسبة
مذکوره است که اهل عرفان و حکمت میگویند
که حقیقت و کنه هیچ چیز معلوم و مدرک
حقیقی نشد وانچه معلوم و مدرک است
از اشیا ماهیت اشیاء است که عقل انتزاع

مینماید از اشیا نه حقیقت و کنه اشیا باعتبار
آنکه حقیقت و کنه اشیا ذات احدیت است
و آن مدرک نمیشود قال العارف الصمدانی
شیخ محیی الدین قدس سره العزیز وما ادرکت
من شیء حقیقته وکیف ادرکه وانتم فیه و
شیخ رئیس علیه الرحمة در تعلیقات فرموده
اند باین مضمون که وقوف بحقایق اشیا در قدرت
بشر نیست و ما عارف نشده ایم از اشیا مگر خواص
و لوازم اشیا را و طولی داده است این مطلب را من اراد
فلیراجع الیهما و جناب مولانا و مولی اهل السموات
والارض صاحب الزمان و خلیفة الرحمن علیه السلام
در دعای سحر سهام اللیل فرموده اند که جمیع عقول
عاجز اند از ادراک کنه کیفیت اوائل موجود و
مقدور این عالم را چه جای اعالی موجودات را
حیث قال اللهم ذهلت العقول وانحسرت

الابصار

الابصار وضاعت الافهام وقصرت الخواطر
وبعدت الظنون عن ادراک کنه کیفیة ما
ظهر من بوادی عجائب اصناف بدایع قدرتک
دون البلوغ الی معرفة تلألؤ لمعان بروق
سمائک. **مقصد چهاردهم در تحقیق رؤیت**
حق تعالی و انواع تجلیات الهیه و بیان تحقیق
بدانکه هرکس قائل شده است که رؤیت حق تعالی
محال است چنین گفته است و هر کس قائل شده است که رؤیت
حق ممکن است در دنیا یا در عقبی بلکه واقع است
برای جمعی در نشأتین هم چنین گفته است و هر یک از
طوایف مذکوره دلیل دارند از عقل و از نقل
که ظواهر آیات و اخبار است و عارف کامل بر همه
قائل است بنحوی که بیان میشود ان شاء الله اما
امتناع رؤیت حق نظر بمرتبه احدیت است
که در حجاب عزت است باتفاق کل که در این مرتبه

لا اسم و لا رسم و لا نعت است بلکه مجهول مطلق است
نظر بغیر او سبحانه و نظر باین مرتبه است که سؤال
کردند از پیغمبر صلعم که آیا خدا را دیدی در شب
معراج جواب فرمودند که نور است آنجا می بینم و
ما در پیش بیان نمودیم بعضی دلیل را و باقی ادله
بر امتناع ادراک کنه در کتب قوم مسطور است
اما امکان رؤیت حق نظر بظهور احدیت است
در مظاهر اسما و صفات و در مجالی افعال و نظر
باین مرتبه است که پیغمبر صلعم فرموده اند بعد از سؤال
از رؤیت رایت ربی بنور ربی و رؤیت بصری است ممتنع
باعتبار ادله که در کتب قوم مذکور است و دو دلیل
که در کتب قوم مذکور نیست در اینجا بیان می نمائیم
یک دلیل بطریق حکمت و دلیل دیگر بذوق اهل
عرفان اما دلیل بطریق اهل حکمت اینست که
ادراک بهر نوع که بوده باشد خواه ادراک

عقل

عقلی و خواه ادراک خیالی یا توهمی یا ادراک
بصری موقوفست که ادراک کننده بجمیع احاطه بان
شیء مدرک بکند تا آن شیء مدرک شود و حق
تعالی محیط است نه محاط والله بکل شیء محیط
و اما دلیل بذوق اهل عرفان اینست که بصر
مقید است بین او عاجز است از دیدن مطلق و حق تعالی
مطلق است لهذا حق تعالی مرئی نمیشود بیت
نقطه از طرف ما ندیدیم که آنرا چشمی که بود لایق
دیدار نداریم و قائلین بامتناع رؤیت آیات
و اخبار را تاویل میکنند بمعنی انکشاف قلبی
و زیادتی انکشاف قلب حمل میکنند اخبار را
قال امیر المؤمنین لا تدرکه العیون بمشاهدة الابصار
ولکن رأته القلوب بحقایق الایمان و اینمعنی
که مذکور شد باحادیث صحیح و حق است اما اما
اخبار بسیار هست که بعضی از آن اخبار را مذکور

خواهم نمود ان شاء الله تعالی که ان اخبار قبول
از تاویل نماید و اگر بطور محققین اولیاء الله
بنا گذاشته شود اخبار و آیات همه بر ظاهر خود
خواهد بود و طور اولیا اینست که ارتکاب
ریاضات شاقه می نمایند مقصود آنست که دیده
دل را بنور کشف و شهود منور سازند تا از تجلی
بهره توانند یافت که اگر بدیده حسی مشاهده
جمال حضرت ذوالجلال میسر بودی هر که صاحب
حس بودی از مومن و کافر توانستی که مشاهده
الجمال نمودن مولانا قدس سره گر بدیدی چشم
سر آنشاه را پس بدیدی گاو و خر الله را
بلی وقتی که بصر بنور بصیرت که چشم دل باشد
منور گردد در حالت صحو کمل اولیا مشاهده
جمال حق می نمایند اما از این نوع تجلی رؤیت
حسی لازم نمی آید بشهادت شاهدین یکی

اگر

آنکه اگر در آنوقت کسی از ارباب حاسه باصره باشد
نمی بیند دویم آنکه اگر آن صاحب تجلی در آن
وقت حاسه بصره را ببندد همچنانکه باصره
گشاده میدید بسته هم می بیند بنا بر این معلوم
شد که از چشم دل است که از درون بصر هم می بیند
[margin: وبی بیرون بصر هم می بیند]
و در این وقت چشم سر معطل بود چشم دل شده است
و چون دل مومن می بیند حق را باتفاق کل وجهه
دیدن دل است که دل انسان کامل مطلق بین است
و حق را می بیند و لهذا ورد فی الحدیث القدسی
[margin: مطلق]
لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب
عبد المومن و فی حدیث آخر قلب المومن عرش الله
الاعظم و فی مناجات امیر المومنین ع الهی
وهب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار
قلوبنا بضیاء نظرها الیک و قال ع
ولکن رأته القلوب بحقایق الایمان

و وقتی که چشم سر مغلوب چشم دل شد چشم سر هم
مطلق بین میشود و گوش سر هم مغلوب گوش
دل میشود و چشم سر از مقیّد بینی خلاص
میشود مؤیّد این تحقیق است حدیثی در امالی
صدوق رحمه الله قال مفضّل بن عمر سمعت
مولانا الصادق ع یقول فیما ناجی الله عزّ
وجلّ موسی بن عمران کذب من زعم انّه
یحبّنی فاذا جنّه اللّیل نام عنّی الیس کلّ حبیب
یحبّ خلوة حبیبه ها انا ذا یا بن عمران مطّلع
علی احبّائی اذا جنّهم اللّیل حوّلت ابصارهم
الی من قلوبهم ومثّلت نفسی بین اعینهم
یخاطبونی علی المشاهدة ویکلّمونی عن الحضور
الحدیث ابتدا تبدیل وتحویل از قلب است به بصر
واز رؤیة بصر هم مکالمه ومشاهده منمایند
چنانچه فرمودند حوّلت ابصارهم الی من قلوبهم

مولوی قدس سره

یا بن عمران

مولوی قدس سرّه بیت همچو گل پشت برو بید لو ز کل
چون خیالی کو بر آرد سر ز دل ؛ واین روایت
که در حدیث است که برای دوستان حق است تجلّی
حقّیّت در مظاهر خلقیه که آن تجلّی را تجلّی
آثاری میگویند باصطلاح عرفا رضوان الله
علیهم واز جملهٔ تجلّی آثاری است تجلّی در شجرهٔ طور
برای موسی ع قال الله تعالی اذ رای نارا فقال
لاهله امکثوا انّی آنست نارا لعلّی آتیکم منها
بقبس او اجد علی النار هدی وان آتش را
موسی ع دید وجمعی که با او بودند ندیدند
باعتبار آنکه چشم سر ایشان مغلوب دل نشده بود
واز مقیّد بینی خلاصی نیافتند وان آتش را
خودش دید وبس ودر آن دیدن انسی از برای
او حاصل شد ولهذا قال انّی آنست نارا مولوی
قدس سرّه فرماید آنبخت کرا باشد کاید بلب جوی

تا آب خورد از جوی خود عکس قمر یابد یا موسی
آتش جوی ارد بدرختی روی اید که برد آتش
صد صبح سحر یابد و از جمله تجلی اثاری است
که پیغمبر ص فرمودند که رایت ربی لیلة
المعراج فی احسن صورة و از جمله تجلی اثار است
حدیث کامل الزیارة عن الیقطینی عن محمد بن
سنان عن ابی سعید القماط عن ابن ابی یعفور
عن ابی عبد الله علیه السلام قال بینا
رسول الله ص فی منزل فاطمة ع والحسین ع
فی حجره اذا بکی وخر ساجدا ثم قال یا فاطمة
یا بنت محمد ان العلی الاعلی ترایا لی فی
بیتک هذا ساعتی هذه فی احسن صورة
واهیا هیئة وقال لی یا محمد اتحب الحسین
فقلت نعم قرة عینی وریحانتی وثمرة فوادی
وجلدة ما بین عینی وقال لی یا محمد ووضع
یده

یده علی راس الحسین بورک من مولود علیه
برکاتی وصلواتی ورحمتی ورضوانی ولعنتی
وسخطی وعذابی وخزیی ونکالی علی من قتله
وناصبه وناواه ونازعه اما انه سید
الشهدا من الاولین والاخرین فی الدنیا
والاخرة وسید شباب اهل الجنة من الخلق
اجمعین وابوه افضل منه وخیر فاقرأه السلم
وبشره بانه رایة الهدی ومنار اولیائی
وحفیظی وشهیدی علی خلقی وخازن علمی
وحجتی علی اهل السموات والارضین والثقلین
الجن والانس و چون در مظاهر خلقیة انسان
احسن صورتست عرفا رضوان الله علیهم
میگویند که اگر تجلی در صورت انسان کامل نماید
افضل است از تجلی در صور سائر مظاهر
و در این دو حدیث که نقل نمودیم احسن

صورة واهيا هيئه مذكورست وان صوره
انسانيست قال الله تعالى و لقد خلقنا الانسان
في احسن تقويم وازجمله تجلى اثاريست حديث
معراج قال النبي ص وضع الله بظهري يده
فاحس القلب حتى برد و تجلى ذاتي هست ميخورا
وازجمله تجلى ذاتي حديثي است كه دركتاب
نظم زهره هست مسندا عن المفضل بن عمر قال
قال ابو عبد الله ع لما منع الحسين ع و اصحابه
الماء الى ان قال فلما قاتل الحسين ع وكان في
يوم الثالث عند المغرب اقعد الحسين ع رجلا رجلا من
منهم فتسميهم باسماء ابائهم فيجيبه الرجل
فيسميهم
بعد الرجل فيقعدن حوله ثم يدعو بالمائدة
فيطعمهم وياكل من طعام الجنه ويسقيهم من
شرابها ثم قال ابو عبد الله ع والله لقد راهم
عدة من الكوفيين و لقد كرر عليهم لو عقلوا
قال

قال ثم يخرج لرسلهم فعا كل واحد منهم الى بلاده
ثم اتى بجبل رضوى فلا يبقى احد من المؤمنين
الا اتاه وهو على سرير من نور قد حف به
ابراهيم وموسى وعيسى وجميع الانبياء
من ورائهم المؤمنون ومن ورائهم الملائكة
ينظرون ما يقول الحسين ع قال فهم لهذه
الحال الى ان يقوم القائم فاذا قام القائم
وافوا فيما بينهم الحسين حتى ياتي كربلا فلا يبقى
سماوي ولا ارضي من المؤمنين الا حفوا
بالحسين ع حتى ان الله تعالى يزور الحسين
ويصافحه ويقعد معه على سريره يا مفضل
هذه والله الرفعة التي ليس فوقها شيء و لا
ورائها الطالب مطلب و رسل بكسر را بمعنى
مطلق رسول است وبلادي كه در حديث است بلاد
اين عالم نيست بلكه مراد ان بلاد عالم ارواحست

که وطن اصلی ارواح است و فی الحدیث حب الوطن
من الایمان این وطن مصر و عراق و شام نیست
و معنی حدیث اینست که سید الشهداء ع بیرون رفت از
این عالم برای مطلق شدن ارواح شهدا از قید
ابدان و هر یک از ارواح از مقام و وطنی که آمده
اند باعث آن امام کل بآن مقام و وطن خود بر گشته اند

بیت: نه بخود آمده ام تا که بخود باز روم / آنکه آورده مرا باز برد در وطنم

و نسبت بشهداء ع
لن یسلهم فرمود اشعار بآن یعنی که امام ع مقید ببدن
نیست تا مطلق شود تامل تفهم و انسان کامل را
انواع تجلیات و اقسام ظهورات میباشد و در جبل
رضوی تجلی بنفس آنجنابست و جبل رضوی جبلیست
در مکه و در کربلای معلا تجلی جسدانی
آنحضرت است و در ملاء اعلی تجلی بروحی از روح
اعظم است و معلوم شد عارف کامل سیر بوده باشد

مولوی قدس سره

که نوع تجلی که برای سید الشهداء ع در حدیث
معلوم میشود نوع خاصی است که مخصوص
آنجنابست و این تجلی خاص بازاء شهادت او و امام
کل است و فی الحدیث القدسی من طلبنی وجدنی
و من وجدنی عرفنی و من عرفنی احبنی و من
احبنی عشقنی و من عشقنی عشقته و من عشقته
قتلته و من قتلته فعلی دیته و من علی دیته
فانا دیته و معلوم بوده باشد که چشم سر نبی و امام
مطلق بین است مثل چشم دل ایشان بدون مغلوب و
منقلب شدن چشم سر بچشم دل باعتبار صفای
ابدان ایشان و مقام بسیاری از ارواح مؤمنین
از مقام ابدان نبی و امام منبعث است چنانچه
از اخبار طینت ظاهر میشود و اینجا گنجایش
ذکر آنها ندارد و من اراد فلیراجع الیها و اما
ارواح کمل از اولیا منبعث است از ارواح نبی

وامام وهذا حامل اسرار نبی وامام کمل
اولیا الله اند چنانچه از اخبار ظاهر میشود قلیلی
را نقل می نمائیم و چون چشم سر امام مثل چشم
سر نبی است قال النبی ص یا علی تسمع ما اسمع و
تری ما اری و کمل عرفا رضوان الله علیهم
میگویند که انچه نبی ص بچشم سر دیده است در
معراج عرفا بچشم دل می بینند بسبب حسن
متابعت نبی ص و معلوم بوده باشد که شیطان را
تسلطی بر انبیا و کمل اولیا نیست قال الله تعالی
اِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ و بر این
طایفه اشتباه نمیشود تجلی حق بلی بر سالک
که ناتمام باشد و بمقام نرسیده باشد ممکن است که
تجلی رحمانی با تلبیس شیطانی مشتبه شود بنا
بر این قاعده بیان می نمائیم که بسبب آن قاعده حق
از باطل جدا شود و ان قاعده از کلام حق تعالی
معلوم

معلوم میشود که در حدیث امالی است و ما حدیث
را نقل نمودیم و ان کلام اینست حولت ابصارهم
الی من قلوبهم یعنی تحویل و تبدیل میشود چشمهای
ایشان بسوی من از قلوب ایشان یعنی ابتدا تبدیل
و تحویل از قلوبست پس اگر تجلی داخل قلب شد و
چشم سر را ان تجلی فرو گرفت بحیثیتی که از این
روزن هم می بیند ان تجلی رحمانیست و رو[illegible]
وشیطان را در قلوب مؤمنین راهی نیست
کما فی الحدیث قلب المؤمن حرم الله و حرام علی
حرم الله ان یلج فیه غیره و از چهار طرف قلب
مومن حمله میکند کما قال الله تعالی ثم لآتینهم
من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و
عن شمائلهم و از جهة فوق ممنوع است باعتبار
انکه جهة فوق قلب فیوضات الهی بر قلب
وارد میشود و جهة تحت هم ممنوع است

باعتبار انکه خدا از ان کریم ترست که از یک جهة
دو دشمن متوجه قلب بشوند یک دشمن نفس
انسانیست که از تحت قلب منبعث میشود و مثل
ابری یا بخاری تحت قلب را کرفته و دشمن دیگر
شیطانست و شیطان را تصرف است در خیال انسان
واین معلوم است او در حدیث است که در یوم بدر
شیطان کفار را کثیر در نظر مومنان جلوه میداد
و مومنان را قلیل در نظر کفار جلوه میداد
جبرئیل ع او را طرد کرد و این تصرف آن ملعون است
در خیال انسان و در کتاب بعضی از اولیا مذکور است
که شخصی در سجده بود عارفی از او پرسید که
چه می بینی ان مرد جواب کفت که خدا را در هوا
می بینم بر عرش نشسته است آن عارف پرسید که از
چشم سر می بینی یا از چشم دل آن شخص کفت که
از چشم سر می بینم ان عارف کفت آن

شیطانست

شیطانست نه رحمان و کاه باشد که بر سالک نوری ظاهر
شود مثل نور وضو یا نور ذکر یا نور نماز یا نور
بعضی اولیا و انبیا و یا لوامع که عبارتست
از نوری که وارد میشود بر خیال و از انجا
عکس می اندازد بر حس مشترک و باصره انرا
می بیند و کاه باشد که آن نور زیاد خانه تاریک باشد
روشن شود مجموع اینها و غیر اینها از انوار
رویتست و فرق میان انوار رویت و تجلی بیکی از دو
چیز است یا فنا عارف یا علم تجلی در حین تجلی و یکی
از این دو علامت در هر نشاه که بیابی تجلیست
و تجلی را اقسام می باشد تجلی نوری میباشد و تجلی
صوری و تجلی ذوقی و تجلی معنوی میباشد
این همه عالمهای نور که دیده شود و ان تجلی
نباشد پس علامت تجلی بیکی از ان دو چیز است
که بیان نمودیم و قاعده دیکر برای شناختن

تلبیس شیطانی نیست که شیطان خود را بهر صورتی که
بیاراید یکنوع نقصانی درو هست یا احول است
یا اعور است یا ازرق است یا در غیر این عضو در اعضای
دیگر یکنوع نقصانی خواهد داشت واگر برنگ نور
خودش را ظاهر کند نور خالص صافی نخواهد بود
یکنوع کدورتی وناصافی دران نور خواهد بود.
بدان ای سالک صادق که اگر علی الدوام مراقب قلب
خود باشی و مراعات ادب حق نمائی بمقام رؤیت
فایض خواهی شد انشاء الله تعالی قال النبی صلعم
الا ان لله فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا
لها خواجه قطب الدین قدس سره فرماید
بیت یک چشم زدن غافل ازان شاه مباشید
باشد که نگاهی کند آگاه نباشید قال الله
تعالی وکاین من آیة فی السموات والارض
یمرون علیها وهم عنها معرضون واین
آیه

آیه همان نفحات حق است که در حدیث است و آن
تجلیات متجدده حق است علی الدوام و واقعه که
براین فقیر روی نموده ومناسب مقام بود نقل می
نمایم این فقیر از یک نحو نشستن بسیار راحت
میبردم ومحظوظ بودم و آن باینحو بود که
پای راست را بر روی ران چپ میگذاشتم
ومشغول مطالعه یا کار دیگر میشدم یکروز
بهیئت کذا بسمت قبله نشسته ام و مشغول
کاری میخواهم بشوم تجلی حق شد براین عاجز
بنحویکه نمی توانم سان نمود در همان حال دو زانو
بادب نشستم واین حال استمراری هم رسانید
وحیا میکردم که با حال خود مقاربه کنم واز
انوقت ترک نمودم آن طور جلسه را وگاهی بر سبیل
سهو یا اراده می نمایم که بان هیئت بنشینم دفعه
ازحال عود میکند الحمد لله رب العالمین

اهله

کما هو حقه ومستحقه **مفتاح پانزدهم**
در تحقیق طلب رؤیت موسی علی نبینا
و علیه السلام معلوم است واتفاق کل
عقلاست که کنه ذات حق تعالی مدرک نمیشود
نه ببصر ونه ببصیرت قال النبی ص نور انّی اراه
یعنی نور است کجا می‌بینم اورا وقال امیر المؤمنین
ولا خرقت الاوهام حجب الغیوب الیک فاعتقد
منک محدودا فی عظمتک واین معنی که معلوم
هر عاقلیست چه طور بر موسی این معنی مخفی
میشود بلی ممکن الرؤیة است نظر بظهور حق
در مظاهر خلقیه که عالم اجسام باشد ودر
مرایای ملکوتیه که عالم نفوس باشد ودر مجالی
جبروتیه که عالم عقول باشد ونظر بظهور
حقست درین مظاهر کما قال النبی ص رأیت
ربی بنور ربی وغیر این حدیث هم هست که

بعضی

بعضی را نقل نمودیم وبرای موسی ع در بعضی
مظاهر خلقیه که شجره باشد بصورت نار ظاهر
شده است کما قال الله تعالی فقال لاهله امکثوا
انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بخبر او جذوة
من النار لعلکم تصطلون فلما اتیها نودی
من شاطئ الواد الایمن فی البقعة المبارکة
من الشجرة ان یا موسی انی انا الله رب
العالمین وفی الحدیث قال الصادق ع
فی هذه الآیة من الشجرة محمد ص در این مشهد
که انوار تجلیست **؛** سخن دارم ولی نا گفتن اولیست
این ظهور نهایه برای موسی ع در اوایل
حال نبوتش بوده است دیدنی را دید شنیدنی
را شنید ومع هذا باز طلب کردن رؤیت را
بناشی این نیست که بیان میکنیم ان شاء الله تعالی
ودر اخبار جوابها وارد شده است ان اخبار

واجوبه صحیح است او ان جوابها نظر بافهام خلق است
وهم اینها واقع شده است مثل اینکه از جانب امت
این طلب را نمود انحضرت وغیر این و سخنها نظر
بحال خود انجناب است و تحقیق اصل این مطلب
بدانکه موسی ع ظهور حق را در مظاهر خلقیه
ملاحظه نمود چنانکه در قرانست شوقش
زیاده شد خواست که حق را در مظاهر ملکوتیه
ملاحظه نماید باعتبار انکه ظهور حق در
انمظهر اتم والذ است و در چند حدیث از
حضرت صادق ع مرویست که موسی ع طلب
رؤیت نمود خدا یتعالی او را وعده کرد در موضعی
وامر کرد ملائکه سموات را که فوج فوج بر او
بگذرند باشکال مختلفه و هر فوجی که بر او
میگذشتند میپرسید هل فیکم ربی ملائکه
جواب میگفتند هو آت تا انکه جناب احدیت

در مظهر ربّ ملکوت بر او ظاهر شد تاب نیاورد
کما قال الله تعالی وخرّ موسی صعقا بلی حق را
در مظهر ربّ ملکوت سیّد ما دیده است کما قال رأیت
ربّی فی لیلة المعراج فی احسن صورة و عالم
خلق که عالم بشریّة باشد تاب ندارد که حق را
در مظهر ملکوتی ملاحظه نماید نور قوی
نور ضعیف را تمکین نمیدهد واما قلب انسان
کامل ملاحظه جمیع عوالم مینماید از ملکوت
وجبروت ولاهوت باعتبار انکه قلب انسان
کامل از این عوالم ثلثه است و مراد موسی علیه
السّلام از طلب رؤیت این بود که در عالم
بشریّة ملاحظه کند حق را در مظهر ملکوت
واین عالم بدن بی تبدیل و تصفیه و تقویه
نمیتوانند که ملاحظه حق را در مظهر ملکوت
نماید و فی التوحید عن امیر المؤمنین

في حديث وسأل موسى ع وجرى على لسانه
من حمد الله عز وجل رب ارني انظر اليك
الى ان قال ع فقال الله تبارك وتعالى لن تراني
في الدنيا حتى تموت فتراني في الاخرة الحديث
ومرادش اين نبود كه ذات احديت صرف را بي
ظهور در مظاهر خواسته است كه ملاحظه نمايد
اين امر محالست باتفاق كل اهل عقل وحضرت
موسى ع محالست كه طلب امر محال نمايد جناب
حق سبحانه وتعالى در مظهر ملكوتي ابا و تجلى نمود
كما في كتاب البصائر عن الصادق ع ان
الكروبيين قوم من شيعتنا من الخلق الاول
جعلهم الله خلف العرش لو قسم نور واحد
منهم على اهل الارض لكفاهم ثم قال ان موسى
لما سئل ربه ما سئل امر واحدا من الكروبيين
فتجلى للجبل فجعله دكا وقال امير المؤمنين ع

في الخطبه

الطتنجيه
الطنجيه
في الخطبة البحنة انا صاحب الطور انا ذلك
النور الظاهر انا ذلك البرهان الباهر وانما
كشف لموسى شقص من شقص الذر من
المثقال غرض ظهور حق است در روح ولي
كل صلوات الله عليه وتجلي او بر جبل فلما تجلى
ربه للجبل جعله دكا وخر موسى صعقا
لبعض العرفا حيدر جا بود آنجا كه طالب بود
بر راه زنان راه دين غالب بود آن روز كه
شد طالب ديدار كليم منظور علي ابن ابي
طالب بود وبزرگي فرموده است كه رؤيت
افضل كرامت حق است وآن براي افضل خلق است
كه سيد ما باشد ولهذا موسى ع ممنوع شد
ازان در اين نشا **مفتاح شانزدهم**
در باب رؤيت مؤمنان است
مر حق را
واما رؤيت مؤمنان

تحقيق

حق را در آخرت تحقیقش اینست که رؤیت
واقعست نه بنحویکه در دنیا بر انبیا وکمّل
اولیا حاصلست که آن تبدیل وتحویل چشم
سر اولیاست بچشم دل که چشم سر در وقت
تبدیل وتحویل از جهة بینی خلاص میشود
ودل از روزنهٔ چشم سر هم می بیند واین
رؤیت اولیاست ان روزنه هم دل می بیند ورؤیت
در آخرت بمعنی زیادتی انکشاف قلبی فقط هم
نیست که رؤیة قلبیة باشد چنانچه اکثر علمای
ظاهر فهمیده اند بلکه معنی رؤیت در آخرت
رؤیت قلبیّه است یا رؤیت بصریّه بدن ومغلوب
شدن بصر بر بصیرت چنانچه برای اولیا در
دنیا بوده است یا تبدیل بلکه بصر در آخرت
بر تنهایی بجوهرهٔ رؤیت می برد باین نحو که
تصفیه در بشریّة میشود واین قوة بصره است

که در ۷

مبدل

مبدّل میشود بقوّة دیگر وبصر از جهة بینی
خلاص میشود ومثل دل میشود بدن وانکه بصر
مغلوب دل شود قال معلّم الثانی قدس سرّه فی
الفصوص وفصّ کلّ ادراك فانّه امّا ان
یکون بشیء خاصّ کزید او بشیء عامّ کالانسان
والعامّ لا یقع علیه رؤیة ولا یصل بحاسّة
واما الشیء الخاصّ فامّا ان یدرك بالاستدلال
او بغیر الاستدلال واسم المشاهدة یقع
علی ما ثبت وجوده فی ذاتها الخاصّة بعینها
من غیر واسطة استدلال فانّ الاستدلال
علی الغائب والغائب ینال بالاستدلال وما
لا یستدلّ علیه فیحکم مع ذلك بانیّته بلا شكّ
فلیس بغائب وکلّ موجود لیس بغائب فهو مشاهد
فادراك المشاهد هو المشاهدة والمشاهدة
امّا بمباشرة وملاقات وامّا من غیر مباشرة

وملاقات وهذا هو الرؤية والحق الاول لا يخفى
عليه ذاته وليس ذلك باستدلال فجاز
على ذاته مشاهدة كماله من ذاته فاذا تجلى
لغيره مغنيا عن الاستدلال وكان بلا مباشرة
ولا مماسة كان مرئيا لذلك الغير حتى لو
جازت المباشرة تعالى عنها فكان ملموسا
او مذوقا او غير ذلك واذا كان في قدرة الصانع
ان يجعل قوة هذا الادراك في عضو البصر
الذي يكون بعد البعث لم يبعد ان يكون
تعالى مرئيا يوم القيمة من غير تشبيه ولا تكييف
ولا مسامتة ولا محاذات تعالى عما يشركون و
خلاصه کلام اینست که این بدنرا عود می
فرماید اما نه باین کثافت بلکه این بدن عود میشود
در کمال لطافت و صفا که اگر باین کثافت عود
شود جنت که سقفش عرش رحمانست

چنچ

چنانچه در حدیث است و عرش رحمان فلک تاسع است
پس جنت پر از کثافت و نجاست خواهد شد
نه چنین است و اجساد عود مینمایند در کمال لطافت
و اغذیه هم در کمال لطافتست و در حدیث است
که آنچه اهل جنت میخورند بعرق لطیف
خوشبوئی دفع میشود خلاصه کلام اینست
که عود این بدن است اما صاف صاف و لهذا در این
نشأه نمیتوان ملائکه و جنة و حور را دیدن
مگر برای بعضی در عالم خواب یا در مراقبه
که بعضی از احوال آخرت براو معلوم شود و
در قیامت کبری ملائکه و رضوان و جنة و نیران
را اهل محشر می بینند چنانچه ظاهر کتاب
و سنة است و اهل ملت بر این قائل و در عالم
برزخ ارواح مدتی میمانند تا مشاهده بعضی عوالم
را نمایند و ابدان هم در کمال صفا عود مینمایند

وانها همه برای اینست که ابدان قوی شوند وارواح
هم قوی شوند تا هر یك بر تمامی ادراك لذت
نمایند و در این نشاه باعتبار غلظت و کثافت
نمیتوانند که ادراك لذت نمایند و نمیدانی که
اگر کسی در این نشاه مشغول علتی باشد یا کار
دیگر از اطعمه لذیذه لذت نمی برند باین مضمون
علامه فخر الدین رازی علیه الرحمة در
بعضی از تحقیقات خود قائل شده است او در قیامت
کبری بعد از مرور از جمیع عقبات و عوالم باز
تجلیات الهی بر مؤمنان وارد میشود تا که چشم
ظاهر ایشان مثل دل مطلق میشود بلکه
مؤمن کل او چشم میشود و کل آن سمع میشود
و مؤمن بکل ذات خود رائی میشود و حق را
می بیند در حالتی که مؤمن غیر مقید بجهات است
چنانچه در حدیث است که نقل میشود تا حق

مطلق را بچشم ظاهر تواند دید بدن و تحویل و
تبدیل شدن چشم ظاهر بچشم دل چنانچه در
دنیا بتحویل و تبدیل ظاهر بباطن جمال حق را
می دید کما روی الشیخ محیی الدین قدس سره
فی الفتوحات باسناده مرفوعا الی عبد الله ابن
مسعود و عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما
عن علی بن ابی طالب علیه السلام فی حدیث طویل
اوله فی احوال یوم القیمة و اخره فی احوال جنة
العدن و رؤیة رب العالمین و مهد اولا
تمهیدا الخ نترکه ثم قال قال علی کرم الله
وجهه فاذا اراد الله ان یتجلی لهم فی النور
العام الی ان قال ع اذ بنور قد بهرهم فیخرون
سجدا فیسری ذلك النور فی ابصارهم ظاهرا
و فی بصائرهم باطنا و فی اجزاء ابدانهم کلها
و فی لطائف نفوسهم فرجع کل شخص منهم

عيناً كلّه وسمعاً كلّه فيرى بذاته كلّها لا يقيّده
الجهات هذا يعطيهم ذلك النور فيقولون
على المشاهدة ثمّ يأتي رسول الله يقول لهم
تهيّئوا لرؤية ربّكم جلّ جلاله وحديث بسيار
طويلست و در آخر حديث بيان رؤيت حق سبحانه
وتعالى معنى فيرى بذاته كلّها لا يقيّده
الجهات اينست كه مؤمن بكلّ ذات خود رائي
ميشود مولوی قدس سرّه بيت رو مجرّد شو
مجرّد را ببين ديدن هر چيز شرطش است اين
وغرض اينست كه تجلّيات متجدّده وارد ميشود
تا بصر از جهة بيني خلاص شود و بشريّة ملحق
بعالم ملكوتيّه شود و حق را در مظاهر
ملكوتيّه يا جبروتيّه مشاهده نمايد و نظر
بانچه بيان نموديم آيات و اخبار وعده رؤية
بموسى ع و بساير مؤمنان در قيمة شده است

وغير مقيّد بجهات ميشود

متعدّده

و في حديث

وفي حديث الدجّال عن رسول الله ص قال لن
يرى احدكم ربّه حتّى يموت وفي التوحيد
عن امير المؤمنين ع في حديث سأل موسى
وجرى على لسانه من حمد الله عزّ وجلّ
ربّ ارني انظر اليك الى ان قال ع فقال الله
تبارك وتعالى لن تراني في الدنيا حتّى تموت
فتراني في الاخرة الحديث وقال الله تعالى ولقد
آتينا موسى الكتاب فلا تكن في مرية من لقائه
يعني من لقاء موسى ربّه في الاخرة كذا عن
النبيّ ص وفي تفسير علي بن ابراهيم روى عن
ابيه انّه قال قرأ رسول الله ص للذين
احسنوا الحسنى وزيادة قال اذا دخل اهل الجنّة
الجنّة واهل النار النار نادى مناد يا اهل
الجنّة انّ لكم عند الله موعداً اتشتهون
ان ينجزكموه قالوا اما هذا الموعد الم تثقل،

اهل

تبیض

مین اتنا وجوهنا وتدخلنا الجنّة وتجرنا من
النّار قال فیرفع الحجاب وینظرون الی وجه الله
عزّ وجلّ فما اعطوا شیئاً احبّ الیهم من النظر
الیه وفی بعض الاخبار انّ لله جنّة لیس
فیها حور ولا قصور ولا لبن ولا عسل
یتجلّی فیها ربّنا ضاحکاً متبسّماً هذا الحدیث
المذکور فی کتاب المجلی فی تعریف عالم المثال
وغیر این اخبار که نقل نمودیم اخبار بسیار هست :
باین مضمون وانچه از ادلّه عقلیّه وآیات
واخبار که دلالت کرده است بر امتناع رؤیة
همه اینها حقّست نظر بذات صرف است که
در حجاب عزّتست باتّفاق کلّ عقلا وانچه از
ادلّه وآیات واخبار که دلالت کرده است بر امکان رؤیت
بلکه بر وقوعش همه اینها حقّست نظر بظهور :
احدیّتست در مظاهر که این مظاهر وجوه

ذات

ذات احدیّتست اینما تولّوا فثمّ وجه الله امّا باید
غافل نشوی از تحقیقات مذکوره پس تنزیه
در مقام خود وتشبیه در مقام خود وتا حال
احدی از عرفا وحکما این مسئله را بنحویکه
ما تحقیق نمودیم بیان ننمودند ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء مفتاح هفدهم در
بیان آنکه موضوع علم حکیم وموضوع
علم کلام وموضوع علم الهی حقیقی یکچیز است و فرق میان
بدانکه موضوع علوم حکمیّه وموضوع علوم
نظریّه کلامیّه وموضوع علوم الهیّه
حقیقیّه نزد تحقیق شئ واحد است ولکن
عبارات مختلفست واختلاف در عبارات دلالت
بر اختلاف در معانی نمی کند عباراتنا شتّی و
حسنک واحد وکلّ الی ذلک الجمال یشیر
واما متکلّم پس نزد او موضوع علم کلام معرفة

حق و معرفت ذات [illegible] افعال حق [illegible] آنچه
متعلق است بهما از معارف و حصول مقصود
متکلم [illegible] لال جدلیه و کلامیه
و شواهد نقلیه و اما حکیم [illegible]
موضوع علم [illegible] آنچه [illegible] وجود است
از معرفت وجود و صفات و افعال او سبحانه
و آنچه متعلق است بهما از معارف و حصول
مقصود حکیم مبنی است بر براهین عقلیه
و مقدمات یقینیه و اما عارف پس نزد
او موضوع علم الهی معرفت ذات و صفات
و اسما و [illegible] حق است علی ما ینبغی و حصول
مقصود [illegible] کشف و شهود است و یقین
و عیان و ذوق و وجدان است که این مراتب
حاصل است از خدای تعالی بسبب ریاضت
نفسیه و عبادات قلبیه [illegible] و حسن [illegible]

بعض

حق سبحانه و معرفت

حقیقی

پیغمبر صلوات [illegible] اولیاء او و این سبب تفاوت و میان
طوایف ثلثه بهم رسیده است و [illegible] طایفه اول
صادق است که انهم [illegible] من مکان بعید
و لهذا ما حصل لهم الی الان یقین تام
فی شیء من مطالبهم و لا [illegible] دلیلهم فی شیء
من مقاصدهم کما شهدت [illegible] اقوالهم و براهینهم
و ان کل واحد منهم شهید بجهله فی معارفه
و بعجزه عن مقاصده کما هو معلوم لاهله
قال الشیخ الرئیس قدس سره عند وفاته [illegible]
و لیس له حاصل سوی علمه انه ما علم و قال
الامام فخر رازی نهایة اقدام العقول عقال
و غایة سعی العالمین ضلال و مشهور است
که امام فخر رازی روزی گریست از او
سبب پرسیدند جواب گفت که چندین سال
بود که مسئله را اعتقاد داشتم حالا

خلاف او بر من معلوم شده است میترسم که همه
معتقدات من همین حکم داشته باشد و اینجاست
بشیخ محیی الدین قدس سره بامام مکتوبی
نوشت که راه را گم کردی راه این نیست که
رفتی مولوی قدس سره میفرماید
اندرین ره گر خرد ره بین بدی فخر رازی را
زدار دین بدی چونکه او من لم یذق لم
یدر بود عقل و تخییلات او حیرت فزود
وغیر امام جمعی دیگر هم اعتراف کرده اند
که از این کتب و ادله عمر ما ضایع شده است
پای استدلالیان چوبین بود پای
چوبین سخت بی تمکین بود حکیم سنائی
قدس سره میفرماید عقل رهبر ولیک تا در او
فضل او مر ترا برد بر او بلی طایفه عرفا
باعتنا و استعداد ذاتی و کسب و حسن

متابعت

متابعت بر نبی ص چشم دل ایشان کشوده شد
کما قال النبی ص اذا اراد الله بعبد خیرا فتح
عینیه اللتین هما للقلب لیریه بهما ملکوت
السموات والارض وقال ص العلم نور یقذفه
الله فی قلب من یشاء وقال ص من امتی لمن فی
درجتی وقال ص الا اعرف اقواما هم بمنزلتی عند الله
ما هم بانبیاء ولا شهداء یغبطهم الانبیاء
والشهداء بمکانهم عند الله هم المتحابون
وعن النبی ص قال الله تعالی اذا کان الغالب
علی عبدی الاشتغال بی جعلت همه ولذته
فی ذکری واذا جعلت همه ولذته فی ذکری
عشقنی وعشقته واذا عشقته رفعت الحجاب
بینی وبینه لا یسهوا اذا سهی الناس اولئک
کلامهم کلام الانبیاء اولئک الابدال حقا
اولئک الذین اذا اردت باهل الارض عقوبة

ان رجالا

او عذاب فاكر ثم فيه فصرفته به عنهم وفي كتاب
زهد النبي صلعم من تصنيف الصديق رحمه الله
مرفوعا الى النبي صلعم انه قال اتدرون ما غمي وفي اي
شيء تفكري والى اي شيء اشتاق قال الصحابه
لا يا رسول الله ما علمنا بهذه من شيء اخبرنا
بغمك وتفكرك وتشوقك قال النبي صلعم اخبركم
ان شاء الله ثم تنفس فقال ها شوقا الى اخواني
من بعدي فقال ابوذر رضي الله عنه يا رسول الله
السنا اخوانك قال لا وانتم اصحابي واخواني يجيئون
من بعدي شانهم شان الانبياء وهم يفرون
من الاباء والامهات ومن الاخوة والاخوات
كانهم ابتغاء مرضات الله يتركون المال لله ويذلون
انفسهم بالتواضع لله لا يرغبون في الشهوات
وفضول الدنيا يجتمعون في بيت من بيوت الله
كانهم غرباء وحديث طولاني است واحوال

اينقوم

اينقوم مذكور است او در اواسط اين حديث
فرمودند فيقول الله يا ملائكتي ان وليي
عندي كمثل نبي من انبيائي ودر اواخر اين
حديث فرموده اند المقصر منهم افضل عند الله
من الف مجتهد من غيرهم الحديث مولوي
قدس سره بي ادب حاضر ز غايب بهتر است حلقه
در كو كژ است بر در است وقال النبي صلعم وآله
العلماء ورثة الانبياء وقال صلعم علماء امتي كانبياء
بني اسرائيل ملخص كلام آنست كه در اخبار مذكور است
كلام هم كلام الانبياء وشانهم شان الانبياء
وورثة الانبياء وفي درجتي واين مذكورات
علم ظاهر وعلم كلام نيست باعتبار آنكه اين
علوم را اكثر ناس دارند هيچ اختصاصي بانبيا
ندارد بلكه آنچه مخصوص انبياست علم باطن
ووحي قلب است هركس از علم باطن والهام

دل اهره دارد انکس وارث انبیاست والهام دل
برای این کفتیم که بخاتم النبیین ص وحی ختم شد
اما الهام دل بهر برکت باطن آنجناب برای
مستعدین این امت مرحومه هست و فرق میان
وحی والهام اینست که وحی از حق تعالی بواسطه
عقل کل وارد میشود بر بشریة محمد ص والهام
از حق تعالی بواسطه نفس کل وارد میشود
و وحی وضوحش زیاده از الهام است و معلوم سالک
شده باشد که عقل کل روح محمد است و نفس کل قلب
محمد است چنانچه بیان کردیم و بعد از این
هم بیان خواهد شد انشاء الله مفتاح هجدهم
در بیان آنکه آنچه اسرار ولایت که نبی
مرسل و ملک مقرب متحمل شده اند کمل
اولیاء این امت مرحومه بحسن و کمل
اولیاء الله که حاصل اسرار کتاب و سنة و سر

ولایت را میرسند وانچه را ملک مقرب و نبی مرسل
متحمل میشوند کمل اولیا باستعداد ذاتی
و بحسن متابعت نبی ص متحمل میشوند و فی
معانی الاخبار عن سدیر قال سألت اباعبد الله
الحسین ع عن قول امیر المؤمنین ع ان امرنا
صعب مستصعب لا یقربه الا ملک مقرب
او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان
فقال ان فی الملائکة المقربین و غیر المقربین
و من الانبیاء المرسلین و غیر المرسلین و من
المؤمنین الممتحنین و غیر الممتحنین فعرض امرکم
هذا علی الملائکة فلم یقربه الا المقربون
و عرض علی الانبیاء فلم یقربه الا المرسلون
و عرض علی المؤمنین فلم یقربه الا الممتحنون
الحدیث و فی اصول الکافی فی جنود العقل
قال ع فی اخره هفتاد و پنج جند عقل است

ونیست مجموع این خیر مگر در نبی یا وصی یا مؤمن
ممتحن للقلب برای ایمان و فی حدیث المعراج ذکره
الدیلمی فی اخر کتابه المسمی بارشاد القلوب
حیث قال الله تعالی فی اوصاف الزاهدین
قد اعطوا المجهود من انفسهم لا من خوف نار ولا
من شوق الی الجنة ولکن ینظرون فی ملکوت
السموات والارض کما ینظرون الی من فوقها
فیعلمون ان الله اهل العبادة قال النبی ص یعطی فی
امتی مثل هذا قال یا احمد هذه درجة الصدیقین
من امتک وامة غیرک واقوام من الشهدا
قال یا رب ای الزهاد اکثر ازهاد امتی ام
زهاد بنی اسرائیل قال ان زهاد بنی اسرائیل
فی زهاد امتک کشعرة سوداء فی بقرة بیضاء
الحدیث و زهد عرفا زهد از دنیا و اخرتست
وقلب ایشان تارک غیر حق است و لهذا ملکوت

سموات

سموات وارض را مشاهده مینمایند تا آن
زهد نباشد این مشاهده میسر نمیشود و فی حدیث
المعراج ایضا فی مقام الراضین حیث
قال الله تعالی وافتح عین قلبه الی جلالی
وعظمتی فلا اخفی علم خاصة خلقی فا
ناجیه فی ظلم اللیل و نور النهار والحان
قال تعالی واسمعه کلامی و کلام ملائکتی
واعرفه سر الذی سترته عن خلقی والحدیث
طویل اخذت منه موضع الحاجة وفیه فوائد جمة
وغرض ما از نقل اخبار و اثار اینست که اهل
ظاهر محرومند ازاین مرتبت جلیله ممکنست که
بگویند که این مراتب مخصوص نبی و آل اوست
صلواة الله علیهم وساده دلی را سخن اهل
ظاهر بگیرد و بماند و در پرده عمی و لجه
ما نقل کردیم قلیلی از اخبار افراد

میزند که اینمراتب را بعضی رعیت امام مطلق
طی میکنند ببرکت امام مطلق بلکه امام مطلق
رعیت مستعد را بمقام خود میرساند و معنی
امامت مطلقه اینست و وارث حقیقی نبی و وصی
جماعت عرفا اند لیس باعتبار انکه ایشان
باشارات و لطایف و حقایق کتاب و سنة
رسیده اند و معانی که از کتاب و سنة اهل
ظاهر تحصیل کرده اند آنمعانی از کسب ایشانست
و از ارث محسوب نیست مولوی قدس سره
بیت وانکه میراث از رسول آنست و بس که ببر
بیند غیبها از پیش و پس معنیی کز طبع خیزد
و از خیال باشد آنخالی ز نور ذو الجلال
معنی آن باشد که بکشاید دری چون که در
بکشود پیش آید شهی معنی آن باشد که
بستاند ترا فارغ از هر نقش گرداند ترا
معنی

معنی آن نبود که کور و کر کند مرد را بر نقش
عاشق تر کند خلاصهٔ کلام اینست که ارث
انبیا سلام الله علیهم علم موهبتی لدنی است
نه علم خیالی کسبی و عارف محقق علم سر سریان
ولایت را میرسد و مشاهده می نماید و
فی الکافی عن ابی بصیر قال قال ابو عبد الله ع
یا ابا محمد ان عندنا والله سرا من سر الله
وعلما من علم الله والله ما یحتمله ملک
مقرب و لا نبی مرسل و لا مومن امتحن الله
قلبه للایمان الی ان قال ع حتی خلق الله
لذلك اقواما خلقوا من طینة خلق منها
محمد و آله و ذریته علیهم السلام و من نور
خلق الله منه محمد و ذریته وصنعهم بفضل
صنع رحمته التی صنع منها محمدا و ذریته
اقوامی که درین حدیث است همان اقوامند

که در حدیث سابق پیغمبر صلعم فرمودند اخوانی
یجیئون من بعدی و در کتاب الوافی فی باب
الطینة عن الباقر ع قال یا ابراهیم ان من
حدیثنا و سرنا و باطن علمنا ما لا یحتمله
ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا مؤمن ممتحن قلبه
قلت یا سیدی و مولای فمن یحتمله اذا قال
من شاء الله و شیعتنا و آنکه گفتیم که امام
مطلق بعضی رعیت مستعد را بمقام خود
میرساند باذنه تعالی آنکه حامل سر امام
مطلق بشود این دو حدیث دلیلست ازین دو حدیث
معلوم میشود که مقامی هست که ملک مقرب
و نبی مرسل و مؤمن ممتحن بر نمیدارند و قومی
هستند ازین امة که باین مقام فائز میشوند
و جهتش اینست که این قوم خلق شد از طینت
محمد و آل محمد علیهم السلام و روح اینقوم خلق شد

از

از نوری که از آن نور روح محمد و آل محمد
خلق شد و طینة در این اخبار عالم ملکوتست
که عالم نفوس باشد که اینعالم بدن عالم جبروتست
که عالم عقول مجرده باشد و ارواح شیعیان مؤمنان
از مقام طینة محمد و آل محمد خلق شده است نخجه اجنا
در اخبار است و مضمون بعضی از این اخبار
در مفتاح اجساد مثالیه مذکور میشود
انشاء الله تعالی و عارف کامل آنست که مشاهده
مینماید سریان حق را در جمیع مظاهر ببرکت
امام کل و اینست سر مکتوم کما قال سید
الساجدین و زینهم صلوة الله علیه انی
لاکتم من علمی جواهره کیلا یری الحق ذو جهل
فیفتتنا و قد تقدم فی هذا ابو حسن
الی الحسین و وصی قبله الحسنا و رب جوهر
علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا

ولا تستحلّ رجا مسلمون دمی بیرون اقبح ما یا توبه
حسنا وعارف محقق است که طینت وروحش
از طینت وروح محمّد وال محمّد خلق شده است
چنانچه در حدیث است که نقل نمودیم واز عمر
بن فارض علیهما الرّحمه میکوید وقتی پدرم
در خواب بود از او شنیدم که سه مرتبه کفت است
صدقت یا رسول الله ص بعد از ان حال از پدرم
پرسیدم که چه امر روی نموده است ترا ای پدر
کفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله را
دیدم از من پرسید که نسبت تو بکی متّصل است
کفتم که بحلیمهٔ سعدیّه انکه شیر داد حضرت را
فرمودند که نسبت تو بمن متّصل است او بمن میرسد
کفتم یا رسول الله من از اولیای خود دارم نسبت
~~خود دارم او سلسله ما متّصل است باو حضرت~~
~~فرمودند که نسبت تو متّصل است بمن در اینوقت~~

کامل

من

از ابای خود نسبت دادم فرمودند نسبت تو بمن متصل است

فهمیدم مراد حضرت اتّصال روح وعشق است که
اشد اتّصالات است مولوی قدّس سرّه بیت
این خلیفه زادگان از در هری کرد دری اند ؛
بمزاج آب کل نسل وی اند ؛ شاخ کل
هر جا که میروید کل است ؛ خم مل هر جا که میجوشد
مل است وعارف محقّق داخل آل محمّد است در
عقاب الاعمال صدوق علیه الرّحمه حدیث است
باین مضمون که مردی نزد حضرت صادق گفته است
اللّهمّ صلّ علی محمّد واهل بیته حضرت
فرمودند که چرا نمیکوئی وآله تا ما وشیعیان
ما داخل باشیم وفرمودند که اهل بیت محمّد
علی وفاطمه وحسنین اند سلام الله علیهم
ومراد از شیعه که در اینحدیث است او حدیثی که
بعد مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی ودر اخبار
دیگر هم مذکور است جماعتی اند که طینته

وارواح ایشان از طینة وارواح محمد و آل محمد
خلق شده است چنانچه در حدیث پیش مذکور شد
واین شیعه خاص اند که از جمله آل محمد اند
نقل الشیخ بهاء الدین محمد العاملی قدس سره
عن بعض العرفاء فی معرض تحقیق الآل کلاما
حاصله ان آل النبی صلوات الله علیهم کل
من یؤل الیه وهو قسمان الاول من یؤل الیه
مآلا صوریا جسمانیا کاولاده ومن یحذو
حذوهم من اقاربهم الصوریین الذین یحرم
علیهم الصدقة فی الشریعة المحمدیة والثانی
من یؤل الیه مآلا معنویا وروحانیا وهم
اولاده الروحانیون من العلماء الراسخین و
الاولیاء الکاملین والحکماء المتألهین
المقتبسین من مشکات انوار النبوة سواء سبقوه بالزمان او لحقوه ولا شک ان النسبة الثانیة
(margin: مشکات انوار النبوة سواء سبقوه بالزمان او لحقوه ولا)
آکد من الاولی ولو اجتمعت النسبتان کان

نورا

نورا علی نور کما فی الائمة الطاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین وکما حرم علی اولاده الصوریین
الصدقة الصوریة حرم علی اولاده المعنویین
الصدقة المعنویة اعنی تقلید الغیر من
من العلوم والمعارف هذا ملخص کلامه
بلکه لازم است سالک حق را که اجتناب نماید از
صدقه واجبه چنانچه حجة الاسلام ابو حامد
قدس سره در کتاب احیاء العلوم بیان فرموده است
ودر تفسیر امام حسن عسکری ع حدیثی است باین مضمون
که آنحضرت فرمودند که پیغمبر ص فرمودند که
بر شیعیان ما اوساخ زکوة مریزید و بر ایشان
بر و صله کنید که لحوم ایشان مثل لحوم ما است
فان الصدقة علی جماعتنا حرام وقال ص
کل تقی ونقی آلی فواقعه بر فقیری روی نموده ومناسب
مقام است نقل می نمائیم مردی با غیرتی بود

و از هر کسی سؤال نمیکردم بخاطر رسید که
با او التماس نمایم و بخباز حواله نمایم که هر قدر
نان میخواهد از خباز بگیرد و بعد از التماس
قبول نمود ما بخباز حواله نمودیم و بعد از
چند یوم از خباز پرسیدم که طلب شما چه قدر
شد گفت فلان قدر ما رفتیم و از شخصی
همان قدر قرض کردیم و بخباز دادیم و بعد از
دو ماه شخصی مبلغی خمس و مبلغی زکوة بما
داد که بمصارف برسانیم خمس را باهل خمس
و زکوة را باهل زکوة رسانیدیم و بخاطرم
رسید که مرا چیزی نیست تا آن مبلغی که قرض کردم «بقدر»
بخباز دادم از آن زکوة بآن قرض دادم و در
آخر شب در واقعه می بینم که فضله انسان
میخورم و بعد از واقعه در تعجب ماندم و
فکرم بجائی نرسید آمدم بزیارت حضرت

حسین

حسین ابن علی صلوة الله علیهما السلام کردم
و بعد از زیارت بر عقب قبر مبارک رسیدم
و میخواهم که نماز بکنم جناب احدیت
ببرکت آنسرور بقلبم انداخت سبب آن واقعه
را و سببش آن بود که جمعی مهمان ما بودند
یکروز اتفاق افتاد که در خانه ما نان پخته
نشد و رفتیم پیش خباز و از آن نان گرفتیم و پول
ندادم و نگفتم هم که قیمه این نانرا با قیمه
آن نان که بآن مرد میدهی حساب مکن و فراموش
کردم که قیمه نانی که از این جهة خود گرفتیم
بدهم و خباز قیمه نانی که گرفتیم با آن نان
که بآن مرد فقیر میداد یکجا حساب کرد و گفت
فلان قدر است و ما آن قدر را از جائی قرض کردیم
و بخباز دادیم و از زکوة آن قرض دادیم و از آن
نان ما چاشت کردیم تا این بقلبم افتاد

همسایه از ما الحود مبتلی بمرض عفونت دادم
ودر اخر شب در واقعه می بینم که در مسجدی
بکنار آب صاف روانی نشسته ام واز فضله
که خورده بودم قی میکنم واز دهن ودماغ
من از نجاست می اید بیدار شدم وحمد
الهی نمودم آنچه باین فقیر وارد میشود
محض عنایت مرشدم است کما قال المولوی
قدس سره نیستم جنس شهنشه دور از او
لیک دارم در تجلی نور از او ومعلوم شد که
قلیل آنچه بیان نمودیم از اخبار واقوال که جمعی
هستند که نور الانوار را بچشم دل مشاهده
مینمایند وبحقایق اشیا رسیده اند واین
طایفه از آل محمد اند وانکار قول آل محمد
کفر است وفی الکافی عن الباقر ع قال قال
رسول الله ان حدیث آل محمد صعب مستصعب
لا یؤمن

لا یؤمن به الا ملک مقرب او نبی مرسل
او عبد امتحن الله قلبه للایمان فما ورد
علیکم من حدیث آل محمد فلانت له قلوبکم
وعرفتموه فاقبلوه وما اشمازت منه قلوبکم
وانکرتموه فردوه الی الله والی الرسول والی
العالم من آل محمد وانما الهالک ان یحدث
احدکم بشیء منه لا یحتمله فیقول والله
ما کان هذا والله ما کان والانکار هو
الکفر وعن النبی ص ان من العلم کهیئة
المکنون لا یعلمه الا العلماء بالله فاذا
نطقوا به لا ینکره الا اهل الغرة بالله
وشرح این داری وایما اینست که اهل ظاهر
وقتی که کلام عرفا بشنوند ونفهمند ویا
مخالف آنچه ایشان فهمیده اند بفهمند
رد وانکار آن کلام نمایند وبگویند که

[margin: جمیع]

ما نمیفهمیم باعتبار آنکه عرفا در مراتب دین
با اهل ظاهر شریکند در توحید و نبوة
و ولایت و عبادت بلی فرقی نیست که عرفا
بحسن استعداد ذاتی و ببرکت حسن متابعت
نبی چشم دل ایشان کشوده شد چنانچه در
حدیث پیغمبر است و حدیث مذکور شد و دیدند آنچه
دیدند مولوی قدس سره بیت نظر کردم اندر
دل خویشتن بدیدم همانجا دگر جا نبود
سئل عن النبی صلعم این الله قال فی قلوب عباده
وفی الحدیث القدسی لا یسعنی ارضی ولا
سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن و مثل
عارف مثل بینائیست که معترف است بوجود
شمس و مثل اهل ظاهر و اهل استدلال مثل
اعمیست که قائلست بوجود شمس مولوی قدس سره
جز بر مصنوعی ندیدی صانعی بر قیاس

اقترانی قانعی و طایفه مبطلان هستند که
بصورت محققان برآمده اند و راه زنی میکنند
چنانچه میان علما محققان و مبطلان و مبطلان *[margin: هستند]*
هر دو طایفه قاطعان طریقند مولوی قدس سره
رنگ رنگ است این آب تلخ و آب شور در خلایق
میرود تا نفخ صور نهایت سخن ما با محققان
محققان و کلام محققانست و عرفاء کامل
انکار دارند بر متصوفة و متفلسفة و متکلم
نه بر صوفی و فلسفی

مفتاح نوزدهم
در بیان مرشد شناسی

بدانکه کسی خواسته باشد *[margin: باشد]*
که عارف بحق شود باید که اول بدلیل عالم بحق
بشود باتفاق کل و بدانند که مقامی هست که
بان مقام باید رفت ترا از اسباب سفر نمی
کند و مسافر نمیشود و علم دانش است و معرفه
بینش و راه معرفت راه بسیار نزدیک

پر خطر است دو خطوه بیش نبود راه سالك اگرچه
داد داان چندین مهالك واین دو خطوه
نفسك و حق تعالی است وقال سید الساجدین وان الراحل
الیك قریب المسافة وچون مقصود که عرفان
بحق باشد فوق مقاصد است آرا راه زنان از جن و
انس بسیار اند وبی مرشد در این راه عین
گمراهی است و سبب تسلط دشمن است کما فی الکافی
عن الصادق ع ومن لم یکن له قرین مرشد
استمکن عدوه من عنقه وقال مولانا امیر
المؤمنین ع رحم الله امرأ سمع الحکمه فوعی
واخذ بحجز هاد فنجی وقالت العرفا لادین
الا لمن لا شیخ له مولوی قدس سره
بیت یا حق خاصان حق کر ملك باشد سیاه هستش
ورق بدانکه اکابر فرموده اند که سلوك
بر دو قسم است یکی بطریق اهل حقایق و دیگر

بطریق

بطریق اهل معاملات اما روش اهل حقایق را
ناچار است از استادی که جامع علوم دین و معارف
یقینی باشد نه عالم تنها مولوی قدس سره
ای بسا عالم ز دانش بی نصیب حافظ
علم است آنکس نه حبیب مستمع از وی همی یابد
مشام گرچه باشد مستمع از جنس عام بلکه عالم
با کشف غیب باید که عبارت از نور الهی باشد
قال النبی ص العلم نور یقذفه الله فی قلب من
یشاء این نور بتحصیل وکسب حاصل نمیشود
محض موهبت است عطار قدس سره بیت
هفتصد و نه از کتب من خوانده ام زان بعلم
معرفة ار زنده ام گرچه دانستن نکو باشد نکو
لیك کشف غیب هم باید بدو وجذبه حق
برو باید وارد شود واما روش اهل معاملات
را این جامعیت که مذکور شد ضرور نیست

ای بسا ابلیس آدم صورت است پس بهر دستی نشاید داد دست
صد نشان نادیده هر دم میدهند تا گمان آید که ایشان
زان دهند و بعبادت هم بسیار باید که سالك گرفتار
نشود از جهة آنکه ان دخلی بمعرفت ندارد بلکه
طالب اول باید که مطلب خود معین سازد پس از آن
طلب کند که انوار وی چون روز نماید اما
طالب حق که هیچ غرضش غیر حق نباشد بسیار کم است
عطار قدس سره راه رو بسیار دیدم در
جهان لیك یك ره رو ندیدم راه دان واینکه
گفتیم مطلب سالك را چون روز بروی نماید
برای اینست که هر یك از علما و مشایخ
میگویند که طریقه ما حق است و اختلاف
میان ایشان بسیار است و طالب بیچاره در میان
سرگردان پس لازم است طالب را که
بخدمت علمای طریقت برسد و با ایشان

صحبت

صحبت بدارد وملاحظه نماید که نزد کدام
از این اکابر یقین او در تزاید است و یا قلب او
روشن میشود و یاد خدا را میکند و یا معرفت
او بخدا بیشتر میشود هرگاه یکی از این علامات
را یا مجموع این علامات را نزد هر یك از اکابر
در خود ملاحظه نماید دست بدامن او
بزرگ بزند که آن بزرگ مرشد است او وار معصوم
پرسیدند که با کی مجالست نمائیم در جواب
فرمودند که من یذکرکم الله رؤیته ویزید
فی العلم منطقه یعنی با کسی مجالست
نمائید که دیدن او شما را بیاد خدا اورد
و از نطق او در علم شما بیفزاید مولوی
قدس سره بیت زین چنین امداد دل پر فن
شود بجهد از چشم دل و روشن شود لنگر
قلست عاقل را امان لنگری دریوزه کن

بلکه علم بضروریات شرعیه باید داشته باشد و سالك
خوشده باشد با مر مرشدی وجذبه حق بر او
وارد بشود وفی الحدیث جذبة من جذبات
الحق توازی عمل الثقلین که اگر مجموع اینها
را نداشته باشد استادی را نشاید و
طالب هم باید که غرضش انکشاف قلب و رسیدن
بیقین باشد این غرض مشوب باعراض دیگر
نشود و اعتقاد بسیط ساذج خود را که فطرة
الله است گرفتار نکند بلکه چون درد طلبش
پیدا شود استادی بجوید که بواسطهٔ آن
استاد بیقین برسند و اعتماد بر کرامات و خوارق
عادات نکند چه بمکر و استدراج و سحر
و سیمیا و شعبده خوارق ظاهر میشود و از
کفره خوارق حاصل میشود [crossed out] باعتبار
بسبب انکه خوارق حاصل میشود ریاضت فرمودن
نفس

نفس و قلب به منزله اینه است بعد از ریاضت
بهر سمتی که محاذی شود عکس آن سمت در او حاصل
میشود و هر قدری که نفس قوت داشته باشد
تاثیر در عالم خلق خواهد نمود قوی تر بیشتر
وضعیف تر کمتر و همچنین است اطلاع بر مغیبات
بعضی را جن و شیاطین مطلع میسازند و
بعضی از نفوس متصل میشود بعالم افلاك
و صور کائنات را از انجا مطلع میشود و بعضی
دیگر بعالم مثال متصل میشود و از انجا مطلع
میشود و خلاصهٔ کلام اینست که عرفا می
گویند که درین مراتب مؤمن و کافر شریک اند
کمالی که مقصود است در این مراتب نیست
بسا عارف که روحش خبری از کرامات
ندارد و بسا صاحب کرامات که روحش
خبری از عرفان ندارد مولوی قدس سره

از عاقلان کشتی بی لنگر آمد مرد شر که زباد
کج نیابد او حذر ودر حدیث است از حضرت
پیغمبر صلعم الکذب ریبة والصدق طمانینة
ودر حدیث دیگر از حضرت صادق رضی الله عنه مرویست که
قلب وقتی که طالب حق شد تردد میکند از
سینه بحنجره می آید وقتی که کلمهٔ حق را
شنید قرار میگیرد مولوی قدس سره
دل بیارامد بگفتار صواب آنچنانکه تشنه
آرامد بآب جز دل محجوب کو را علتیست
از نبی اش تا غبی تمییز نیست ورنه آن پیغام
کز موضع بود بر زند بر مه شکافیده شود
مه شکافد وان دل محجوب نی زانکه مردودست
او محبوب نی از شیخ ابوسعید ابو الخیر
قدس سره نقل است که بعد از تحصیل علوم
بخدمت شیخ ابو الفضل حسن سرخسی قدس
سره

سره مشرف شد خلعت مقتدائی در آنوقت پیر
قامت شیخ ابو الفضل استقامت داشت شیخ
ابوسعید شبی در خدمت شیخ از معارف
الهی سخن مذکور میساخت کلام رسید بمسئله
مشکلی وان هر دو بزرگ فرو ماندند و
در همان ساعت دیدند که لقمان سرخسی
قدس سره چون مرغی از سقف صومعه
فرود آمد ومشکل هر دو را حل کرد و
باز پرید و رفت شیخ ابو الفضل گفت یا ابا سعید
مرتبهٔ این مرد را می بینی در آن درگاه
اما اقتدا را نمیشاید زیرا که علم ندارد
سادات امیر حسینی قدس سره چون طالب
ره شدی بتدبیر دریاب نخست صحبت پیر
پیری که اصول را بداند پیری که فروع
در نماند پیری که بنیادش کرامت

پیری که بنیاد استقامت بود وفی الحدیث ما اتخذ الله
جاهلا ولیا وشیخ عطار قدس سره نقل
نموده اند که روزی مرشد حبیب عجمی بر کنار
شط انتظار کشتی میکشید که بیاید و از
شط عبور نماید درین حال حبیب پیدا شد
واز مرشدش پرسید که چه انتظار میداری
مرشدش جواب فرمود که انتظار کشتی میکشم
که بیاید تا از شط عبور نمایم حبیب گفت که
توکل بر خدا باید کرد و رفت وحبیب بر روی
شط عبور نمود ومرشدش ماند وشیخ
عطار قدس سره فرموده اند که ممکنست
که حبیب درجه اش عالی تر از درجهٔ مرشدش
بود باعتبار آنکه کرامات وخوارق عادات در
مرتبهٔ چهاردهم طریقت است وعلم در مرتبه
هشتادم طریقه است که کمل عرفا میگویند
که صا

که صاحب کرامات نزد عوام اولیست اما نزد
خاص ولی آنست که باسرار برسند عطار
قدس سره صد هزاران مرد گم گردد مدام
تا یکی اسرار بین گردد تمام کاملی باید
در آن جان شگرف تا کند غواصی این
بحر ژرف وبعضی از سالکان بحق میرسند
اما قلب قوی وعلم وعرفان ندارند تا باسرار
تجلی حق برسند این سالک بحق رسیده است
وبزرگ است اما دست دیگری را نمی تواند گرفت
واگر کسی بگوید که مرشدی نمی یابم جواب
اینست که مرشد هست وتو طالب حق نیستی
بلکه طالب هوائی این خواجه درد نیست
وگرنه طبیب هست قیل لیس شیخ اکبر من العشق
وبر تقدیر تسلیم که بحسب ظاهر مرشدی
نمی باشد اما بحسب الواقع عالم خالی

از اولیا نخواهد بود و فی الحدیث ان لله
عبادا اولیا اخفیاء و ما نشان میدهیم
مرشد را بعون الله ای برادر خدا تعالی
محال است که خلف وعده نماید قال الله تعالی
الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا
وقتی که سالک فی الله مجاهده نماید و
بغرضی مشوب نباشد مجاهده او نه غرض
دنیوی و نه غرض اخروی البته خدا تعالی
او را بسبیل خود میرساند چنانکه وعده
کرده است و سبل خدا تعالی اولیا خدا اند
که محمد و خلفا محمد اند صلی الله علیهم و طریقه
آنست که توسل تام و تمام نماید سالک
بمحمد و آل و انقطاع تام تمام نماید بوسیله
ایشان بخدای تعالی قال الله تعالی
وابتغوا الیه الوسیله و ایشان وسیله چنانچه

الوسیلة

دراخبار

در اخبار است و همیشه نور محمد و آل محمد در
نظر سالک باید باشد در نماز و در ذکر و در تلاوت
و در وضو و در غسل و در وقت خواب و در
وقت بیدار شدن از خواب و در اکل و شرب
و فی الزیارة الجامعة و مقدمکم امام طلبتی و
حوائجی و ارادتی فی کل احوالی و اموری
و در کتاب فقه رضوی حدیثی است از حضرت
رضاء و فرموده اند که در وقت تکبیرة
الاحرام تذکر رسول الله ص و اجعل
واحداً من الائمة نصب عینیک و بنحویکه
بیان کردیم اگر عمل نمائی خدای تعالی مرشد
حق را بتو میرساند و آن مرشد باذنه تعالی
درد ترا دوا میکند و بحق خدای محمد و آل
محمد که از این راه رسیدم آنچه رسیدم
و خواهم رسید هم الی الابد انشاء الله تعالی

الجامعه

و کمّل عرفا رضوان الله علیهم میگویند تا
جذبه حق بر وجود سالک وارد نشود و او را
از خودی خود نستانند از تفرقه خلاصی ندارد و دوا و علاج
تفرقه و جمع شدن خاطر سالک همین است که بیان نمودیم و لهذا
عرفا رضوان الله علیهم بنا گذاشته اند که سالک باید صورت
مرشد خود را در نظر بگیرد و مشغول کار شود و این امر
برای رفع تفرقه و جمع شدن خاطر است و جمعی از بزرگان
که از دنیا رحلت نموده باشند از ارواح ایشان در باطن
استمداد خواستن و ایشان را در نظر داشتن سبب قوه قلب
سالک میشود و روح سالک را اتصال معنوی بارواح
ان اکابر حاصل میشود و فیوضات الهیه بواسطه
این ارواح بر روح سالک وارد میشود تا آخر الامر
روح سالک بمرتبه قوی میشود که نظر باستعداد خود
از حق تعالی بلاواسطه قبول فیض مینماید و دیده ام
بعضی از علما نوشته اند که صورت مرشد را در نظر

گرفتن

گرفتن بت پرستی است و اکثر خلق هم انکار دارند
لهذا التحقیق این امر را میکنم انشاء الله بدان ای
سالک که نفس انسان یک لحظه فارغ و بیکار نیست و
همیشه از حالی بحالی و از صورتی بصورتی منتقل می شود
و از جائی بجائی میرود و همیشه در تدبیر امور این
نشاه است و صور این نشاه در نفس قرار گرفته است
و برای آنکه از این نشاه بعضی از اوقات فارغ
و از حدیث نفس و از وسوسه شیطان خلاص شود و مبدا
خود را یاد نماید و صاحبان شرایع بامره تعالی
وضع عبادات نموده اند و از جمله عبادات شرعیه
نماز و حج و زیارات انبیا و اولیاست و غرض از نماز
اینست که در آنوقت نفس متوجه جناب حق بشود
و متذکر حق شود بواسطه اوصاف و اورادی که
در نماز میخوانند با هیئت قیام و رکوع و سجود و سلام
و غرض از حج اینست که در آن موضع شریف بوقت

انواع

استلام حجر الاسود و در وقت طواف بیاد آورد حق را و قول النبی
و انما شرعت المناسک لاقامة ذکر الله تعالی
و بیاد آرد که در آسمانها ملائکه طواف بیت المعمور
مینمایند و مشغول بندگی اند و غرض از زیارت آنست
که برابر مرقد شریف نبی یا ولی بایستد و صورت
صاحب مرقد را در خیال درآورد و با او مکالمه
نماید و قلب را متوجه نفس زکیه صاحب مرقد نماید
تا بواسطه او قلب زائر مستفیض شود و همچنین است
بعضی در رفتن به جهت خاص متوجه شدن و حال آنکه
از جمله صفات حق تعالی اینما تولوا فثم وجه الله است
و هو معکم اینما کنتم است و یا من لا یحویه
مکان و لا یخلو منه مکان و حکما هم تصریح
نموده اند با آنچه بیان شد و مجموع مراتب مذکوره
در خیال است که تا خیال مقید بحق شود و جای دیگر
نرود تا قلب ملاحظه جمال حق نماید کما قال

رسول

رسول الله صلعم اعبد ربک کانک تراه و ان لم تکن
تراه فانه یراک و اولیاء الله حسب الاشارة
نبی و آل نبی بنا گذاشته اند که سالک در اوائل
امر صورت مرشد را در نظر بگیرد تا از تفرقه و وسوسه
شیطان خلاص شود چنانچه پیش از این فصل بیان نمودیم و
از اشاره اینست کما قال الصادق ع و من لم یکن له
قرین مرشد استمکن عدوه من عنقه و شهود این
فقیر شده است که هر قدر مرشد کاملتر است خلاص از
تفرقه بیشتر است تا بمرشد کل مولانا علی صلوة الله
علیه برسد و ممکن است که بعضی انجب بصیرتا بگویند را
مرشد کل وقتی که باشد چه احتیاج است صورت مرشد
در نظر گرفتن جوابش اینست که این مرشد ظاهر
عکس مرشد کل است و نور قوی نور ضعیف را تمکین
نمیدهد تا بواسطه مرشد ظاهر روح سالک

قوی بشود آن وقت میتواند که از مرشد کل بقدر
استعدادش فیض ببرد و اخباری که در فصل
تعریف عرفا مذکور شد معلوم میشود که مرشد
ظاهر عکس مرشد کل است لا تغفل

مقتبس بیستم
در تفسیر آیه الله نور السموات [و الارض]

معلوم
بوده باشد که مجموع عالم اصنام ذات حق اند که کاملان
در آئینه اصنام ملاحظه ذات حق مینمایند بت پرستان را
توبیخ تصور جاهلت اند زین مطلوب جان
اهل استدلال الذین اصنام استدلال مینمایند
بر وجود حق و اهل حق در این اصنام ملاحظه
ذات حق مینمایند کما قال سید الساجدین ع و رب جوهر
علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا
و قال سید الشهداء ایکون لغیرک من الظهور
ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک و قال الله

تعالی

تعالی الله نور السموات و الارض الآیه و چون در
آیه حق تعالی ذکر کرد ظهور نور خودش را
در مراتب مظاهر و ذکر کرد مراتب تمثیل را فرمود
نور علی نور احد النورین که نور باشد روح
سموات و ارض است که متفرع است بر عقل و نور
دیگر عقل است که واسطه فیض است از الله بر ارواح
سموات و ارض و این بیان نظر بسیر صعودیست و اما
نظر بسیر نزولی نور عقل است و علی نور نفس است
که ارواح سموات و ارض باشد و عقل محیط است بر نفس
لا تغفل عن نکتة لفظة علی فی البیانین
و در آخر فرمود یهدی الله لنوره من یشاء
یعنی یهدی الله بنوره المقید فی المظاهر الی
نوره المطلق لاحدی و کسی خواسته باشد که عین
شمس را ببیند لابد است که بواسطه آب یا آینه
ملاحظه نماید و بدون آن ملاحظه نمی توان

کردن عین شمس را و چشم ضایع میشود اینچنین است
در باطن و تحقیق آیه شریفه که الحال مذکور
میشود و تا حال ندیدیم احدی را از اکابر عرفا
و اعاظم حکما که باین تمامی بیان نموده باشد
ذلک فضل الله فله الحمد کما هو اهله و مستحقه
قال الله تعالی اَللّٰهُ نور السموات والارض
مَثَلُ نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح
فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری
یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة
ولا غربیة یکاد زیتها یضیء ولو لم
تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره
من یشاء ویضرب الله الامثال للناس
اول در خود این مراتب را باید ملاحظه نمود
کما قال الولی المطلق صلوة الله علیه
دوائك فيك وما تشعر وداءك منك وما تبصر

وانت الكتاب المبين الذي باحرفه يظهر المضمر
وتزعم انك جرم صغير وفيك انطوى العالم
الاكبر وقال صلوة الله عليه من عرف نفسه فقد
عرف ربه   بیرون زمن نیی که تمنا کنم ترا
برگرد خویش گردم پیدا کنم ترا بدانکه مشکوة
بدن انسانست و مصباح در آن روح انسانست
که بسبب سریان روح در بدن بدن حیوة و حس و
حرکت و تمیز دارد و آن مصباح جایش
در شیشه دل جسمی صنوبریست که روح
انسانی از بخار لطیف او حاصل میشود و
ساری در بدن است و آن زجاجه که قلب باشد
گویا کوکبیست درخشنده و از لطف تشبیه
غافل مشو و زجاجه یا مصباح بنا بر
اختلاف قرائت بر افروخته میشود از شجره
مبارکه زیتونه که عبارتست از نفس

وفي ترجمة الانجيل يا انسان اعرف نفسك تعرف ربك ظاهرك للفناء وباطنك انا

در شیشه دلست

ناطقه کلیه الثانیه ومولانا امیر المؤمنین
صلوة الله علیه این نفس ناطقه کلیه را
بکلیه الهیه تعبیر فرموده اند در حدیث
کمیل رضی الله عنه و این کلیه الهیه مرتبه نفس
علیست علیه السلام کما قال العرفا وفي مکاتبة
الهادی علیه السلام الی بعض اصحابه
الشجرة المبارکة علی ابن ابی طالب علیه السلام
و لا شرقیه نیست باین معنی که تجردش مثل
تجرد عقل نیست و عقل بلا واسطه از حق
تعالی صادر است و نفس بواسطه عقل از
حق صادر است کما قال علیه السلام فی حدیث کمیل
والعقل وسط الكل و عالم عقل را شرق
تعبیر میکنند باعتبار تمامی شروق و ظهور
کمالش و هیچ نحو قوت و استعداد در او نیست
کما قال امیر المؤمنین علیه السلام فی تعریف

العقل صور عارية عن المواد عالية عن القوة
والاستعداد تجلى لها فاشرقت وطالعها
فتلألأت والقى فى هويتها مثاله فاظهر
عنها افعاله و این حدیث شریف را شرح عرفانی
و بیان حکمی نموده ایم و اسرار حقه در او مندرج
است و آن شجره مبارکه نه غربیه است به
این معنی که از عالم جسمانی نیست و عالم جسمانی
را بغرب تعبیر نموده اند باعتبار آخر شدن و تمام
شدن قوت وجودش و اینعالم را عالم ظلمانیه هم
تعبیر میکنند باعتبار عدم ظهور کمالش و نفس
کلیه را توجهیست باینعالم و توجهیست بعقل
کل و جامع صفات حیوانیه و ملکیه است
و اول تعلق نفس کلیه در اینعالم بقلب است
یکاد زیتها یضیء یعنی نزدیکست زیت
الشجره مضیء باشد بنفسه یعنی الهامات

بر او وارد میشود ولو لم تمسسه نار و هر چند
مس نکند زیت را نار یعنی نار تعلیم و یا نار
تکلم کما فی الحدیث عن النبی ص انه سئل عن
الاولیاء فقال هم الذین یذکر الله برؤیتهم
نور علی نور نوراست بر نور یعنی علت مضیء بودن
زیت بنفسه و محتاج نبودن او بمس نار یا نار تعلیم تکلم
ان علة نور بر نور است آن نفس کل که نور علیست ع
باعتبار تجردش ربط خاصی و اتصال تامی بعقل
کل دارد که محمد است ص کما قال اول ما خلق الله نوری
و فیض از حق تعالی بواسطه عقل کل بنفس کل دائم
غیر منقطع است او جمله نور علی نور جمله تعلیلیه است
و مراتب تعلقات الشجره بقلوب مسمی بزیت است
و شجره مبارکه که نفس کل است و او دارای انواع تجلیات
و تعلقاتست بقلوب مستعدین و از این بیان
متفطن میشود صاحب بصیرت بسر حدیث حضرت

صادق

صادق حیث قال طوبی شجرة من الجنة اصلها
فی دار علی بن ابی طالب و لیس من مؤمن الا و فی
داره غصن من اغصانها در نشاتین تجلی
علیست بر قلوب و جناب احدیت در مظهر علی بر اهل
نشاتین تجلی مینماید و دلیلش در فصل رابع مذکور
است قال رئیس المکاشفین الشیخ محیی الدین
قدس سره فی نقد الفصوص التجلیات الالهیة لاهل
الاخرة انما هی بواسطة الکامل کما فی الدنیا
والمعانی المفصلة لاهلها متفرعة من مرتبة
و مقام جمعه ابدا کما تتفرع منه ازلا مولوی
قدس سره   هم آدم هم نوح هم ادریس علی بود
الی اخره ما قال و نفوس قهریه هم از تجلیات
علیست و خودش بیان نمود چنانچه بعد از این مذکور
شود و شواهد و مؤید تحقیق مذکور است قرائة ابی جعفر مثل
نور المؤمن و القمی عن الصادق ع عن ابیه

نقش

المصباح

فی هذه الآیة الله نور السموات والارض قال بدأ
بنور نفسه مثل نوره مثل هداه فی قلب المؤمن
کمشکوة فیها مصباح المشکوة جوف المؤمن
والقندیل قلبه والمصباح النور الذی جعله الله
فیه یوقد من شجرة مبارکة قال الشجرة المؤمن
زیتونة لا شرقیة و لا غربیة قال علی
سواء الجبل لا غربیة ای لا شرق لها و لا شرقیة
ای لا غرب لها اذا طلعت الشمس طلعت علیها و اذا
غربت غربت علیها یکاد زیتها یضیء یکاد
النور الذی جعله الله فی قلبه یضیء و ان لم
یتکلم الحدیث معنی حدیث ظاهر میشود بنحویکه بیان
نمودیم نهایت بعضی از حدیث محتاج است بشرحی
که بیان مینمائیم فرمود الشجرة المؤمن مراد از شجره
نفس ناطقه مؤمن است که جامع صفات بین الحقیقیة
والملکیة است و این نفس ناطقه را تعبیر بقلب هم

میکنند

میکنند و این غیر قلب بمعنی صنوبریست و معنی
لا شرقیة و لا غربیة را سواء علی الجبل فرمود
باین معنی که نه از عالم مجرد صرف است و نه از عالم
قوای جسمانیه است بلکه جامع بین العالمین است
تا مظهر صفات جمالیه و جلالیه تواند شد عالم
ملکوت که ارواح مجرده باشد مظهر صفات
جمالیه اند و عالم ملک که ارواح شیاطین و جن
و سایر جسمانیات باشند مظهر صفات جلالیه اند
و انسان کامل است که جامع بین العالمین
و مجمع البحرین و مظهر کل است و این را سواء الجبل
فرموده و عرفا بظل سواء تعبیر فرموده اند یعنی
هر دو یکیست قال بعض العرفا کل ما فی الکون
وهم او خیال او عکوس فی المرایا او ظلال
لاح فی الظل السوی شمس الهدی لا تکن
حیران فی تیه الظلال کیست آدم عکس نور

لم يزل چيست عالم موج بحر لا يزال عكس ركن باشد
از نور انقطاع موج دايمي باشد از بحر انفصال
اذا طلعت الشمس طلعت عليها و اذا غربت
غربت عليها يعني شمس ذات احديت تجلي ميكند
بر انسان كامل الم تر الى ربك كيف مد الظل
ولو شاء لجعله ساكنا ثم جعلنا الشمس عليه
دليلا لا يسعني ارضي و لا سمائي و لكن يسعني
قلب عبد المومن و سئل عن النبي صلى الله عليه و آله
اين الله قال في قلوب عباده و غرق در حين
اختفا و احتجاب حقيقت بر عارف چه يقين عارف
جان روي تو هم روي تست در همه حال وقتي
كه اين مراتب مذكوره را در خود مشاهده نمود سموات
و ارض را هم بدين منوال مشاهده مي توان نمود
در حيني كه سالك عارف شد مجموع را در خود مشاهده
مينمايد و تزعم انك جرم صغير و فيك انطوى العالم

الاكبر

الاكبر اي نسخه نامه الهي كه توئي وي آئينه
جمال شاهي كه توئي بيرون ز تو نيست هر چه در عالم
هست از خود بطلب هر آنچه خواهي كه توئي
و عرفا در تطبيق آفاق و انفس مسائل نوشته اند
من ارادها فليراجع اليها و جسم سموات مشكوة است
و مصباح در او و نفس منطبعه فلكيه است كه بمنزله
خيال است در او و مصباح در زجاجه كه بمنزله نفس است
ناطقه فلكيه باشد و نفس ناطقه فلكيه بر افروخته
شد از شجره مباركه بنحويكه بيان شد قال العالم العارف
محمد بن علي اللحساوي قدس سره في كتابه المسمى
بالمجلي من تدبير احوال اقوال ما ذكره اهل الحكم
لم يجد ما ذكروه مخالفا لاصول الشريعة و لا
للقواعد الاسلامية فان منها الظواهر
الكثيرة ما يدل على استناد حركاتها الى الافلاك
اليها كما فيها ما يدل على اسناد افعالنا الينا

فق

من غير قهر و في ذلك دليل على ان لها نفوسا مدبرة
لها كما لنا از جمله ظواهر اين آيه است فقال لها و
للارض ائتيا طوعا او كرها قالتا اتينا طائعين
آنكه است ندای حق تعالى جسم فلكي صوفي و از چرخ است [?]
و جسم ارضي بيخود شده نه فلك چرخ زنان
يك سر هو دائي تست بيخود افتاده زمين
يك تن شيدائي تست سئل عن الرضا ع عمن
كلم الله لا من الجن و لا من الانس فقال السموات
و الارض في قوله ائتيا طوعا او كرها قالتا
اتينا طائعين و قيل يا ارض ابلعي مائك و يا سماء
اقلعي و در حديث است كه خدا تعالى امر كرد زمين را
ببلعيدن آب خود شرابي بر زمين ببلعيد حصه
آب خود را پس اراده كرد آب آسمان را كه داخل
ارض شود پس امتناع كرد ارض از قبول و گفت
زمين كه خدا تعالى مرا امر كرد بفرو بردن

آب

آب خودم پس باقي ماند آب آسمان بر روي زمين و در
حديث است كه النجم الثاقب زحل است و آن نجم امير
المؤمنين ع است و امر ميكند بزهد و ترك دنيا و دعاي
صحيفه سجاديه كه در وقت رؤية هلال
خوانده ميشود دلالت صريح دارد كه قمر صاحب
شعور و متصرف در امورات و آيات ديگر هست كه
خداي تعالى اوصاف ذوي العقول را بر اشيا
كونيه اجرا فرموده مثل الحمد لله رب العالمين
اي جمع ذوي العقول است و مثل و ان من شيء
الا يسبح بحمده و لكن لا تفقهون تسبيحهم و هم
ضمير جمع مذكر ذوي العقول است و حديث تسبيح
حصي در كف نبي ص مشهور است و زمان كه ضعف
موجودات است در صف بعالم مراتب وجود واقع شده است
تميز و ادراك دارد و در اخبار است كه در قيامة
شهادت ميدهد زمان هر چه مكلفين

کرده اند وقال الله فلا تظلموا فیهن انفسکم
فیهن راجع است باشهر وهن ضمیر جمع مؤنث ذوی العقول
است وزمان نزد ما معدوم است ونزد روح خارج
از افق زمان موجود است وذوی العقول است وتحقیق
عرفا انیست که علم وادراک وحیوه وسائر
صفات از لوازم وجود است وجمیع موجودات پرتو ذات
واجبیه اند نهایت تعین بعضی موجودات وکثرت
وسائط ان مانع از ظهور ان صفات شده اند برای غیر
عارف ربانی وهر قدر که دورتر میشود وجود
از منبع جود صفاتش هم ضعیف تر میشود مثل جمادات
ومادیات ودر موطنی خواهد بود که صفاتش
بر محجوبان ظاهر شود وبشنوند نطق اجسام را
قال الله تعالی وقالوا لجلودهم لم شهدتم علینا
قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء
ویحیی بن اکثم روایت کرده است که از محمد

انطقنا

ابن

ابن علی الجواد دلیل بر امامتش خواستم
ان امام امر کرد بعکاظی که در دست من
بود وان عکاظ در کمال فصاحت شهادتین
گفت واعتراف بامامت امام ع نمود واهل
شهود از عرفا بنحویکه در کتاب وسنت است شنیده اند
کلام اشیا را ودیده اند انچه دیده اند چنانچه بیان
کرده اند وان اکابر چشم وگوش را تبدیل کرده
اند تا بان مقام عالی فائز شده اند واهل ظاهر در
حجاب مانده اند ظاهر کتاب وسنت را تاویل
نموده اند کاش خودشان را تاویل میکردند مولوی
قدس سره بیت این سخن را در نیابد گوش خر
گوش خر بفروش دیگر گوش خر واز بعضی اخبار
مستفاد میشود که حرکات افلاک حرکات طبیعیه است
واین منافی تحقیق ما نیست بلکه بعضی از حکما هم
قائل شده اند ومع هذا بشعور افلاک قائلند

قال بعض الاوائل ان حرکة الفلک بالطبع ومعنی
کلامه کما قال بعضهم والفلک لعدم الدواعی
یکون فعله الارادی علی نهج واحد ودر آخر ایه
شریفه فرموده اند یهدی الله لنوره من یشاء
یعنی بنوره المقید فی المظاهر من العقول
المجردة الصرفة والنفوس المقدسه والاجسام
الفلکیه والارضیه وما فیهما الی نوره المطلق
الاحدی وجمیع مراتب وجود درجات وجود حق اند
وذات احدیه رفیع الدرجات است کما قال الله
تعالی رفیع الدرجات ومقید نشدن وطی کردن
مجموع عوالم موقوف بعنایة ازلیه است وخلق بسیار
در این عوالم مانده اند کسی بسر وحدت گشت
واقف که او واقف نشد اند بر موقف او وبعضی
هیولی را بمبدائیت فرا گرفته اند وبعضی عناصر
اربعه را وبعضی طبایع را وبعضی اجسام

فلکیه

فلکیه وبعضی کواکب را وبعضی از این مراحل
عبور نموده اند عالم نفس را بمبدئیه فرا گرفته
اند مثل نصیری در علی ع ونصاری در عیسی وجمعی
از این مرحله گذشته اند وبحق حقیقی معترف شده
اند مثل بسیاری از اهل کلام وارباب حدیث وعلماء
ظاهر واین جماعت قائلند بمراتب ملائکه و
ارواح وعرش وکرسی وسموات وارض وما فیهما
ومدبر کل واجب تعالی را میدانند وبوجود مجردات
صرفه قائل نیستند ارواح وملائکه را اجسام
لطیفه میدانند وحال انکه نزد اکابر از اهل
حکمت وعرفان این ارواح وملائکه غیر
محصوره مرتبه از مراتب ظهور نفس کل است
که شجره مبارکه باشد ونفس کل مظهر عقل
کل است وعقل کل مظهر حق حقیقی هو واین جماعت
از کفر بر امده اند واز عالم خلق گذشته اند

وباسماء الٓهی رسیده اند وهمچنین فهمیده اند
که اسما مفهومی اند صادق بر ذات حق ولیس نه
چنین است عالم اسما عالمیست غیر متناهی که
عوالم مذکوره بواسطهٔ عالم اسما از حق
صادر میشود کما فی الدعاء اللهم انی اسالك
باسمك الذی خلقت به العرش وباسمك الذی
خلقت به الکرسی وباسمك الذی خلقت به
الارواح وقال الله تعالی سبح اسم ربك
الاعلی یعنی تسبیح وتنزیه نما اسم رب
خودت را که رب تو این صفت دارد که اعلی
از تنزیه است واین اسم همان موجود است که بسبب او
ارواح وعرش وکرسی وسایر اشیا موجود شده
اند وحق را منزه نموده اند از صفات نقص و
بتجرد حق معترف شده اند وقایل شده اند که
اوست رب ملائکه وارواح واجسام ورب

العالمین

العالمین است ومحققین از اهل حکمت واهل عرفان
قایلند نهایت میگویند مجموع عالم اجسام
وارواح وملائکه صادر شده اند از حق تعالی
بواسطهٔ عقل کل واین قول را باعتبار ادله
قایل شده اند واهل شهود تصریح نموده اند
که عقل کل حقیقهٔ محمدیه است ورب العالمین
اوست لهذا فرمود که خصصت بفاتحة الکتاب
ورب الارباب مطلق جناب احدیه است و
اما از جهة بشریت محمد عبد است ومربوب قوله
تعالی قل انما انا بشر مثلکم واز جهة بشریه
استدعای دعا میکرد از فقرا بقول ادعولی
وفی الحدیث یستنصر بدعاء فقراء المهاجرین
واز این جهة فایده صلوات وسلام خلق با و میرسد
واما از جهة حقیقت وربوبیه منزه است
از امور مذکوره باعتبار اتفاق اهل عقل وعرفا

وباسماء الٓهی رسیده اند وهمچنین فهمیده اند
که اسما مفهومی اند صادق بر ذات حق ولیس نه
چنین است عالم اسما عالمیست غیر متناهی که
عوالم مذکوره بواسطهٔ عالم اسما از حق
صادر میشود کما فی الدعاء اللهم انی اسالك
باسمك الذی خلقت به العرش وباسمك الذی
خلقت به الکرسی وباسمك الذی خلقت به
الارواح وقال الله تعالی سبح اسم ربك
الاعلی یعنی تسبیح وتنزیه نما اسم رب
خودت را که رب تو این صفت دارد که اعلی
از تنزیه است واین اسم همان موجود است که بسبب او
ارواح وعرش وکرسی وسایر اشیا موجود شده
اند وحق را منزه نموده اند از صفات نقص و
بتجرد حق معترف شده اند وقایل شده اند که
اوست رب ملائکه وارواح واجسام ورب

العالمین

٢٢٠

العالمین است ومحققین از اهل حکمت واهل عرفان
قایلند نهایت میگویند مجموع عالم اجسام
وارواح وملائکه صادر شده اند از حق تعالی
بواسطهٔ عقل کل واین قول را باعتبار ادله
قایل شده اند واهل شهود تصریح نموده اند
که عقل کل حقیقهٔ محمدیه است ورب العالمین
اوست لهذا فرمود که خصصت بفاتحة الکتاب
ورب الارباب مطلق جناب احدیه است و
اما از جهة بشریت محمد عبد است ومربوب قوله
تعالی قل انما انا بشر مثلکم واز جهة بشریه
استدعای دعا میکرد از فقرا بقول ادعولی
وفی الحدیث یستنصر بدعاء فقراء المهاجرین
واز این جهة فایده صلوات وسلام خلق با و میرسد
واما از جهة حقیقت وربوبیه منزه است
از امور مذکوره باعتبار اتفاق اهل عقل وعرفا

عالی محال است که مستکمل از سافل بشود و
دلیل این مطلب در کتب حکمت مذکور است و
موجودات مجرده لا تعد و لا تحصی از حق
تعالی صادر شده اند میشود بواسطه حضرت
محمدیه است و قال صلی انا من الله والکل منی و
شواهد بسیار از کتاب و سنة هست که
ما قلیلی را در غیر این فصل بیان کردیم و معشوق
حقیقی از مظاهر آثار و افعال و اسما و صفات
در جلوه است پس از غرفه چهره می نماید قال
سید الشهدا تعرفت لکل شیء فما جهلک
شیء و انوار انسان بحسب استعداد ذاتی و قابلیت
صفاتی متعدد افتاده اند و هر یک نور جمال
معروف را در آینه از مرایای اکوان مشاهده
نموده اند جماعتی سالکان عالم لاهوتی اند
نور احاطه ذاتی منظور ایشان است قال

سید الشهدا و انت الذی تعرفت الی فی
کل شیء و رایتک ظاهرا فی کل شیء و اینجماعت
انبیا و اوصیا و کمل اولیاء الله علیهم السلام
و جماعتی سالکان عالم جبروتی اند که عالم
عقول مجرده باشند و اینجماعت نور احاطه
صفاتی و اسمائی مشهود و شهود ایشان شده است
مثل محققان از اهل حکمت و سایر اولیا
و جماعتی سالکان عالم ملکوتی اند که عالم
نفوس باشد تجلی ملحوظ ایشان است مثل علما و فضلا
جماعتی در اطوار عالم ملکی متحیر اند مثل
طبیعیین و دهریین و سایر فرق و هر یک
از طوایف مذکوره غیر طایفه اول مقید
بمظهری خاص شده اند و بلندی و پستی دین
و مذهب ایشان بحسب مظهریست که در آن
مظهر مقید شده اند بمشاهده جمال نور

وجود مطلق و جماعت اخیر کافر شده اند باعتبار انکه
منزه از صفات جسم و جسمانی را مقید بصفات
جسم و جسمانی نموده اند و بر مبدائیت قرار
گرفته اند و چون نور جمال وجود مطلق از
جمیع مجالی در تجلی است پس باید که در همه
مراتب معبود و معروف باشد قال الله تعالی و قضی
ربک ان لا تعبدوا الا ایاه و قال الله تعالی
و له من فی السموات و الارض کل له قانتون
پس جمال وجود مطلق که محیط است جمیع اجزاء
عالم را اگر در ضمن یکی هر یک ببینند و مقید
ندارد زهی ایمان اگر مومن بدانستی که بت
چیست بدانستی که دین در بت پرستی است و اگر از
احاطه آن نور غافل شود و در ضمن یکی از مظاهر
ببینند و همانجا بایستد زهی کفر اگر کافر از
بت آگاه گشتی کجا در دین خود گمراه گشتی

جمیع مراتب وجود اصنام اند در آینه اصنام
وجه جمال مطلق دیده شود و عبور از جمیع
مراتب صوری نمودن و در مقامی از مقامات
مکث نه نمودن و بحق حقیقی رسیدن موقوف است
بعنایت ازلیه و لهذا قال الله تعالی یهدی
الله لنوره من یشاء یعنی نور المقید الی
نوره المطلق و پیغمبر ما صلی از حیثیت بشریه
در حال عبور از مراتب وجود میفرموده اند
اللهم انی اعوذ بک من الکفر این کفر نه
کفر ظاهر است بلکه کفر بالله و کفر بالله با یاته
و کفر شرعیه باشد بلکه این کفر کفر حقیقیست
که در حال مشاهده قلبی و عروج روحانی
وارد میشود ببعض مراتب وجود که در آن
وجود ظاهر میشود صفات ربوبیه و الوهیه
و حضرت ابراهیم در حین سیر و سلوک

و باطن بعالم مثال رسید که کوکب عبارت
از اوست و مربّی عالم جسمانی است فرمود هذا ربّی
و چون تغیر در او دید عبور نمود از ان عالم
و بعالم نفس رسید که قمر عبارت از اوست
نورانی‌تر و قوی‌تر از اول و چون بحقیقه
آن رسید از او هم اعراض نمود و بعالم عقل
رسید که شمس عبارت از انعالم است او این عالم را
تمامتر از دو عالم سابق دید و قال هذا ربّی
هذا اکبر و چون بحقیقت رسید دید که وجود
عقل و صفاتش از حق حقیقی است گفت وجهت
وجهی للذی فطر السموات و الارض الایه
و حضرت ابراهیم ع ظاهرا از کوکب ظاهر و
قمر ظاهر و شمس ظاهر عبور نمود و استدلال
بر وجود صانع نمود قال الصادق ع انما کان
ابراهیم طالبا لربه و لم یبلغ کفرا و انه

من فکر و الله من فکر من الناس فی مثل
ذلک فانه بمنزلته و از چشم دل از عالم
مثال و از عالم نفوس و از عالم عقول عبور
نمود و قال الله تعالی و کذلک نری ابراهیم
ملکوت السموات و الارض ملکوت باطن
ملک است که بچشم دل ملکوت دیده میشود
و ملک سموات و ارض است که بچشم ظاهر دیده
میشود و انبیا و کمل اولیا را چون محبوبان
حق‌اند جذبه پیش از سلوک بر ایشان وارد
میشود و بمقام و محل الاطلاق فایض میشوند
و در اینحال خبر از مراتب و خواص آن ندارند
و بعد از صحو از انجذبه بسالک میشوند و سیر
ظهور وجود مطلق را در مظاهر مینمایند
و حالات مذکوره حالات سلوک است او خواص
مراتب وجود را در این حال بر میخورند

و بخلوص رسانند تا سالکان الی الله درست بروند
و مقید نشوند و انچه در اخبار وارد شده است
که ابراهیم ع ابن زهره پرست و قمر پرست و شمس
پرست گذشت و غرض از ان کلام هدایت
طوایف ثلثه بود درستست و انچه ما بیان
کردیم هم حقیقت ازیک کار چندین کار میشود
و قال قبلة العارفین امیر المؤمنین ع فی
مناجاته الهی و الحقنی بنور عزک الابهج فاکون
لک عارفا و عن سواک متحرفا و انچه در
اخبار وارد شده است در تاویل آیه شریفه که
مشکوه قلب محمد است و مصباح علم محمد است
و زجاجه قلب علیست که علم محمد در این زجاجه
ریخته شده است و نور علی نور الامام فی اثر
الامام است و غیر این معانی همه اینها احوال
و نظر معصوم بافهام ناس است و بشریه

محمد و علی و ائمه است و انچه ما بیان نمودیم
نظر بحقیقت محمد و علیست نه بشریه ایشان
و مؤید است از کتاب و حدیث هم نقل نمودیم و معنی
ما اتم و اکمل و اشمل معانی است که از باطن
و روح امام جعفر صادق ع مستفیض شدیم
الحمد لله و الشکر للصادق و فی الحدیث
من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق

مفتاح بیست و یکم فی تحقیق رویت النبی و اوصیاء ع

فی المجالس للصدوق علیه الرحمة
عن الرضا ع انه قال له رجل من اهل
خراسان یابن رسول الله رأیت رسول الله ص
فی المنام کانه یقول لی کیف انتم اذا دفن
فی ارضکم بضعتی و استحفظتم ودیعتی
و غیب فی ثراکم نجمی فقال له الرضا ع انا المدفون
فی ارضکم و انا بضعة من نبیکم و انا الودیعة و النجم

الآن قال ولقد حدثنی ابی عن جدی عن ابیه
علیه السلام ان رسول الله ص قال من رآنی
فی منامه فقد رآنی لان الشیطان لا یتمثل
فی صورتی ولا فی صورة احد من اوصیائی
ولا فی صورة احد من شیعتهم وان الرؤیا
الصادقة جزء من سبعین جزءا من النبوة وایضا
ومثله باسانید عن ابن عمر وابی هریره وابن
مسعود وجابر وابی سعید وابی قتاده رضی الله
عنهم عن النبی ص بروایة ابی داود والبخاری
ومسلم والترمذی بالفاظ مختلفة منها
من رآنی فی المنام فکانما رآنی فی الیقظة
ولا یتمثل الشیطان بی ومنها من رآنی فی
المنام فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل
بی ومنها من رآنی فی النوم فقد رآنی فانه
لا ینبغی للشیطان ان یتمثل فی صورتی وفی

روایة ان یتشبه بی ومنها من رآنی فقد رأی
الحق فان الشیطان لا یترئی بی وقال فی
النهایة الحق ضد الباطل ومنه الحدیث من رآنی
فقد رأی الحق ای رؤیا صادقة لیست من
اضغاث الاحلام وقیل فقد رآنی حقیقة غیر
متشبهة انتهی وفی کتاب الفصوص للشیخ
محیی الدین قدس سره من رآنی فی النوم
فقد رآنی فی الیقظة فان الشیطان لا یتمثل
علی صورتی وفی کتاب سلیم ابن قیس قال امیر المؤمنین ع
لعبد الله ابن عمر رضی الله عنهما من رای رسول الله ص
فقد رآه فی الیقضة وفیه ایضا قال محمد ابن ابی
بکر رضی الله عنهما وسلیم بن قیس سمعنا من امیر
المؤمنین ع قال قال رسول الله من رآنی فی المنام
فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل بی فی نوم
ولا یقظة ولا باحد من اوصیائی الی یوم القیمة

فی حدیث آخر من رآنی فقد رآنی فان الشیطان
لا یتخیل بی وعلماء در معنی این اخبار اختلاف
کرده اند وما خلاصه اقوال را بعد از حذف
زواید نقل مینمائیم وبعضی اقوال که بی وجه است
ترک مینمائیم وآنچه بر ما معلوم شد ذکر مینمائیم شیخ
مفید وسید مرتضی علیهما الرحمه قائلند که
این اخبار از جمله اخبار احادند وگفته اند که
بر تقدیر تسلیم صحت معنی دارد این اخبار و
هریک از او دو بزرگ معنیی گفته اند اما شیخ
مفید علیه الرحمه گفته است که کسی نبی یا
یکی از ائمه را ع در نوم می بیند این نوم نزد من
سه قسم است قسمی قطع میکنم بر صحت آن وقسمی
قطع میکنم بر بطلان آن وقسمی تجویز میکنم
بر صحت وبطلان آن پس قطع نمیکنم در او
بر حالی واما آن قسمی که قطع بر صحت آن

میکنم پس هر نومی که مرئی شود در آن نبی ص
یا امام وحال آنکه نبی یا امام مشغول طاعتی باشند
یا امر بطاعتی بفرمایند یا نهی از معصیتی نمایند
یا مبین قبح معصیتی باشند یا قائل بحق باشند
یا داعی بحق وزاجر از باطل باشند یا مذمت کنند
کسی را که بر باطل است واما قسمی که قطع
میکنم بر بطلانش پس هر چیزیست که ضد
مذکور بوده باشد برای اینکه ما میدانیم که نبی ص
وامام صاحبان حقند وصاحبان حق دور از
باطل اند واما قسمی که تجویز میکنیم در آن
صحت وبطلان را پس آن منامیست که
مرئی شود در آن نبی یا امام وحال آنکه آمر وناهی
نیستند وبر حالی که مختص بدنیا باشد
نیستند مثل اینکه کسی نبی یا امام را ببیند سواره
یا پیاده یا نشسته ونحو ذلک واما خبری که

از نبی صم مرویست من قوله من رانی فقد رانی
فان الشیطان لا یتشبه بی بوده وقتی که
مراد از خبر منام باشد محمول آن خبر بر تخصیص
نه اینکه در حال بوده باشد و مراد تخصیص قسم
اول از اقسام ثلثه است لان الشیطان لا
یتمثل بالنبی صم فی شیء من الحق والطاعات
وانچه مرویست از نبی صم من رانی نائماً فکانما
رانی یقظاناً پس این خبر دو احتمال دارد
یکی انکه مراد باین خبر رؤیة منام باشد
وخاص باشد مثل خبر اول بر قسم اول که امر
بطاعت و نهی از معصیت بوده باشد واحتمال
دویم انکه مراد باین خبر رؤیة یقظه است نه
رؤیه منام ونائماً که در خبر است حال نبی باشد
نه حال رائی پس کویا که نبی فرمود کسی مرا ببیند
در حالتی که خوابم پس کویا مرا دیده است

در حالتی که من بیدارم وفائده از این قول
اینست که اعلام کند مردم را باینکه خواب
وبیداری من یکسانست و وقتی که مردم نزد
او بیایند واو در خواب باشد سخنانی که لایق
نیست در حضورش بوقت بیداری بکویند
در وقتی که خواب باشد انسخنان را نکویند
ومرویست که خواب بود انحضرت پس برخواست
بنماز بدون تجدید وضو فسئل عن ذلك
فقال انی لست کاحد کم تنام عینی ولا ینام
قلبی انتهی خلاصه کلامه واین اخبار از
جمله اخبار احاد شمرده اند دور از انصاف است
وهر چند من حیث اللفظ از اخبار احاد است
واما من حیث المضمون از متواترات است
واحادیث بسیار وارد شده است و مؤید و مصحح
مضمون آن اخبار است مثل اینکه بخدمت

ائمه علیهم السلام جمعی کفته اند که ما رسول الله
را در خواب دیدیم وحضرت قبول نمودند و
حمل نمودن این احادیث را برای اینکه معصوم
میدانست صحت منامها انجمع را این جلیست
بسیار بعید و معنی که برای اخبار کفته است
درست نمی اید باعتبار انکه شیطان وقتی که
احتمال رفت که متمثل بصورت میتواند شد
دیکر در حال امر بطاعت و نهی از معصیت
قطع وجزم نمیتوان کرد که پیغمبر است آن امر
و ناهی بجهت انکه از شیطان هم این کار می
آید کما فی مصباح الشریعة عن الصادق
حیث قال ولا یغرنك تزیینه الطاعات علیك
فانه یفتح لك تسعة وتسعین باباً من
الخیر لیظفر بك عند تمام المائة وظاهر
اخبار دلالت میکنند بر اینکه شیطان در هیچ

حالی متمثل بصورت نبی صم نمیتواند شد و تمام
اخبار منصوص العلة اند باینمعنی و علة اینکه
شیطان متمثل بصورت نبی صم نمیشود نزد علما
ان علة از معجزه نبی است و نزد ما که اهل حقیقتیم
ان علة اینست که روح نبی از عالم لاهوتیست
وهمچنین ارواح ائمه و کل اولیا که خواص شیعیانند
که اهل شهود باشند باز از ان عالم اعلی قدر
مراتبهم وارواح بعضی از خواص از عالم جبروتیست
وارواح سایر مومنان از اواخر عالم جبروت
و اوایل عالم ملکوت است علی قدر مراتبهم وارواح
شیاطین وجن وسایر بنی ادم از اواخر عالم
ملکوتست و ادله این مطلب انیز اثبات در
اخبار است که مراتب ارواح متفاوت و خلق شده اند
و محققین از اهل کلام واهل حکمت واهل
عرفان قائل باین شده اند و بنا بر این قاعده

حقه شیطان نمیتواند که خود را بصورت نبی
بنماید باعتبار انکه روحش بعید از نور محض است
و او نار است و هر چند نار نورّیّه دارد امّا نور
مخلوط بدخان است و هر چند خود سازی نماید
امّا یک نحو کدورتی و ظلمتی در ان مشاهده
میشود و نبی بهر صورتی تجلّی نماید از صفا و ضیا
خالی نخواهد بود و مرا در واقعه اتّفاق و ملاقات
با شیطان شده است امرد پیر با وقار دیده ام و اعوجاجی بجانب
در پهلوی راست او بود هر چند نورانی نمود خود را
امّا نورش مخلوط بکدورت و ظلمت بود و از او
سؤال کردم ابتداء خلقتش را و جواب گفت
و اینجا جای او جواب نیست و این علامات که ذکر
کردیم ارباب شهود نقل نموده اند تا سالک
او را بشناسد و قال شیخ المفید علیه الرحمه
وکان شیخی رحمه الله یقول اذا جاز من بشر

ان یدعی

ان یدّعی فی الیقظه انّه الٰه کفرعون و من
جری مجراه مع قلّة حیلة البشر و زوال اللّبس
من الیقظه فما المانع من ان یدّعی ابلیس عند
النائم بوسوسة له انّه نبیّ مع تمکّن ابلیس ممّا
لا یتمکّن منه البشر و کثرة اللّبس المعترض فی
المنام و جواب اینکلام اینست که فرق است میان خواب
و بیداری و در بیداری انسان مکلّف است باعتبار
شعور و ادراک و علمی که دارد و اگر کسی دعوای
الهیّة بکند مکلّف را چون شعور و ادراک
هست باندک تاملی یقین میکند که انکس در
دعوی خود کاذبست و مفطور اند عقول که
خالق بصورت مخلوق نیست افی الله شکّ
فاطر السّموات و الارض و اینکه بعضی عقول
ضعیفه قبول انقول میکنند باعتبار انست که
تامّل قلیل را بعمل نمی اورند و لهذا اجاب

احدیّت در کلام مجید افلا یعقلون افلا یسمعون
و افلا یبصرون فرموده اند و این آیات شریفه
منبهاتست که از خواب غفلت بیدار میکند
نه استدلالات و الهیّة اله حق از او روشن
تر است که باستدلالات ثابت شود بیت معرفت
واجب تعالی را بعقل قال نیست ؛ روشنی مهر
محتاجی باستدلال نیست ؛ و اگر در خواب
شیطان تمکین بیابد که ادّعای ربوبیّت
نماید لازم می آید که خدای تعالی بنده خود را
اغوا نماید در حالتی که مکلّف نیست و شعور
ندارد تعالی الله عن ذلک بلی اگر در حال نوم
ببیند صورتی که ادّعای ربوبیّت میکند
انصورت همان صورتست که در بیداری فرا
گرفته است و معبود مطلق را در خیال خود مقیّد
ساخته بود و هر کسی معنی و مفهوم اله در

ذهنش

ذهنش هست و انمعنی صورتیست مقیّد در خیال
و اگر بر سبیل ندرت کسی چنین خواب ببیند
اینصورت در خواب همان صورت مقیّد است که
در بیداری با او بوده است و در حال نوم با او معامله
کرده است و چون در حال بیداری شعور و ادراک
با او بوده معبود خود را منزّه از اینصورت
میکرد و در نوم هم اگر عقلش قویست حق را
منزّه میکند از انصورت و اگر عقلش قوی نیست
در وقت بیدار شدن از ان نوم حق را منزّه می کند
و ممکن است که شیطان بهمان صورت یا بصورت
دیگر در نوم بازی بکند در هر حال حق را منزّه
مینماید بلی عقلی که تامّل ننمودن مثل اوساخ
دهریّه و طبعیّه و قائلین باینکه مبدأ عالم
عناصر اربعه است که تابعان محمود بسلخانی اند
و امثال اینها اگر شیطان با ایشان در حال نوم

عقو

بازی بکند مانعی ندارد چنانچه در بیداری با ایشان
بازی کرده است و عقول خود شانرا بکار نفرموده
اند و تورا در عالم جسم و جسمانی فرا گرفته اند
واما چون نبی مخلوقست و شرکتی با صفات
مخلوقین دارد و مقام تلبیس و تدلیس هست
لهذا اگر شیطان خواسته باشد که تدلیس کند حق تعالی
منع میکند شیطانرا که بصورت نبی متمثل بشود
در حال نوم یا یقظه قال الله تعالی بل نقذف
بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق
واینست معنی اخبار که فرموده اند فان الشیطان
لا یتمثل فی صورتی و رسول حق هست و رسول باطل
هم هست مثل مسیلمه و امثالش و رسول حق مثال
محمد است و شیطان بمثال رسول حق نمیتواند
شد که حکایت کند در منام باعتبار دلیل
مذکور و شیخ مفید علیه الرحمه در توضیح

منامها

منامات کلمات طویل دارد و فایده در نقل آنها
نیست و در آخر آن کلمات میگوید که ما مشاهده
کردیم ناصبی را که مهتدی شده بود در وقت
اهتدا بما خبر میداد که الحال خوابها می بینم بر
ضد خوابهائی که در حال نصب میدیدم و جواب
کلام شیخ اینست که ناصبی در حال نصب از مشایخ
خود می شنید مثلا که پیغمبر راضی نیست بنصب
و عداوت امیر المؤمنین و اینمعنی را اعتقاد
کرده بود و اینمعنی در خیالش جا کرده بود
و در خواب همین معنی با و بازی میکرد و حدیث
مینمود و با شیطان باینمعنی با او بازی میکرد
نه این معنی دارد که شیطان بصورت نبی متمثل
شده با و حکایت میکرده و مکرر شده است که امری
در خیال انسان جا کرده است و در حال خواب همان امر
بعینه را خواب می بیند و لهذا از شرایط

مطلب

رؤیای صادقه اینست که ذهنش از خیالات
فاسده و امور کاذبه فارغ و خالی بوده باشد و
هر کس که راست آمر است منامش صحیح نیست چنانچه
عرفا و حکما گفته اند و حدیث هم وارد شده است
و کلام سید مرتضی علیه الرحمه بعد از کلام استادش
است و لهذا نقل نمودیم و معلوم سالک بوده باشد
که عرفا حق تعالی را در خواب می بینند چنانچه در بیداری
و تحقیق این مسئله در مفتاح رؤیت ادا شده است
و بعضی از علما مثل قرافی علیه الرحمه قائل شده است
رؤیة نبی صلی الله علیه و آله را صحیح دانسته است برای دو
کس یکی مردی از صحابی که او را دیده باشد و مثالش
در نفس آنمرد منطبع شده باشد و در منام که ببیند
میداند که این مثال اوست و معصوم است از شیطان
و مرد دیگر کسیست که مکرر شنیده باشد صفات نبی را
که در کتب منقولست و در نفس آنمرد مثالش

منطبع

منطبع شده باشد و اگر در خواب ببیند جزم میکند
که دیده است که مثالش معصوم است از شیطان و
اما غیر این دو کس پس جزم نمیتوان کرد که
جائز است که مثالش را دیده باشد و احتمال دارد
که از تخیلات شیطان بوده باشد و بعضی از علما گفته
اند که قول قرافی مشکلست باعتبار آنکه نبی
شهادت داده است که شیطان متمثل بآن نمی شود
و اینعالم جوابی گفته است از این اشکال و جوابش
اینست قلت یجوز ان یکون باعتقاد خلقه الله
تعالی للرائی ان الذی رآه هو مثاله وقد تقرر ان
محل الادراک من النائم لا یأتی علیه النوم
ثم قال القرافی و اذا تقرر انه لا بد من تحقیق
رؤیة مثاله المخصوص فیشکل ذلک بما تقرر
فی کتب التعبیر انه یری شیخا و شابا و اسود
و ذاهب العینین و المقدمین و علی انواع

شتّی من المثل التی لیست مثالاً له فالجواب
الاحوال صفات الرائی واحوالهم تظهر فیهم
وهو کالمرآة لهم فاذا صحّ للرائی المثال
والضبط فرؤیته اسود تدلّ علی ظلم الرائی
ورؤیته ذاهب العینین تدلّ علی عدم ایمان
الرائی لانّ ادراکه ذهب ورؤیته ذاهب القدمین
تدلّ علی انّ الرائی منع من ظهور الشریعة
ونفوذ امرها لانّ القدم یعبّر بها عن القدرة
ورؤیته شابا تدلّ علی انّ الرائی یستهزئه
لانّ الشاب محتقر ورؤیته شیخا تدلّ علی انّ الرائی
یعظّم النبوة لانّ الشیخ یعظّم وغیر ذلک من
الصفات الدالّة علی الاحکام المختلفة وقال
رئیس المکاشفین الشیخ محیی الدین قدس سرّه
العزیز فی کتاب معرفة الاقطاب فاذا راه
احد فی کشف او نوم انّه تغیّر تغیّرا حسیّا

فذلک

فذلک راجع الی حال الرائی وصورته الشرع و
سائر علماء اهل سنت اخبار این باب را بر ظاهر حمل
نموده اند وخلاصه اقوال جمیع علما غیر
شیخ مفید واستادش و تلمیذش اینست که
رؤیة نبی ص در هر حال باطل نیست و اضغاث
احلام نیست بلکه آن رؤیة حقّ است فی نفسها
واگر آن رؤیت بر ظاهر است بنحویکه شمائل
آنجناب درست است و کلامی نیست و اگر بر غیر ظاهر
است آن هم صحیح است باید سعی کرد در تاویل
آن رؤیا و اهمال نباید کرد و در هر حال رؤیت
نبی ص یا بشارتیست بخیر است و یا انذار از شرّ است
و یا تنبیه بر حکمیست که نافع دینیست یا دنیا
ومؤید قول مشهور است حدیث ابی هریره قال
قال رسول الله من رانی فی المنام فقد رانی
فانّی اری فی کل صورة واتحاد شرط وجزا

در این حدیث و در غیر این حدیث دلالت بر مبالغه
میکند باینمعنی که البتّه رائی صادق است
این رؤیا و هر چند در بعضی رؤیا محتاج
بتاویل بوده باشد وقال الکرمانی علیه الرحمه
جاء فی الحدیث انّه اذا رای شیخا فهو عام
سلم وان رای شابا فهو عام حرب

مفتاح بیست دویم در بیان تحقیق عالم مثال و اجساد مثالیه و رد قائلین

بدانکه فاضل ماهر ملا محمد باقر مجلسی علیه الرحمه
در کتاب حق الیقین گفته است که شیخ مفید
و جمعی از متکلمین امامیه قائلند که بعد از
سه روز یا بیشتر ارواح مقدسه انبیا
و اوصیا بجسدهای اصلی معاودت مینمایند
و ایشان را باسمان می برند و دیدن رسول الله ص
انبیا را در شب معراج بر این حمل کرده اند

انتهی کلامه و دلیل ایشان دو حدیث است اول فی الفقیه عن
الصادق ع ما من نبیّ ولا وصیّ نبیّ یبقی فی
الارض اکثر من ثلثة ایام حتی یرفع روحه
ولحمه وعظمه الی السماء وانّما یؤتی مواضع
آثارهم ویبلّغونهم من بعید السلام ویسمعونهم
فی مواضع آثارهم من قریب و فی التهذیب قال
الراوی سمعت اباعبدالله ع یقول لا تمکث
جثة نبیّ ولا وصیّ نبیّ فی الارض اکثر من
اربعین یوما وآنچه شیخ مفید و جمعی قائل
شده اند دور نیست که در عالم قدرت و
خوارق عادات انبیاء ع بوده باشد و در حدیث است
که جسم مبارک حضرت امام رضا ع را در
یک لحظه باسمان برده اند و باز عود نموده اند
و در ارض طوس مدفون نموده اند واما مذهب
این جمع مخالف است با اخبار کثیره و با اقوال اکابر

وتحقیق حق اینست که شیخ وسیّد مرتضی
وبعضی دیگر قائل بعالم مثال واجساد مثالیه
نیستند واحادیث این باب را قبول نمیکنند و
میگویند این اخبار تناسخیه است وقول بعالم مثال
واجساد مثالیّه قول بتناسخ است واخباری که
دلالت میکند که پیغمبر ص وآل او در وقت احتضار
میت حاضر میشوند سیّد مرتضی این اخبار را
تاویل کرده است باینمعنی که اگر آن میت مؤمن است
اثر محبت رسول وآل ع بر او ظاهر میشود واگر
آن میت منافق است اثر عداوت بر او ظاهر
میشود وسخن ما در اینست که اخباری که
دلالت بر مطلب اول میکند از حد بیرون است

برزخ

اینهمه اخبار را رد نمودن وقائل شدن باینکه
اخبار تناسخیه است امان بر میخیزد واعتماد بر هیچ
خبری نمیتوان نمود وتاویلی که برای اخبار

مطلب

مطلب ثانی نموده اند وتاویلیست بعید
وبا بسیاری از اخبار این باب درست نمی آید و
قاعدهٔ علم کلام وحکمت مشا با بسیاری از آیات
واخبار جمع نمیشود بلی قاعده حکمت اشراق
وقاعده اهل عرفان با تمامی آیات واخبار درست
می آید بدون رد وتاویل برای کسی که چشم
دلش گشاده شده باشد وآنچه را حکمت و
ملت ابطال کرده است تناسخیست که ارواح
در همین عالم اجساد دور میزنند وعالمی غیر
عالم اجسام نیست شیخ محمود شبستری قدس
سرّه فرموده تناسخ زان سبب شد کفر
باطل که او از تنگ چشمی گشت حاصل
قال الامام الرازی رحمه الله الفرق بین
المسلمین والتناسخیّة انّ المسلمین
یقولون بحدوث الارواح وردّها الی البدن

لا فی هذا العالم وینکرون الاخرة والجنّة والنار
وخلاصه تحقیق اینست که کسی قائل شد که
عالمی غیر این عالم هست ومنحصر باینعالم نیست
وبالمآل رجوع ارواح بعالمیست غیر اینعالم
ونزد قیامت کبری آن ارواح تعلق باجساد
اصلیّه میگیرند وجزا داده میشوند بنحویکه
در شرایع انبیا علیه السلام وارد شده است
این قول قول بتناسخ باطل نیست هرچند صاحب
اینقول قائل باشد بمکث بعضی ارواح بعد از
موت در برازخ جسمانیه یا مثالیّه
کما قیل وما من مذهب الّا وللتناسخ فیه
قدم راسخ قال الحکیم العارف صاحب
المجلی قدس سرّه فیه انّ حکماء فارس
وبابل ویونان ومصر وارباب السلوک
والکشف قالوا بالنقل الّا انّهم یمنعون

بل فی الآخرة والتناسخیة نفوها وردوها الی البدن فی هذا العالم وینکرون

فی الانفس الکاملة وهو علیه الرحمة قائل به فیه
ودر کتاب بوستان اشارات بسیار هست برای این
مطلب وهمه را نقل نمودن سبب طول مطلب میشود و
غرض ما اختصار است لهذا قلیلی از آن اشارات
را بیان می نمائیم قال الله تعالی ما من دابّة فی الارض
ولا طائر یطیر بجناحیه الّا امم امثالکم روایت مسوخ
مشهور است از پیغمبر ص سئل عن المسوخ فقال هی ثلثة عشر
الفیل والدبّ والخنزیر الی ان سئل سبب مسخهم فقال
امّا الفیل فکان رجلا جبّارا لوطیّا الحدیث وحضرت
رضا ع از آبا خود روایت کرده است که یهودی در ایام
خلافت خلیفه اول آمد وگفت که پدرم کنوز بسیار
دفن کرده ومرده است ومکانش را نمیدانم خلیفه گفت لا
یعلم الغیب الّا الله وخلیفه ثانی آنمرد را بخدمت حضرت

اول

امیر المؤمنین ع فرستاد حضرت فرمودند که برو در فلان
وبحضرموت در آنجا غرابهای سیاه خواهی دید از آنها
سؤال نما وسؤال نمود جواب شنید این حدیث در
مشارق الانوار است وما خلاصه آنرا نقل نمودیم
وباز در آن کتاب است که راوی میگوید که با باقر ع
از صحرا الی خالی از آب میگذشتیم عصفور

کردند

بسیار آمدند و بر در ایستادند امام برو ایشان
امام ایشان را در و رفتند و قالوا الاجر خیرا و لا
کرامة و ما بمقصدی که در دانستیم رفتیم و باز
با نصحرا برگشتیم با زغصا فین بهمان دستور آمدند امام
فرمودند اشرفی از روی نگاه کردیم صحرا را پس از آن دیدم
از امام پرسیدم که دیروز منع کردی و امروز آب
دادی امام فرمودند که دیروز غضا فریب بودند
و امروز قنابر با ایشان بوده است غضا فریب
موالی دشمن ماست و قنابر موالی ما اهل
بیت است و از امام موسی ع در یک روایت هست
که بعضی ارواح بصورت طیر حسن می آیند بخانهای خود
شان و مطلع میشوند با هل خود و در روایت دیگر
بصورت عصفورهاست و قال صاحب المجلی قدس سره
فیه و فی کلام انبیا بنی اسرائیل من ذلک کثیر
کقول دانیال ع ان البخت النصر مسخ فی شبه صور
من السباع و فی کلام داود علیه السلام و سلیمان
و غیرهما من انبیاء بنی اسرائیل من هذا الشیء
کثیر و کذا فی شرایع قدماء الانبیا و الحکماء
یظهره بعضهم و یبرهن علیه بعض و هذا حال

النفوس الشقیة التی فاتها الکمال العقلی و العملی
انتهی کلامه قدس سره و در اخبار است که طایفه از
این امت در وقت موت بصورت وزغه میشوند
و در حدیث است که مروان بنی امیه در وقت موت
بصورت وزغه شده و از میان رخت خواب بیرون
شده است و رفته است و اولاد او برای رفع رسوائی
جذع نخلی را کفن کردند و دفن نمودند و در کتاب
بحار الانوار حدیث طویل مسند الی الصادق و فی
آخره و اذا احتضر الکافر حضر رسول الله و علی ع
و جبرئیل و ملک الموت الی ان قال ثم یؤتی بروحه
الی جبال برهوت ثم انه یصیر فی المرکبات حتی انه
یصیر فی دودة بعد ان یجری فی کل مسخ مسخوط
علیه حتی یقوم قائمنا اهل البیت فیبعثه الله
فیضرب عنقه و ذلک قوله ربنا امتنا اثنتین
و احییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی
خروج من سبیل و الله لقد اتی بعمر بن سعد
بعد ما قتل و انه لفی صورة قرد فی عنقه سلسلة
فجعل یعرف اهل الدار و هم لا یعرفون الحدیث
و فیه و الاخبار فی هذا المعنی کثیرة قد جاوزت

عن حد الاحاد و اهل ظاهر این اخبار را نفهمیده اند
و بعضی رد نموده اند و تحقیق اینست که بعضی
ارواح شقیه بعد از موت تعلق میگیرند ببعضی
اجساد این عالم که این اجساد موضوع تخیل آن ارواح
بشود و باین سبب آن ارواح معذب و متألم میشوند
و این تعلق بر سبیل تصرف و تدبیر در آن اجسام نیست
تا تناسخ باطله لازم آید و الی هذا التحقیق ذهب
کثیر من اکابر الحکماء قدست اسرارهم و بعضی ارواح
که شقاوتش کمتر است باجساد مثالیه حیوانیه
ظلمانیه تعلق میگیرند و ارواح بعضی از مؤمنین
اجسام سماویه موضوع تخیل ایشانست و متنعم کما قال
امیر المؤمنین و اذا اعتدل مزاجها و فارقت الاضداد فقد
شارک بها السبع الشداد و قال عیسی للحواریین
بحق اقول لکم انه لا یصعد فی السماء الا من نزل
منها و فی الاخبار عن رسول الله ص ان ارواح
المؤمنین فی حواصل طیور خضر و فی قنادیل من
نور معلقة تحت العرش و نزد حضرت صادق ع
این اخبار مذکور شد حضرت فرمودند که روح
مؤمن اعظم از آنست که در حوصله گنجد

مراد امام مؤمن کامل است که محتاج بر جسمی نیست که
موضوع تخیل آن بشود و بعضی اکابر غیر این معنی
فهمیده اند حدیث را آنچه ما فهمیدیم در نسبت می آید
با همه اخبار و این ارباب مقربین خلاص اند و شبیه
بعقول صرفه شده اند کما قال امیر المؤمنین ان زکیتها
بالعلم و العمل فقد شابهت جواهر اوائل عللها و قال ع
فی حدیث کمیل و الکلیة الالهیة و هذه التی مبدءها
من الله و الیه تعود و بحو حقیقی و اصل و در کتاب و
سنة اشارات از این شده است و بیانش سبب طول
و برای اهلش همین قدر کافیست و در اخبار وارد
شده است که جمعی که مسخ شده اند بیش از سه روز نمانده
اند و مرده اند و این مسوخات امثال ایشانند و این اخبار نظر بطایفه
و طایفه دیگر هستند که ایشان در اجساد این عالمند بعد از
موت چنانچه در حدیث سابق مذکور شد خلاصه اش و در
حدیث است که روزی که حضرت باقر علیه السلام با بعضی از
از اصحاب خود در حجر اسمعیل نشسته بودند وزغه پیدا شد
و و لوله که صوت وزغ باشد و حضرت فرمودند
که این وزغه میگوید که اگر شما شتم عثمان بکنید
من شتم علی میکنم و در حدیث دیگر هست که

شخص خارجی جری خریده بود و در تحت عبای خود پنهان نمود حضرت امیر المؤمنین ع با وی خورد و فرمود که پدر خود را خریدی خارجی بر حضرت انکار کرد حضرت امر کرد بجری که تکلم نما جری بسخن آمد و گفت من جد هفتم این مردم و این حدیث در کتاب مشارق الانوار است و با این مضمون اخبار دیگر هست و شخصی این فقیر نقل کرده است که میتی را من و پسر آن میت از جنگ بنجف اشرف می آوردیم وقت مغرب بکوفه رسیدیم و بعد از عشا بخواب رفت و من بیدار بودم دیدم که میت حرکت نمود و خنزیر شد و داخل دخمه شد من خوف کردم و پسرش را بیدار کردم و آمدیم بدر دخمه و فریاد زدیم جواب نشنیدیم و طایفه که مسخ شده اند چنانکه در قرآن مذکور است باعتبار آنکه مخالفت امر الهی نمودند و اصرار کردند عذاب مسخ بر ایشان نازل شد و بیش از سه روز نمانده اند و مرده اند و جماعتی که مخالفت امر الهی نمودند و عداوت کردند با ولی مطلق که سیدنا علی ابن ابی طالب ع باشد و استیفای حظ خود شان را از دنیا نمودند بعد از موت با بدان این عالم معذبند و این اشد عذابست نظر بعدان

ابدان مثالیه و بعضی با ولی کل ثمره اش اینست از مطلب قدری دور شدیم و بطول انجامید غرض ما اینست که سالک در مراتب فروع و احکام تابع اهل ظاهر شود و بر آمدیم بحل حدیث که شیخ مفید و بعضی دلیل خود نموده اند خلاصه حدیث اینست که نبی و وصی نبی بیش از سه روز در زمین نمی مانند تا اینکه بلند میشود روح او و لحم او و عظم او بر آسمان و خلق می آیند بمواضع آثار روح و معلوم بوده باشد که مراد از آثار روح بدن عنصری و ترابیست و مردم میرسانند انبیا و اوصیا را از دور سلام و معنیش اینست که مردم دفع نمی توانند احوال ایشان را اینکه جسد ترابی ایشان در آسمان است و مردم در زمین بخلاف ایام حیوة ظاهری که فی الجمله مشارکتی با خلق داشتند و فقره آخر حدیث ربطی بدلیل حضرات ندارد بلکه مؤید مطلب ماست و عالم ربانی مولانا محسن قدس سره در کتاب وافی حمل نموده بر اینکه لحم و عظم که مرفوع شده است بآسمان لحم و عظم مثالیست قال فالدلیل علی ذلک من الحدیث قولهم ع ان الله خلق ارواح شیعتنا مما خلق منه ابداننا فابدانهم

علیهم

علیهم السلام لیست الا تلك الاجساد المثالیه واما العنصریه فکانها ابدان الابدان و یدل علی ذلك ایضا فی حدیث المفضل بن عمر ان الله تعالی اوحی الی نوح ع ان یستخرج من الماء تابوتا فیه عظام آدم فیدفنه فی الغری ففعل و ما ورد ان الله سبحانه اوحی الی موسی ابن عمران ع ان اخرج عظام یوسف ابن یعقوب من مصر فاستخرجها من شاطی النیل فی صندوق مرمر فلولا ان الاجسام العنصریه منهم تبقی فی الارض لما کان لاستخراج العظام و نقلها من موضع الی آخر بعد سنین مدیده معنی انتهی کلامه قدس سره حق و صواب اینست که عالم ربانی فهمیده است چنانچه در حدیث است قال ص ان الارواح جند من جنود الله لیسوا بملائکة لهم رؤس و ایدی و ارجل یاکلون الطعام و مجاهد گفته است ان فی جسد بن آدم خلقا من خلق الله کهیئة الناس و لیس الناس و آنچه مذکور در حدیث است همین بدن مثالیست که در حالت نوم با اینکس است می بیند که میخورد و میرود و می آید و نزد محققان نفس ناطقه بواسطه بدن مثالی تصرف در این بدن عنصری میکند

واینمعنی با قاعده اهل الله درست می آید و قاعده اینست
که ارواح باذن الله تعالی از مرتبه خودشان نزول
مینمایند و باینعالم می آیند و از هر عالمی که مرور
می نمایند لباسی از انعالم میگیرند تا باسفل السافلین
که این عالم باشد و لباس این عالم بدن عنصریست و این
لباسها برای روح آلتیست که باین آلت روح ملاحظه
ان عوالم نماید و در وقت رجوع از هر عالمی انچه برداشته
است تسلیم انعالم مینماید با فوائد جدید که برای
روح درین سفر حاصل شده است و مؤید این قاعده
است دعائی که از حضرت سید الشهداء ع مرویست الهی
امرت بالرجوع الی الاثار فارجعنی بکسوة الانوار
وهدایة الاستبصار حتی ارجع الیک منها کما
دخلت الیک منها مصون السر عن النظر الیها و
مرفوع الهمة عن الاعتماد علیها انک علی کل
شیء قدیر و دعائی که از حضرت خضر ع مرویست
رب اکرمنی بشهود انوار قدسک
وایدنی بظهور سطوة سلطانک حتی انقلب فی
سبحات معارف اسمائک تقلبا یطلعنی علی اسرار ذرات
وجودی فی عوالم شهودی لاشاهد بها ما اودعته

فی عوالم شهودی لاشاهد بها ما اودعته فی عوالم
الملک والملکوت واعاین سریان سر قدسک فی
عوالم شواهد اللاهوت والناسوت و اخبار بسیار
وارد شده است که ابدان انبیا و اوصیا علیهم السلام
در ارض است و ما اکتفا بذکر چند حدیث مینمائیم
از حضرت مهدی ع سؤال نمود راوی که نماز کذاردن
نزد قبور ائمه علیهم السلام در جواب نوشته است و لا
یجوز ان یصلی بین یدیه لان الامام لا یتقدم الحدیث
و در حدیث است که رسول ص فرموده است که اول کسی که
زمین شکافته میشود و بیرون می آید از قبر
منم و ممکن است که بعضی معوج السلیقه بگویند
که در قیامت کبری جسد مطهر را از آسمان
می آرند و دویم مرتبه در زمین دفن مینمایند
و صاحب این سلیقه قابل تخاطب نیست و در حدیث
است که شب نیمه شعبان ارواح جمیع انبیا و ملائکه
از خدا یتعالی رخصت مطلبند و بزیارت امام
حسین ع می آیند در کربلا و هر که خواهد که با او
مصافحه کنند روح صد و بیست و چهار هزار پیغمبر
زیارت کند حضرت امام حسین علیه السلام در شب نصف

شعبان وجسد مطهر امام ع در آسمان و روح مقدسش
در آسمان با انبیا و مع هذا انبیا از خدا یتعالی
مرخص شوند و بیایند بکربلای معلا بزیارت
کسی که جسدش در انجانب است این آمدن و رفتن
لغو نیست که هیچ عاقل تجویز نمیکند مگر حمل نمایند
این حدیث را بر اینکه یک وقتی جسد مطهر در ان
ارض بوده است و اینمعنی را صاحبان عقول سلیمه
قبول نمینمایند باعتبار انکه بودن جسد مطهر دو سه روزی
در زمین اینهمه فضل برای زمین حاصل میشود
که محل آمد و شد انبیا و ملائکه است پس بودن جسد
در مکانهائی که در حال حیوة عبادت حق و مناجات
مینمودند اولی است که بزیارت بروند خصوص
مسجد کوفه که خون مبارک بانجا رسیده و مدتی
مدید در ان مکان بعبادت بسر برده اند و در اخبار
است کسی که سلام کند رسول الله را در قبرش میشنوند
سلام او را اگر از دور سلام کند ملائکه با و میرسانند
و در حدیث است که پیغمبر فرمود که لیلة المعراج از ثنیه
گذشتم موسی ع را دیدم در قبر ایستاده است و نماز
میکند و در آسمان ششم با او ملاقات نمودم و فی الحدیث

قال الصادق ع ان الله عز و جل حرم عظامنا علی
الارض و حرم لحومنا علی الدود ان تطعم منها شیئا
و جمهور علما و سائر خلق و عوام همه فهمیده اند که
اجساد انبیا در زمین مدفون است قال القرطبی علیه
الرحمة من قال ان النبی صلی الله علیه و آله علی صورته
التی مات علیها یلزم ان یخرج من قبره و یمشی فی
الاسواق و یلزم من ذلک ان یخلو قبره عن جسده
فلا یبقی فیه منه شیء و یزار مجرد القبر و یسلم علی غائب
هذه جهالات لا یلتزمها من له ادنی مسکة من
عقل و قال المحقق الطوسی قدس سره فی مدحه
المدفون بالمدینة اینمعنی ندارد که یک وقتی در
مدینه مدفون شده است و بعد از ان در آسمان گشت
جسد مطهر و الا متی بایست بفرماید المرفوع الی السماء
و این جای تحقیق مسئله اصولیه نیست و الا تحقیق
میکردیم که بقاعده اصولیه هم درست نمی آید و قال
المولوی قدس سره بیت هست قرآن مر ترا همچون
عصا کفرها را درکشد چون اژدها تو اگر در زیر
خاکی خفته چون عصاش دان انچه گفته تن بخفته
نور تو در آسمان بهر پیکارت زه کرده کمان و معلوم بوده باشد

که اولیا و کمّل مؤمنان ابدان ملکوتیهٔ ایشان هم
بآسمان میرود اما چون این جماعت بسبب حسن متابعت
بانبیا و اوصیا با تمقات عالیه فایض میشوند و انبیا
و اوصیا اصلند و سایر کمّل فرع لهذا در حدیث انبیا و اوصیا
باختصاص مذکور شده اند اگرچه در اخبار است که معصومین فرموده اند
خطابات قرآنی در هرجا بمؤمنان خطاب شده است مائیم و در ما
نازل شده است و چون اصل و نظیر ایشان لهذا چنین فرموده اند و علة اکثر
از سه روز در یک حدیث و اکثر از چهل روز در حدیث دیگر
مولانا محسن قدس سره فرموده اند قال و لعل ذلک
یختلف باختلاف ازمنة و هو لهم عن الجسد العنصری
الذی هو الارض بالاضافة الیهم و حق اینست که جناب
مولانا دور شده است درین حمل اخباری که مذکور شد که
در تربت قبر سلام زائرین را میشنوند و در قبر نماز میگذارند
و آنچه از واردات قلبیه این حقیر است که از حق تعالی وارد
شده است بر قلبم نه از افکار ردیه مانیه و ان والدی نیست
که انبیا و اوصیا علیهم السلام مربّی اهل ارض اند
باذنه تعالی و بعضی نفوس نزدیک شده اند که بمقام
خود برسند و موت مربّی وقت در رسیدن آن مربّی بعد از
فوت متوجه آن نفوس است درین مدت و منتهی مدت

چهل یوم است و مربّی زنده را با آن نفوس رجوعی نیست و هر چند
از نفوس در امور و احکام ظاهریه رجوع بمربّی زنده
مینمایند اما در تکمیل باطن انمربی که بحسب ظاهر از این
عالم رفته است متوجه است باعتبار آنکه این تتمهٔ کار
خودش است و بر سالک مخفی نماند که ظهور نبی یا امام
در حالت نوم و یا در حالت مراقبه و یا در حالت محو
ظهور روح است در مظاهر مثالیه و اگر سالک نبی یا امام
را در مظهری مشاهده نماید که صورت آن مظهر را میشناخته
است بداند که صورت آن مظهر متصف است بصفات حسنه
و دلیل است بر حسن عاقبت صاحب آن صورت و در اخبار است
که جبرئیل ع بصورت دحیه کلبی بر رسول الله نازل
میشد و دحیه بجسن صورت و حسن سیرت متصف بود
و نبی و امام از داخل حجرهٔ دل بعضی از اولیا بر ایشان
ظاهر میشود یعنی روح نبی بدن مثالی از داخل قلب
عارف طالع میشود و قلب عارف مظهر روح میشود
نه اینکه از راه حس مشترک و خیال صورت نبی و امام
داخل قلب ایشان بشود این جماعت از اکابر اولیا اند
و در حدیث است که مرا راهیست در دل بعضی از امت
خودم که از آن راه من ایشان را می بینم و ایشان مرا می بینند

و مضمون این حدیث را مولوی در مثنوی نقل نموده است
و هرگاه نبی و امام از داخل قلب ظاهر شود مصوّر
بصورتی نیست مگر اینکه از قلب عکسی در خیال در آید
و اینعکس در خیال مصوّر بصورتی خواهد بود و از
لوازم این عالم است تعدد صور و عالم قلب منزه است
از این امور و لهذا قلب عالم وحدت است و در بیان در نمی آید و آنچه
در بیان می آید خالی از تعدد نیست

مفتاح بیست و سیوم
در بیان تحقیق روئیت فاطمه ع

فی تفسیر علی ابن
ابرهیم فی قوله تعالی إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ
الَّذِينَ آمَنُوا حدثنی ابی عن محمد بن ابی عمیر عن ابی
بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال کان سبب
نزول هذه الآیة ان فاطمة علیها السلام رأت فی
منامها ان رسول الله ص هم ان یخرج هو و فاطمة
و علی و الحسن و الحسین صلوات الله علیهم من المدینة
فخرجوا حتی جاوزوا من حیطان المدینة فتعرض لهم طریقان
فاخذ بهم رسول الله ص ذات الیمین حتی انتهی بهم الی موضع
فیه

مشهور متکرر فی الاصول معلوم بوده باشد که
شیطان را تسلطی بر قلوب انبیا و اولیا نیست و تسلطش
بر ابدان ایشانست چنانچه در حدیث است
که خدا تعالی شیطان را بر بدن ایوب تسلط داده است
و او بر قلبش تسلط نداده است و فی الحدیث
قلب المؤمن حرم الله و حرام علی حرم الله ان یلج فیه
غیره و خیال از جملهٔ بدن است لهذا وسوسه میکند
کما قال الله فی قصة آدم ع فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ
و در این حدیث قلب مبارک سیدة النساء ع در
حال نوم مطالعهٔ لوح محفوظ مینموده است
و شیطان در انوقت در خیال او حکایت کرد
موت النبی و آله را صورت موت نبی و آل نبی
در خیال شریفش قرار گرفت سبب حزن او شد
رحمت شده است مثل اینکه در بیداری کسی

خبر فوت تراتو نقل میکند صورت موت تا تصدیق
در خیال تو در می آید ومحزون میشوی و قصه
احد مشهور است که شیطان در مدینه ارجوفه
انداخت که قتل محمد ص وفاطمه ع وسایر زنان مدینه
گریه کنان از خانه ها بیرون آمدند ومعنی حدیث
اینست که شیطان بصورت پیغمبر مرده متمثل
شده است بر انجناب وحل حدیث بر علما اشد
واز مشکلات میشمردند نهایت روح قدسی
از بضعه الرسول افاضه نمود بولد روحی اشرا رجوا
من الله ان یقع ظلها علی وعلی ذریتی انه جواد کریم
واین امر میبایست بشود تا برکت او پیغمبر تا آب
دهن بیندازد بوسه جانب شیطان تا تصرف
شیطان بر مؤمنان کم شود ومنحصر شود
تصرف شیطان در جانب واحد تا مؤمنان در نوم

کم خرد

کمتر محزون شوند اینچنین است احوال انبیا واولیا
وملاحظه نما وسوسه شیطان را نسبت با دم ع
که فواید غیر متناهیه براین مترتب شده است
قال الله تعالی جعلت معصیة آدم ع سببا لعمارة
العالم وحال انکه از فاطمه ع ترک اولی هم نبوده

بحث چهارم در بیان اختلاف بدان ای برادر
که در مسئله اختلاف مراتب نفوس از مسائل مفروغ
منها است ودر کتاب الهی وارد شده طایفه مقربین
وطایفه اصحاب یمین وطایفه اصحاب شمال
ودر احادیث هم وارد شده است اختلاف
مراتب نفوس ودر کافی بابی وضع شده است
بر اینمطلب معصوم صلوة الله علیه فرموده انکس که
صاحب یکعشر است قادر نیست بر تحمل دو عشر
وهکذا محققین از حکمت وعرفان قایلند باختلاف

مذکور بعضی نفوس از عالم ملکوتست چنانچه جناب
امیر المؤمنین ع فرموده اند در حدیث کمیل والناطقة
القدسیه لها خمس قوی فکر وذکر وعلم وحلم ونباهة
ولیس لها انبعاث وهی اشبه الاشیا بالنفوس
الملکیة ولها خاصیتان النزاهة والحکمة این نفوس
طایفه اصحاب یمین اند وبعضی نفوس از عالم فوق
عالم ملکوتند که عالم جبروتش خواستند چنانچه
جناب امیر المؤمنین در همان حدیث فرمودند والکلیة
الالهیة لها خمس قوی بقاء فی فناء ونعیم فی شقاء
وعز فی ذل وفقر فی غناء وصبر فی بلاء ولها الرضا والتسلیم
وهذه التی مبدءها من الله والیه تعود قال الله تعالی
ونفخت فیه من روحی وقال الله تعالی یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
والعقل وسط الکل این طایفه

نفوس

نفوس مقربین اند وطایفه اصحاب شمال نفوس ایشان
منبعث است از اواخر عالم ملکوت واوایل عالم ملک
که عالم جسمانی باشد وعالم ملک وجسمانی را اشمال
ویسار هم میگویند باعتبار انکه اضعف جانب عالم است
بجهة تغیر وزوال وعدم ثباتش ووفا نیست کما
قال النبی ص لابن مسعود الدنیا ملعونة ملعون من فیها
وملعون من طلبها واحبها ونصب لها وتصدیق
ذلک فی کتاب الله تعالی کل من علیها فان ویبقی وجه
ربک ذو الجلال والاکرام الحدیث ضمیر علیها
راجع است بارض وباقی وجه رب است که عالم
ملکوت باشد وعالم ملکوت ومجردات را یمین
میگویند باعتبار انکه اقوی جانب عالم است وتغیر
وزوال را بان عالم راهی نیست چنانچه امیر المؤمنین ع
در جواب یهودی فرمودند که سابقا مذکور شد

واصحاب شمال انشاء سفر ایشان بامر الله تع باعتبار
استعداد ایشان از اواخر عالم ملکوت واوائل
عالم ملک است مراجعت ایشان باز در همین
جاست وبقیامة باطن ارض که جحیم آن ظاهر خواهد شد
مسکن ایشان میشود ودر همین نشاء خواهند بود
وقال عیسی للحواریین بحق اقول لکم انه لایصعد
فی السماء الا من نزل منها وشیخ صدوق علیه الرحمة
در اعتقادات بعد از نقل قول عیسی ع فرمودند
قال الله تعالی ولو شئنا لرفعناه بها ولکنه
اخلد الی الارض واتبع هواه فما لم یرتفع منها الی
الملکوت فهو فی اسفلها وتضمیر منها راجع است
بنفوس که در کلام شیخ است وجناب ختم
رسل ص در وصایای ابن مسعود فرمودند فاما من
طغی واثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی الماوی

یعنی الدنیا

یعنی الدنیا الملعونة وجحیم در نظر محجوبین غایب است
نه در نظر عارفین واصحاب یمین انشاء سفر ایشان
از ملکوتست باذن الله تع ومراجعت ایشان
باز در ملکوتست با رنج بیشمار وملاحظه نور الانوار
را در انعالم مینمایند وطایفه مقربین انشاء سفر
ایشان از عالم جبروتست باذن الله تع این طایفه
ملاحظه نور الانوار مینمایند بی حجاب اسماء وصفات
وشیخ عطار علیه الرحمه فرموده اند ماهی از دریا
چه بر صحرا افتد میطپید تا باز در دریا فتد قال الله تع
کما بداکم تعودون قال الباقر ع فی هذه الایة
خلقهم حین خلقهم مؤمنا وکافرا شقیا وسعیدا
وکذلک یعودون یوم القیمة مهتد وضال
واز الوف کثیره یکی از مسافران عالم جبروت
خواهد بود ودر سوره مبارکه واقعه احوال

طوابق ثلثه در اول سوره مذکور است ودر اخر
سوره هم مذکور است اشعار بانمعنی که کفتیم
وهریك از طوایف ثلثه مظهر اسمی اند از اسماء
الهیه اصحاب شمال مظهر قهر اند واصحاب
یمین ومقربین مظهر لطف اند وقهر درین
دو طایفه مغلوبست کاه مظهر قهر میشوند
وظهور لطف در طایفهٔ اصحاب شمال نادر است
اما هست خلاصه جمیع مخلوقات قایمند باو
سبحانه وناطق تسبیح اند باسما وقال الله تع
وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون
تسبیحهم واز حضرت صادق ع مرویست سبحان
ذی الملك والملکوت یسبح الله باسمائه جمیع
خلقه شیخ کامل شیخ محمود علیه الرحمه درین
زمین فرموده باهر یکی خطی وقسمی است معاد مبداء هر یك را

سمیست از ان اسمند موجودات قایم بدان اسمند
در تسبیح دایم بمبداء هر یکی را مصدر رسیده
بوقت باز کشتن چون در رسید از ان در که امد
اول هم بدر شد اکرچه در معاش از در بدر شد
وواسطهٔ صدور نفوس از واجب تعالی عقل است
چنانچه امیر المؤمنین ع فرموده اند والعقل
وسط الکل ودر حدیث دیکر بعد از صدور
عقل از واجب تع فرموده اند خلق الانسان
ذا النفس ناطقه ان زکیها بالعلم والعمل فقد شابهت
جواهر اوائل عللها الحدیث وفقیر رسالهٔ
علیحدهٔ در شرح این حدیث نوشته ام کسی خواسته
باشد رجوع بان نماید که فواید عظیمه در انجا هست
وحدیث اول ما خلق الله نوری مشهور است

اول ما خلق الله العقل

ودر این ایهٔ شریفه صدور اشیا از حق ونزول اشیا
بعضی بر بعضی ورجوع کل بحق تع مذکور است
وباین سبب است که این سوره قلب قرانست وافراد
موجودات هریك از عوالم مذکوره غیر متناهی است
وما یعلم جنود ربك الا هو وقال امیر المؤمنین ع لکل
شیء منها حافظ ورقیب وکل شیء منها بشیء محیط
والمحیط بما احاط منها الواحد الاحد الصمد الحدیث
واین حدیث بیان اشارهٔ ایه را نموده اند حضرت
امام رضاء در جواب عمران فرموده اند فالله تبارک
وتعالی فرمود واحد لا ثانی معه یقیمه ولا یعضده
ولا یمسکه والخلق یمسك بعضه بعضا باذن الله تع
ومشیته الخیر

مفتاح بیست و نهم در تحقیق در صادر اول

بدانکه جمیع اهل حکمت وعرفان
از اهل یونان ومصر وبابل وفارس وهند متفق اند

در اینکه صادر اول هست واجر اکه واسطهٔ صدور
فیض است از واجب تع باشیا وقدماء حکماء هندان
صادر اول را ببرسنك تعبیر نموده اند وادمی را میکوسند
وسنك شیر را یعنی از صادر اول مظهر جمال وجلال است
وبواسطهٔ او فیض بعالم رسیده است وبعد از هرج ومرج
در عالم نرسنك تطهیر عالم مینماید وبعد از چهار حلک
که مدت عالم است وهر حکی الوف کثیره است عالم را اب
میکیرد وبعد از مدتی برلو میشود که قیامت باشد
وبعد از فناء عالم وقیام قیامت باز واجب تعالی
بوسطهٔ انمظهر خاص که نرسنك است عالمی ایجاد میکنند
وانچه نوشته ایم خلاصهٔ از جوك است که حکیم عارف
ابو القاسم فندرسکی نوشته است عقاید قدماء حکماء
وعرفاء هند را در جوك واز احادیث اهل بیت صلوات الله
علیهم هم خلاصهٔ انچه از جوك نوشتیم مستفاد میشود

وانیمعنی در احادیث اهل عصمت سلام الله علیهم
تلویحا و تصریحا بسیار واقع است و مذهب
حکما و عرفا و محققین اهل کلام است مفتاح

بیست پنجم در بیان تطابق عالم وجود است

بدانکه جمله مسائل مفروغ منها مسئله تطابق
و پیوستگی عوالم وجود است یعنی فرجه و فاصله
در عوالم وجود نیست این سلسله چون
موج بهم پیوسته است در سیر صعودی
اول عالم اجسامست که عالم ملکش گویند
واین ظل ملکوتیست که عالم نفوس باشد
و ملکوت ظل جبروتست که عالم عقول
باشد و جبروت ظل لاهوتست که الله تعالی
باشد در سیر نزولی بعکس صورت صعود است

ودر قران مجید چند جا این مطلب متبین است
اما برای اهل اشارة نه برای اهل ظاهر از علما
قال الصادق ع کتاب الله علی اربعة اشیاء
العبارة والاشارة واللطایف والحقایق فالعبارة
للعوام والاشارة للخاص واللطایف للاولیاء
والحقایق للانبیاء و حضرت فرمودند عبارت از برای
عوام است عوام در این مقام علماء ظاهرند که
بهره ایشان از کتاب الله تبیین الفاظ و معانی الفاظ است
مولوی قدس سره فرموده ما ز قران مغز را برداشتیم
استخوانش پیش غیر انداختیم واية شریفه که اشارة
بعوالم مذکوره است اینست سبحان الذی
بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون سبحان الذی
الله تعالی ابیده عالم عقول است ملکوت عالم
نفوس است و کل شیء عالم شهادتست که عالم اجسام باشد

نه از یک حدیث بلکه از چندین حدیث متفرق و چون غرض
ما ایجاد و اختصار است احادیث را نقل ننمودیم و خلاصه
مضمون اخبار اینست که وقتی که هرج و مرج عالم شدید
حضرت صاحب ع ظهور مینماید و بعد از او پیش از قیامت
کبری عالم را چهار صد سال میگیرد و بعد از آن قیامت صغری
میشود و بعد از قیامت کبری اهل بهشت به بهشت میروند
واهل جهنم بجهنم این اسمان و زمین را حق تبدیل
مینماید و خلقی بروی زمین میفرستد که بندگی خود
نمایند و بعضی رؤسای حکماء یونان تعبیر از صادر اول
بعنصر اول نموده اند و مراد ایشان از عنصر اول آن
الاوائل موجودات عالم روحانیست چنانچه صاحب ملل و
نحل گفته است واصل موجودات را عنصر اول تعبیر کرده
است واصل موجودات را گفته است که اینست قائل الماء
کل صوره ومنه ابدعت الجواهر کلها من السماء والارض

وما بینها
ودر حدیث وارد شده است اول ما خلق الماء مراد
اینست که اول موجودات عالم جسمانی است و صدر
المحققین قدس سره تفسیر فرموده اند عنصر اول را
بوجود منبعث از ذات باری که آن وجود منبعث از ذات
باری تعالی متعین بتعینات عقلیه و نفسیه و طبعیه است
و این مرتبه از وجود مسمی بوجود مطلق و لابشرط است
که عموم و اشتراکش بروجه کلیه و ابهام نیست بلکه
بروجهیست که آن وجه را نمیدانند مگر راسخین
در علم و وجود واجب مسمی بوجود بشرط لا و هو
غیبیه و مرتبه احدیه است و وجود خواص
برای هو ممکن اسمیست بوجود مقید و بشرط شیء است
و وجود مطلق انبساطی که لابشرط و واحدیت باشد
مسمی است نزد بعضی عرفا بنفس رحمانی واینست اول
فیض صادر از باری تعالی و متحد است در او جمیع صور

عقلیه انتهی کلام قدس سره و سایر حکما تعبیر از صادر اول
بعقل نموده اند چنانچه در حدیث و نقل کردیم حدیث را
خلاصهٔ کلام جمیع حکما و ارباب ریاضیات اختلاف
ملل و نحل اتفاق بر وجود صادر اول نموده اند
که بواسطهٔ آنجناب حدیث در فیض بر این عالم
گشوده و در ادعیه مرویه از اهل عصمت صلوة الله
علیهم وارد شده است اللهم انی اسئلک باسمک
الذی خلقت به الکرسی اللهم انی اسئلک
باسمک الذی خلقت به السموات والارض و
باسمک الذی خلقت به السموات الی غیر ذلک
معلوم است که اسم در اینجا مفهوم نیست بلکه
موجودیست که سبب فیض از فیاض حقیقی شده است
واحدی از موجودات ادعا نکردند که انصادر اول
مائیم مگر محمد و آل او صلی الله علیه و آله و احادیث بسیار

ازایشان

از ایشان بما رسیده است که ایشانند واسطه جود
الهی و در بعضی اخبار بر سبیل تفصیل وارد است مثل
اینکه از نور بعضی از ایشان عرش خلق شده است
و از نور بعضی دیگر از ایشان کرسی خلق شده است
و از نور بعضی از ایشان سموات چون غرض ما
اختصار است خلاصه را نوشتیم و این حدیث
تفسیر اسمی است که در ادعیه وارد شده است و مآل
اینحدیث با احادیث دیگر و ادعیه مآل قول حکما است که
گفته اند بواسطهٔ عقول نفوس و افلاک و اجسام
از واجب تع صادر شده است فهم تفهم و از جناب
امیر المؤمنین ع وارد شده است انا اسم الله الاعظم و از جناب
ائمه از ذریه طاهرهٔ او فرموده اند نحن والله اسماء الله
الحسنی التی لا یقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا
و پیغمبر ص فرمودند اول ما خلق الله نوری و حدیث

اول ما خلق الله العقل همان نور محمد است و فرمودند
که کنت و علی نورا بین یدی الله قبل ان یخلق الخلق
هر دو یک لمعهٔ نور حق اند و لیکن جلوهٔ ظهور حقند
و در حدیث است که فرمودند انا من الله والکل منی
و در روایت دیگر والجملة منی و در روایت دیگر
والخلق منی وارد شده است که عالم کامل ملا محمد
باقر رحمة الله علیه در کتاب بحار الانوار و در جلاء
العیون حدیث طویلی از ابن عباس رضی الله عنه
از امیر المؤمنین ع نقل نموده در مضمون آن حدیث
اینست که اول صادر واجب تع نور محمد است
و از آن نور دوازده حجاب خلق شده است و مراد
از دوازده حجاب ائمهٔ اثنا عشر اند و از آن نور
سایر اشیا از بحار ملکوت که عبارت از مجردات
باشد و ملائکه و بهشت و ارواح انبیا و عرش

وکرسی

وکرسی و آب و لوح و قلم و سموات و ارضین و ما فیهما خلق شد
خلاصهٔ حدیث اینست که کل اشیا بعضی بلا واسطه
و بعضی بواسطهٔ از نور محمد ص خلق شده اند و در اخبار
وارد شده است که محمد و آل محمد ص تعلیم ملائکه نموده اند
تسبیح و تهلیل را و حضرت باقر ع فرموده که جبرئیل ع
نازل شد بر محمد پس گفت یا محمد بخوان پیغمبر فرمودند
چه بخوانم جبرئیل گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق
یعنی خلق نورک القدیم قبل الاشیاء و احادیث بر این مضمون
بسیار است و من حیث المعنی متواتر است و اکثر الهیین
و محققین عرفاء این امت مرحومه بعد از اتیان مضمون
اخبار مذکوره و غیرها باعتبار حسن متابعت نبی مطلق
و بنور ولایت ولی مطلق ص و آلهما مشاهده عیون قلبی
نموده اند و در رسایل و کتب خودشان مشاهدات
قلبیه را نظماً و نثراً بیان نموده اند و خلاصهٔ مشاهدات اکابر

اینست که جمیع موجودات مظاهر نبی و ولی اند و نبی
و ولی مظهر جناب احدیت اند و مظهر کل اند و گفته اند
عرفا ظهر سبحانه فی الانبیا صفاتا و ظهر فی محمد و آله ذاتا
وصفاتا معنی کلام عرفا اینست که احدی مظهر اسم ذات
کما هو باشد نشد الا محمد و آل او و دلیل بر این شهود
حدیثی است در کامل الزیاره از حضرت صادق ع
نزد حکایت موسی نودی من شاطی الواد الایمن فی البقعة
المبارکة من الشجرة ان یا موسی الایه قال شاطی الواد
الایمن هو الفرات والبقعة المبارکة کربلا و الشجرة
هی محمد و سایر انبیا مظهر صفات او اند و فنا صفاتی
برای ایشانست و سید ما فنای ذاتی مخصوص اوست
و بانچه فرمودند الفقر فخری و به افتخر علی سایر الانبیاء
والمرسلین معلوم است که سایر انبیا فقر دارند که عبارت
از فنا باشد و اینکه فرموده اند و به افتخر علی سائر الانبیا

بابد

باید یک چیزی باشد که انها نداشته باشند و انجناب داشته
باشد تا افتخار او بر سایر انبیا صادق باشد و ان فنا
ذاتیست که بعد از ان بقاء ذاتی حاصل است و برای سایر
انبیا فنا صفاتی بوده است و از شجره محمدیه بموسی انی
انا الله رب العالمین میرسد چنانچه در حدیث مذکور
شده است و نظر بانچه بیان کردیم فرموده اند خصوصت
بفاتحة الکتاب و خواتیم البقره و فاتحة الکتاب مضمون الحمد لله رب
رب العالمین است پس جمیع عوالم از ارواح و اجسام
مجموع اینها مربوب انجناب اند و جناب احدیه رب الارباب
و این ربوبیت از جهت حقیقت اوست نه از جهت بشریت
از جهت حقیقت او که فرمودند لی مع الله حالة
لا یسعها ملک مقرب و لا نبی مرسل این حالت حالت فنا ذاتی است
که از بقای ذاتی حاصلست که احدی بجز ایشان این حالت ندارد
و از بشریت عبد مربوب محتاج برب است چنانچه فرموده

جناب احدیه قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی و قال الله
تعالی و لما قام عبد الله یدعوه عبد الله فرموده تنبیه
باینکه مظهر او مظهر این اسم است و فرمود و ما رمیت
اذ رمیت و لکن الله رمی پس استناد داد رمی او را
بخودش و فرمود قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی
بصیرة انا و من اتبعنی و اینها همه تنبیهاتی است که او مظهر
اسم الله و این مظهریه جهت حقیقت اوست و سایر انبیا
دعوت ایشان بالله بوده است اما بواسطه اسماء دیگر
و الله و الله امام ائمه است در اسماء ذاتیه اند که اسماء
سبعه باشند و اسماء فعلیه مندرج در اسماء ذاتیه اند
و از مظهر الله فیض بسیار بظاهر میرسد از قهریه و لطفیه
و جمالیه و جلالیه و مظلیه و هادیه او بجوهر
پاینده زندگان دگر بان زنده و شاهد این مطلب حدیث
انا من الله و الکل منی است یا بعضی اخبار مذکوره و همه اینها است

شهود

شهود متالهین از حکما و محققین از عرفا و ما الکفا
مینمائیم بیان شهود یکی از ان اکابر رضوان الله علیهم
شیخ کامل شیخ محمود شبستری قدس سره فرموده اند
در این ره انبیا چون ساربانند دلیل و رهنمای کاروانند
و از ایشان سید ما گشته سالار هم اول هم او آخر درین کار
احد در میم احمد گشت ظاهر در این دور آمد اول عین
آخر ز احمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندر این یک میم غرق است
بر وختم آمده پایان این راه بدو منزل شده ادعوا
الی الله و الله ذات مستجمع صفات کمال است و انجناب
مظهر اسم ذات و باعتبار جمعیت مظهر در این نشاة ظاهر هم
صاحب احکام و تنفیذ یعنی رسالت بحقیقت او و سایر انبیاء
چنین نبوده اند اگر بعضی از انبیا صاحب سیف بودند
مثل داوود و سلیمان اما صاحب احکام نبودند بلکه
باحکام توریة عمل مینمودند و حکیم قدسی محقق طوسی قدس سره
نظر بجمعیت مذکوره فرمودند که سید ما صاحب تنزیل

وتنزیه بود وموسی صاحب تشبیه وعیسی صاحب تنزیه است
وانچه از ملهمات این فقیر است ببرکت مرشد مرشد و
عالمین ابی عبد الله الحسین ع اینست که جناب محمد
راسه صورتست صورت بشری مثل قوله تع قل انما
انا بشر مثلکم یوحی الی الایه وصورت ملکی کقوله ص
لست کاحدکم انا ابیت عند ربی هو یطعمنی ویسقین
وصورت حقی کقوله ص لی مع الله حالة لا یسعنی فیها ملک
مقرب ولا نبی مرسل ودر هر یک ازین عوالم ثلث مقتضیات
انرا بعمل می اورد بدون غفلت از عالم دیگر باعتبار
انکه مظهر اسم لا یشغله شان عن شان است واز جهت
حقیقتش که روح اعظم وعقل کلش خوانند در وقت
اضمحلالش در احدیت مرسل ملک ابر تشبیهش [illegible]
ازو صادر میشود در انوقت کلام الله میگویند و در
بشریه بواسطه اخذ تم میکند باذنه تع تا انکه بشر

مشابه

مشابه حقیقت وبشود چنانچه امیر المؤمنین ع
فرموده اند ان زکیها بالعلم والعمل فقد شابهت جواهر
اوائل عللها وعلة بشریة عقل است باذنه تع چنانچه
در جای خود مبرهن است وما درین رساله اشاره بان
نمودیم حکیم سنائی قدس سره نیست ز بهر آسمان ازل
نردبان پایه به ز علم وعمل واز حیثیت بشریه انجناب عروج بافلاک
نمود وبمقام قاب قوسین او ادنی رسید والا از حیثیه
حقیقه وملکیه عوالم پر از وست وخالی از ان نیست وفی
دعاء کمیل وباسمائک التی ملات ارکان کل شیئ لا تغفل

مقصد بیست هفتم در بیان انکه خلیفه تابع و

بباید دانست که انچه مذکور شد از مقامات انجناب وبرای خلفا
او باید باشد باعتبار انکه خلیفه تابع مستخلف است ومتصف بصفات او
واگر چنین نباشد خلیفه تام نخواهد بود وانسان کامل باعتبار
جامعیت کمال خلیفه خدای تع است واو وخلفا حضرت محمدی

بیان انسان کامل مستخلف است

باعتبار اشد قرب روحی وباتصال معنوی وصوری وببرکت
حسن متابعت ظاهری وباطنی بنحوی که قدم بر قدم او رفته اند
بمقام انجناب رسیده اند وبفناء ذات او فایض شده اند وببقاء
ذاتی مانده اند قال الله تع قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة
انا ومن اتبعنی قال الله تع واوحی الی هذا القران لانذرکم به
ومن بلغ اهل ظاهر چنین فهمیده اند که وحی شده است
بمن این قران برای انکه انذار شما بقران وانذار کنم کسی را که
قران او را ابلاغ بود ومن بلغ عطف است بضمیر مخاطبین موجودین در
عصر پیغمبر ص واگر از ایشان بپرسیم که بعد از فوت انجناب باید
کسی باشد که انذار بکند الی یوم القیمه انکس کی هست جواب
خواهند گفت که انکس علما اند این جواب خالی از معرفت نیست
از حقیقت باعتبار انکه این قران ظاهری دارد وباطنی و
باطن او غیر متناهی است قال رسول الله ص ظاهره انیق وباطنه عمیق له
نجوم وعلی تخومه نجوم لا تحصی عجایبه ولا تبلی غرائبه

وانچه

وانچه از علوم واسرار که در مجموع کتب منزله بر انبیاء است
سابقه در این قران ماهست مع شیئ زاید باعتبار
انکه نبی ما اتم واکمل وافضل از همه است وکتاب نازل بر او هم چنین است
باعتبار انکه کتاب هر نبی بقدر مقام او است پس نبی ما محیط بر همه
کتاب او هم محیط بر کل کتب است مولوی قدس سره
نام احمد نام جمله انبیاست   چونکه صد آمد نود هم پیش ماست
وانچنین است انسان کامل ظاهره انیق وباطنه عمیق له
نجوم وعلی تخومه نجوم لا تحصی عجایبه ولا تبلی غرائبه بلکه
انسان کامل اکبر واتم واجمع از قرانست وفی المعانی
عن الباقر عن ابیه عن جده ع قال لما نزلت هذه الایه
علی رسول الله ص وکل شیئ احصیناه فی امام مبین قام
[illegible] رضی الله عنهما من مجلسهما وقالا یا رسول الله هو التوریة
قال لا قالا فهو الانجیل قال لا قالا فهو القران قال لا فاقبل
امیر المؤمنین ع فقال رسول الله هو هذا انه الامام الذی
احصی الله فیه علم کل شیئ معلوم شد که انچه در انسان

کامل است در قرآن ودر سایر کتب نیست وقال الصادق ع
الانسان هی اکبر حجة الله علی خلقه وهی الکتاب الذی کتبه
بیده وهی الهیکل الذی بناه بحکمته وهی مجموع صور العالمین
قال امیر المؤمنین ع وانت الکتاب المبین الذی باحرفه یظهر المضمر
وتزعم انک جرم صغیر وفیک انطوی العالم الاکبر ومظهر تجلی
ذاتیه و حیثیه انسان کامل است نه قرآن ونه موجودات دیگر
قال الله تع لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن
وبعد از این تحقیقات عرفانیه عرشیه که برای شما بیان کردیم معلوم
میشود که علما نمیتوانند انذار بقرآن نمایند خلق را بسبب
اینکه خلق منحصر در عوام نیست که انذار بظاهر قرآن برای
ایشان است تا علما توانند از عهده این امر برآیند بلکه خلق
خلق خواص اند وخاص منذری میخواهند در مرتبه شریعت
وطریقه وحقیقت که منذر مرتبه ظاهر ومرتبه نفس و
مرتبه قلب ومرتبه سر ومرتبه روح ومرتبه خفی بوده باشد
وشخص کذائی که مندرج جمیع مراتب بوده باشد باید محیط

بر جمیع اسرار

بر جمیع اسرار وبطون قرآنی بوده باشد ونفسش محیط بر همه
نفوس بوده باشد تا هر کس را مرضی بوده باشد دوا مناسب
او مرض باو برساند وبعد از ان ازاله مرض فیضی که قدر
حوصله اوست باو برساند واین شخص باید بمقام نبی رسد
تا انذار بقرآن تواند کرد چنانچه نبی میکرد لهذا بحار محیط
عرفان جعفر بن محمد الصادق ع الامین در تفسیر آیه مذکوره
فرموده اند ومن بلغ ان یکون اماما من آل محمد ص ینذر هو
بالقرآن کما انذر به رسول الله ص عطف فرموده اند
ومن بلغ را در ضمیر مرفوع مستتر لانذرکم ومعنی آن اینست
امام از آل محمد بالغ مقام محمدی نیست وکار انذار میکند
وحدیث مشهور انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله
وعترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض وعدم افتراق معنیش اینست
که تمام علم کتاب الله نزد عترت ظاهر آنکه بعض علم کتاب الله
باعتبار انکه علم بعض کتاب الله نزد اکثر علما مرحوم

است ونظر بقاعده مذکوره باید در هیچ عصر خالی از
شخص مذکور نباشد چنانچه حدیث مشهور نبیست از امیر المؤمنین
مضمونش اینست لابد است در ارض از حجة خدا اما
یا ظاهر مشهور یا باطن مغمور وانچه بیان کردیم موافق است
بقواعد حکما اشراق ومشا افلاطون قدس سره
الهی شخص کذائی را مدبر عالم میکوید وارسطاطالیس حکیم
یونان قدس سره انسان مدنیه میکوید وبعضی از حکماء
ملک میکویند مراد ما از این شخص این نیست
که خدم وحشم وملک ظاهری داشته باشد
بلکه ممکن است کسی او را نشناسد نهایت
لابد است از چنین انسانی متحمل اسرار الهی شود
ومستعدان آن اسرار را برساند باعتبار انکه
خلق مستعدان نیستند که وحی والهامات
واسرار بایشان بلا واسطه برسد مکر انسان کامل که لایق

اینمرتبه علیه است

اینمرتبه علیه است وقدما حکما هند هم بر این روشند وشخص
کذائی را نرسنک میکویند سنة الله التی قد خلت من
من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا ولن تجد لسنة الله
تحویلا واین بزرکان صاحبان مکاشفات عالیه اند
ومتالهین حکما ومحققین عرفا این امة مرحومه هم
بنحویکه بیان کردیم رفته اند بعضی باشاره وبعضی برمز
وبعضی صریح کفته اند از انجمله عارف صمدانی رئیس المکاشفین
شیخ محیی الدین قدس سره در چند موضع از فتوحات
احوال قطب حقیقی را بیان میفرماید در یک موضع از کلام
ایشان است ان الامام الی الوزیر فقیر وعلیهما فلک
الوجود یدور والملک ان لم یستقم احواله بوجود
هذین فسوف یدور الا الله الحق فهو منزه عما یرید
وزیر جل له الحق فی ملکوته عن ان یراه الخلق وهو
فقیر بعد از این میفرماید پس بدان خدا ایم تو تایید کند

بدرستی که برای خدای خلیفه هست که بیرون می‌آید
درحالتی که زمین پر از جور و ظلم شده باشد زمین را پر از
قسط و عدل میکند این خلیفه از عترت رسول الله است
از ولد فاطمه است اسمش اسم رسول الله احمد است
حسین ابن علی ابن ابی طالب اشبه است برسول الله در
خلق بفتح خا و نازل از اوست در خلق بضم خا
بیان اینکه احدی مثل رسول الله در خلق نیست بعد از آن
شمائل او را بیان میکند بنحویکه شمائل پیغمبر است و میگوید که
اسعد ناس با او اهل کوفه اند و بیعت میکند با و
عارفان بالله از اهل حقایق از روی شهود و کشف
بتعریف الهی و بعد از بیان احوال و وزراء او میفرماید
الا ان ختم الاولیاء شهید و عین امام العالمین فقید
هو السید المهدی من آل احمد هو الصارم الهندی حین
یبید هو الشمس یجلو کل غیم و ظلمة هو الوابل الوسمی

حین یجو

حین یجود و بعد از آن میفرماید که او را انسان و خلیفه مینامند
اما انسانیة او پس باعتبار فرو گرفتن او حضرت حقایق کل
حضرات او امر حق را بمنزله عین است انجنانت یعنی که باو
نظر کرد و او معبر بنصر است پس از این جهة مسمی بانسان است
بدرستی که بسبب او نظر کرده است حق بسوی خلقش پس رحم
کرده خلق را پس اوست انسان صاحب ازلی و نشأة
دائمة ازلیه و کلمه فاصله جامعه و موید شهود
شیخ قدس سره در اخبار وارد است مثل نحن عین الله
الناظرة و نحن وجه الله الذی یؤتی منه و نحن حجاب الله
وبنا احتجب الله و عن خلقه و بعد از کلام مذکور بیان
فضایل و مقامات مهدی را میکند بطول و در مجلد
اول فتوحات فرموده اند که خدای تعالی امر کرده که والی
بر عالم دوازده باشند و مقر این والیان در فلک اقصی است
و فلک اقصی را منقسم بدوازده برج نموده و در هر برجی
مسکن یکی از اولیا نموده و هر والی را دو حجاب دارند
و نواب دارند فتوحات از والیان بواسطه حجاب و نواب
باین عالم میرسد و این مطلب را بسط عظیمی داده است و

دراواخر این مطلب فرموده است پس عامه مشاهده نمیکنند
مکر منازل ایشان را و خاصه مشاهده میکنند ایشان را
در منازل خود شان همچنانکه مشاهده میکنند عامه
اجرام کواکب را و عامه مشاهده اعیان حجب و نقبا را
نمی نمایند و در عالم بشری بصوره بشریه ظاهر شده اند
و بعضی محققین از اهل الله در اینمقام کلامی دارند خلاصه
این اینست که جمیع ملائکه و افلاک و کواکب مظاهر ارواح
ائمه اثنی عشرند و ایشان موجود بودند و آدم میان آب و گل
بود نور ایشان واحد است و انوار ایشان واحد است
و ایشان مثل خاتم الانبیاءند موید شهود این کابر بعضی
احادیث سابق است و در زیارة جامعه وارد شده است
که اشهد ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحدة طابت
و طهرت بعضها من بعض و در حدیثی است که آفتاب
عصاره از نور علیست و این حدیث در کتاب مشارق
الانوار است و فی کتاب الاختصاص عن ابن عباس
رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلعم والسماء ذات
البروج ثم قال یا ابن عباس اتقدر ان الله یقسم بالسماء

ذات البروج

ذات البروج یعنی بها السماء و بروجها قلت فما ذالک یا رسول الله
قال اما السماء فانا و اما البروج فالائمة بعدی اولهم
علی و آخرهم المهدی و از جمله الهامات که باین عاجز شده
است ببرکت مرشدم حسین ابن علی در حین تلاوت
قران مجید اینست که روزی مشغول تلاوت بودم با حضور
قلب چون باین آیه کریمه رسیدم تبارک الذی
جعل فی السماء بروجا و جعل فیها سراجا و قمرا
منیرا تجلی بر من شد و در این تجلی جناب احدیة
در دلم انداخت که باطن سماء حقیقه محمدیه است
و بروج اثنی عشر اولیای اویند که در او مندرج
و مندمجند و سراج ارواح انبیا و رسل اند و قمر
ارواح اوصیاء و اولیا اند که باذنه تعالی از حقیقه
محمدیه که سماء نبوت مطلقه است در آن نشأة
ظاهر میشوند و بر بروج اثنی عشر دور میزنند و
هر یک بقدر مرتبه خود از روح محمد و از ارواح
اثنی عشر باذنه تعالی قبول فیض میکنند و باین نشأه
ظاهر میشوند بصوره بشر و بعد از اخفاء تجلی
تامل نمودم دیدم موافق است این الهام با حدیث

ابن عباس رضی الله عنه که از حضرت امیر المؤمنین
روایت کرده است و پیش مذکور شد و موافق است
با بسیاری از اشارات کتاب و احادیث الحمد لله
کما هو اهله و مستحقه و قلیلی ازین حدیث مذکور
که موافق الهام است بیان مینماییم در ان حدیث
که اول صادر که حقیقه محمدیه است از جناب احدیت
صادر شد و دوازده حجاب در ان حقیقه از جناب
احدیت صادر شد و مراد از اثنی عشر حجاب حقایق
ائمه اثنی عشر است و در هر یک از حجب سنین بسیار
ان حقیقه مکث نمودند و بعد از ان ضروب مجردات
و بحار ملکوت که لا یعلمها الا هو از جناب احدیت
بواسطه نور محمدی حاصل شد و بعد از ان نور
بسجده رفته و چون سر برداشت صد و بیست و چهار
هزار قطره از ان ریخت پس خدای از هر قطره از نور
انحضرت پیغمبری از پیغمبران پیدا کرد پس ان نورها
بر دور نور محمدی صلعم طواف میکردند و میگفتند
سبحان من هو عالم لا یجهل سبحان من هو حلیم لا
یعجل سبحان من هو غنی لا یفتقر تا روقیه بسر مطلب
قال الشیخ قدس سره العزیز فی الفتوحات فی فصل
الثالث

الثالث فی جواب محمد بن علی الترمذی و اما خاتم
الولایة المحمدیة فهی لرجل من العرب من اکرمها اصلا
و یدا و هو زماننا الیوم موجود عرفت به فی سنه
خمس و تسعین و خمسمایه و عارف شدم نمیگویند اینطایفه
علیه تا مشاهده قلبیه نماید نظر ظاهر غلط میکند
و نظر دل محالست که غلط بکند قال النبی صلعم ما من عبد
الا و لقلبه عینان و هما غیب یدرک بهما الغیب فاذا اراد
الله بعبد خیرا فتح عینا قلبه فیری ما غاب عن بصره
و فی روایة اخری لیری بهما ملکوت السموات و الارض
چون مطلب باینجا رسید لازم شد که تحقیق عرفا نمایم

الان موجود است

مفتاح بیست و نهم در تحقیق وجود مهدی که

بدانکه اتفاق علما مرحومه است باعتبار اخبار که
بایشان رسیده است که مهدی ع در اخر الزمان ظاهر میشود
و زمین را پر از عدل میکند بعد ما ملئت ظلما و جورا
و این مهدی از عترة رسول الله و از اولاد علی و فاطمه
و حسین است ع و خلاف در این دارند که موجود است
الیوم یا بعد از این موجود خواهد شد بعضی میگویند

که موجود خواهد شد و اد له و رد اد له طرفین در کتب
مبسوطه مذکور و مسطور است و این میدان
میدان این قال و قیل نیست بلکه اینمقام مقام
جان باز یست تا سالک بارشاد مرشد کامل انچه
حقیقه امر است مشاهده نماید و ما انچه طریقه
محققین از عرفا و متالهین از حکما رضوان الله
علیهم که صاحبان کشف و شهود اند بیان مینماییم
که سالک صادق را محض رسیدن بر مغز کلام
این اکابر یقین حاصل میشود شیخ نجم الدین
کبری قدس سره فرموده اند که رسیدن و فهمیدن
یک کلمه از کلمات این بزرگان شما را بمقامی میرساند
که اگر کسی سی سال ریاضت میکشد باینمقام
میرسد بدان طالب حق که این اکابر و ولایت
دارند ولایت شمسیه که مخصوص خاتم الاولیا است
و ولایت قمریه برای سایر اولیا که کسب ولایت قمریه
از ولایت شمسیه میشود علی قدر الاستعداد بعضی
هلال اند و بعضی بدر اند علی هذا القیاس و اینجا

مقر اند بوجود خاتم الاولیا که صاحب ولایت شمسیه است
و نمیتوانند که مقر نباشند باعتبار انکه نور قمر از نور
شمس حاصل میشود و بعضی از کلمات شیخ محیی الدین
قدس سره را پیش نقل نمودیم که تصریح فرموده اند
بوجود خاتم الاولیا و او از عترة رسول الله و از نسل
حسین ابن علی ابن ابی طالب است ع و بعضی از کلمات
اکابر را نقل مینماییم که تمام را نقل نمودن در کار نیست
باعتبار انکه شیخ فرید الدین عطار قدس سره در
مظهر العجایب یک یک از اولیا را باسمه ذکر فرموده
و در اخر فرموده اند که این اکابر بر همه همین طریقه
اند و بعضی از کلمات از شیخ عطار قدس سره نقل
مینماییم این نوع کلام که نقل مینماییم آن بزرگ
مکرر فرموده اند [illegible] فرماید جمله فرزندان
حیدر ز اولیا جمله یک نور اند حق کرد این ندا پاک معصوم
مطهر چون نبی این سخن را کی بدانند جز ولی و هر یک یک
از ائمه اثنی عشر را نام میبرد با صفات و حالات
ایشان و در اخر فرموده اند یا الهی مهدی را از غیب آر
تا جهان عدل گردد اشکار مهدی هادی است تاج اولیا بوده
در عهدش رواج اولیا این ولای تو معین آمده

بر همه جانها روشن آمده   این تو ختم اولیای این زمان
در همه جانها نهان چون جان جان   این شهود آن بدانک مضمو
ن حدیث جابر انصاری است از پیغمبر ص که فیض حضرت صاحب
الزمان ع مثل نور شمس در زمین ابر بخلق میرسد این
این تو هم پیدا و پنهان آمده   بنده عطار ثنا
خوان آمده   انچه من دیدم همه دید تو بود   انچه من
کردم همه کرد تو بود   ای بهر قرنی تو پیدا آمده   در میان
جان مصطفا آمده   عارفان را جام عرفان داده بدست
عاشقان را عشق تو کرده است مست   ای تو هم معشوق هم
عشق الست   عشق تو بس داد ما را خود زدست   دست ما و
دامن تو ای امیر   این فقیر بینوا را دستگیر   من پناه خود
بتو آورده ام   حب تو من اصل ایمان کرده ام   و بعد
ازین سخن بسیار دارد با ... اکتفا نمودیم و مولانا
جلال الدین قدس سره در مثنوی بیان نموده است که
مهدی ع الیوم موجود است و بعد ازین ظاهر
میشود و خلق را بر یک طریقه و امیدارد بر طریق حق
و جمعی اولیا هستند که ازان و منتفع میشوند و فیض
ازان او بطالبان میرسانند و باید دانست که قاعده
ایست میان عرفا و ان قاعده را شارح گلشن قدس سره

در شرح

در شرح گلشن قدس سره نقل نموده و ان قاعده را وقتی فهمیده
مفهمی کلام مولوی را و آن قاعده اینست که خاتم
الرسل ص جامع طرق نبوات بوده است و خاتم الاولیا
جامع طرق ولایات خواهد شدن یعنی بعضی انبیا بر
تشبیه بوده اند مثل موسی ع و بعضی انبیا بر تنزیه بوده
اند مثل عیسی و پیغمبر ما ص جامع هر دو نماز یکی ازان
دو نبی بلا رکوع و دیگری بلا سجود و نماز نبی ما جامع
بینهما و علی هذا القیاس در بسیاری از احکام و خاتم
الاولیا جامع سلاسل متعدده خواهد شدن همچنانکه
خاتم الرسل جمع نموده اند طرق متعدده متکثره را بطریق
اجمع و اسهل و اقرب الی الحق همچنین خاتم الاولیا
جمع خواهند نمود سلاسل متعدده متکثره را بطریق
اجمع و اسهل و اقرب الی الله و نزاع هست میان اولیاء امت
مرحومه و بالکلیه صاف از غش و غل نشدند و دوئی
بر طرف نشده است میان اولیا و رد بر یکدیگر میکنند
و سلیمان هست که خاتم الاولیا بوده باشد و تا سلیمان
بیرون نیاید صفا و صلح نمیشوند و نزاع و دوئی
برطرف نمیشود و بعد از بیان قاعده مذکوره کلام
مولوی را کسی که ملاحظه مینماید مطلب او صریح می شود

بیت   تو چون موری بهر دانه میدوی   هین سلیمان جو چه
چه میباشی غوی   دانه جو را دانه اش دامی شود
مخو و آن سلیمان جوی را هر دو بود   مرغ جانها را
در این آخر زمان   نیستشان از همدگر یکدم امان
هم سلیمان هست اندر دور ما   کو دهد صلح نماید
جور ما   یعنی نه اینکه حالا موجود نیست و بعد ازین
موجود خواهد شد   قول ان من امة را یاد گیر   تا بر الا
و اخلا فیها نذیر   گفت خود خالی نبوده است امتی
از خلیفه حق صاحب همتی   مرغ جانها را چنان یکدل کند
کز صفاشان بیغش و بیغل کند   باز بعد از چند سطری
فرموده اند بیت   هم سلیمان هست اکنون لیک ما   از نشاط
دوربینی در عمی   دوربینی کور دارد مرد را   همچو خفته
در سرا کور از سرا   این معلوم است که مولوی قدس سره
مرشد خود را می شناسد این سلیمان که میفرمایند خاتم
الولایة است   باز بعد از چند سطری فرموده است   بیت
از نزاع ترک و رومی و عرب   حل نشد اشکال انگور و عنب
تا سلیمان لسان معنوی   در نیاید بر نخیزد این دوئی
باز بعد از قلیلی از کلام که بیان وجه الله است در آن
فرموده اند که بجهة کیفیت سالک باید متوجه مهدی ع

بود

بشود فرموده حیث ما کنتم فولوا وجوهکم نحوه
هذا الذی لم ینههم   کور مرغانیم بس ناساختیم   کان
سلیمان را دمی نشناختیم   باز بعد از قلیلی آن کلام احوال
اقطاب که بر دور قطب الاقطاب است که مهدی است میگویند
فرموده اند بیت   جمع مرغان کز سلیمان روشنند   پر و بال
بی کینه کی بر کنند   بلکه سوی عاجزان چینه کشند   بی خلاف
کینه آن مرغان خوشند   لک لک ایشان که لک لک میزنند
آتش توحید در شک میزنند   و بعد ازین بیان حالات سنیه
ایشان را میفرمایند و شیخ محمود قدس سره در گلشن راز
بیان حال مهدی ع میفرماید خلاصه اش اینست که آمد
و مرا بیدار کرد از غفلت و بمن گفت ای سالوس و من
بسیار منفعل شدم و شرابی بمن داد من نوشیدم تا آخر
انچه فرموده و بر همین طریقه که مذکور شد کلمات
محققین از عرفا است قدس سره اسرارهم و چون اولیا قمریه
مظاهر ولی شمسی اند شیخ عطار فرموده اند   بیت
ای بهر قرنی تو پیدا آمده   در میان جان مصطفا آمده
و این ولی قمری باعتبار استعداد او متابعت تمام وقتی
که مقابله تامه حاصل بدر شد و مثل آهن در آتش
محو هویت آهنیته شده و آتش صرف شده بسا باشد

که ظهور مهدویت نماید مرید خالص قبول مینماید
و بمطلب میرسد نظر بآنکه این حدیث پاک است که عطار
فرموده اند بیت مرد می باید که باشد خوش شناس تا
شاه را در هر لباس بشناسد و سائر مریدان و علما ظاهر
انکار میشمایند و نظر باین ضابطه است که مولوی قدس سره
در مثنوی فرموده اند بیت پس امام حی قائم او ولیست
خواه از نسل عمر خواه از علیست باعتبار اتفاق علما امت
و عرفا که مهدی که در آخر زمان ظاهر خواهد شد و زمین را
پر از عدل مینماید بعد ما ملئت ظلما و جورا از عترت
رسول الله و اولاد علی و فاطمه و حسین است او از این خاندان نیست
و مولوی قدس سره از جمله علما و عرفا سنی است قائل بولایت قمریه
سایر است در سایر خاندان و انچه بیان کردیم گاهی
تعبیر ببروز کامل مینمایند و بروز کامل عبارت از سریان
ولی مطلق است در مظاهر و ممکن است که کوته نظران
از این تناسخ بفهمند فرق است میان تناسخ و بروز
و اهل تناسخ قائلند بهمین نشأه ظاهر محسوس و
نفوس را مجرد نمیدانند بلکه جسمانی میدانند لهذا
میگویند که نفوس بعد از خراب بدن باید قائم باشد
ببدن دیگر مثل ابدان این عالم و عود نفوس را

بنشأه دیگر غیر این نشأه قائل نیستند و عود نفوس را
در همین نشأه میدانند شیخ محمود قدس سره فرماید
بیت تناسخ زان سبب شد کفر باطل که او از تنگ
چشمی گشت حاصل خلاصه کلام اینست که انچه حکمت
و ملت ابطال نموده اند همین تناسخ مذکور است
و فرق دیگر اینکه در تناسخ لابد است که نفس بعد از
خراب این بدن ببدن دیگر تعلق بگیرد تا از این بدن
فارغ نشود ببدن دیگر تعلق نمیتواند گرفت و در
بروز چنین نیست بلکه ولی مطلق در همان بدن که هست
در مظاهر متعدده ظاهر میشود مثل ظهور شخصی
که در آئینه خانه که آئینهای متعدده نصب کرده باشند
عطار قدس سره فرماید بیت که بروز است که تناسخ صرف
انچه حق بود با شما گفتیم نظر ببروز کامل است که
بعضی اظهار مهدویت نموده اند و بعضی فرموده اند
مثل شیخ محیی الدین قدس سره که ختم ولایت
خاصه محمدیه نموده و حال اینکه خودش تصریح نموده
که خاتم ولایت محمدیه حضرت صاحب الزمان است و ما کلامش
را ذکر نمودیم و حکیم سنائی قدس سره فرموده اند
بیت بخدا گر بر این چرخ کبود چون منی هست بود و خواهد بود

شارح گلشن راز قدس سره بنحویکه ما بیان کردیم بیان
نموده اند نه باین وضوح و فرموده و الا با وجود
حضرت ختمی محمدی ص و حضرت خاتم الولایة چون
تواند فرمود که مثل نبود و نخواهد بود و همچنین از
سید بن طاوس قدس سره نقل شده با کمال علمش که
اگر توفیق فلان نماز بیابم مهدی خواهم بود توفیق
یافتم و اگر توفیق روزه فلان روز بیابم مهدی خواهم بود
و توفیق یافتم و ممکن نیست که سید با کمال علم عارف
بخاتم الولایة نباشد و حال آنکه خود میگوید که در
سرداب مبارک هر سحر شب صدا می شنید که قائم
آل محمد دعا میکرد دوستان خود را یعنی سید در
علم تمام بود و شک در این نیست که عکس خاتم الولایة
بر او تابیده است از این حیثیت که دست گیری نمیدید
احدی را و یقین تواند رسانید یا نه و شخصی عالم عارف
تمام شیخ حسین نام از اهل قطیف باین ارض اقدس
مشرف شده روزی در بین صحبت نقلی نمود از استاد
خودش که نامش ملا محمد علی بوده و این فقیر با آن
عزیز آشنا بودم و آن عزیز از تلامذه استاد کامل
رئیس الحکماء المتالهین ملا محمد صادق قدس سره

بوده و ملا محمد علی مرحوم بهند تشریف برده بودند
شیخ حسین نقل نمودند که استادم فرمودند
که از هند بمکه معظمه مشرف شدم روزی در حرم
مرد عالمی که در اصفهان با آن آشنا بودم ملاقات نمودم
و سخنانی از عالم دیگر از او میشنوم تعجب نمودم گفتم
ای عزیز تو را در اصفهان در مرحله علم میدانستم این
حالت از کجا شده است و کدام احدی سبب است کرده است اینجا
شده انچه شده است گفتم نقل کن گفت کفش داری هست
از انجا که من کفش میکنم هر وقت که بیرون می آمدم از حرم
بدلم می افتاد که وجهی بدهم زیاده از متعارف و میدادم
مدتی بر این گذشت روزی بمن گفت که پول زیادی
چرا بمن میدهی گفتم بدلم می افتد که بده میدهم گفت
بنشین نشستم گفت خدا را شناختی انچه از علم داشتم
بمعرفت خدا بدایره ریختم گفت بهمین اکتفا نمودی من
متأمل شدم گفتم چه میفرمائی فرمودند من مهدیم
و انچه فرمودند قبول نمودم و عمل کردم ملا محمد علی
از آن عزیز پرسیدند که بیقین رسیدی از دو چشمش
اشک جاری شد و گفت بلی و ملا محمد علی خواست
وداع نماید و برود بجده که کشتی روانه هند میشد بود

آخوند از ملا محمد علی التماس نمودند که چند روزی اینجا بمان
که فلان روز من فوت میشوم بعد از نماز و کفن و
دفن برو ملا محمد علی قبول نمود روزی که وعده نموده بود
از دنیا رحلت نمود و بدانکه خاتم ولایت مطلقه مولانا
امیر المؤمنین است باتفاق کل و خاتم ولایت خاصه
محمدیه حضرت صاحب الزمان ع است چنانکه بیان کرده
العارف الکامل عبد الرزاق قدس سره فی الاصطلاحات
الخاتم هو الذی ختم المقامات باسرها و بلغ نهایه
الکمال و بهذا المعنی یتعدد و یتکثر خاتم النبوة هو
الذی ختم الله به النبوة و لا یکون الا واحدا و کذا
خاتم الولایة و هو الذی یبلغ به صلاح الدنیا و الاخرة
نهایة الکمال و یختل بموته نظام العالم و هو المهدی
الموعود فی اخر الزمان انتهی کلامه قدس سره و از
کلام این مریدین معلوم شد که هر کسی که ختم مقامات
نموده و بنهایت کمال رسیده آنکس را خاتم میگویند
در عرف عرفا اما خاتم مطلق میگویند خاتم مطلق
آنست که خدا او را ختم فرموده است بلا واسطه
و غیر مطلق خدا ختم فرمود بواسطه مطلق و کلام
بعضی اکابر را نقل مینمائیم که خاتم ولایت مطلقه

حضرت امیر المؤمنین است و اکثر عرفا گویند که خاتم
مطلقا صاحب الزمان است غرض ایشان اینست که مظهر
تمام امیر المؤمنین اتم از آن متصور نیست حضرت
صاحب است ع باعتبار نسبت تام بشری و تام قلبی و تام روحی
روحی فداهما عارف صمدانی رئیس المکاشفین شیخ
محیی الدین قدس سره العزیز فی الفص الشیثی
و لیس هذا العلم الا لخاتم الرسل و خاتم الاولیاء و لا یراه
هذا احد من الانبیاء و الرسل الا من مشکوة الرسول
الخاتم و لا یراه احد من الاولیاء الا من مشکوة الولی
الخاتم حتی ان الرسل لا یرونه متی رأوه الا من مشکوة
خاتم الاولیاء فان الرسالة و النبوة ستنقطعان
و الولایة لا تنقطع ابدا فالمرسلون من حیث کونهم
اولیاء لا یرون ما ذکرناه الا من مشکوة خاتم الاولیاء
و ان کان فکیف من دونهم من الاولیاء و ان کان خاتم
الاولیاء تابعا فی الحکم لما جاء به خاتم الرسل و ذلک
لا یقدح فی مقامه و لا یناقض ما ذهبنا الیه فانه
من وجه یکون انزل کما انه من وجه یکون اعلی
و بعد از کلامی که طولی دارد فرمودند فکل
نبی من لدن آدم ع الی آخر نبی ما منهم احد یاخذ

الا من مشکوة خاتم النبیین و ان تاخر وجود طینته
فانه بحقیقته موجود لقوله ع کنت نبیا و آدم بین الماء
و الطین و غیره من الانبیا ما کان نبیا الا حین
بعث و کذلک خاتم الاولیاء کان ولیا و آدم بین
الماء و الطین و غیره من الاولیاء ما کان ولیا الا بعد
تحصیل شرائط الولایة من الاخلاق الالهیة و
الاتصاف بها من کون الله یسمی بالولی الحمید
فخاتم الرسل من حیث ولایته نسبته مع الختم للولایة
نسبة الانبیاء معه فانه الولی الرسول النبی و خاتم
الاولیاء الولی الوارث الآخذ عن الاصل المشاهد
للمراتب و هو حسنة من حسنات خاتم الرسل محمد صلعم
و نظیر این سخن شیخ عطار قدس سره در مظهر
العجایب در شرح حدیث الولایة افضل النبوة فرموده
اند از انجمله این بیت بخاطر است انبیا جانشان
شاه نجف جانان تو اگر هوشی بیا این را بدان و
سایر اکابر این طایفه علیه این مقوله سخن دارند
نهایة شیخ قدس سره بی پرده سخن فرموده اند و
بزرگان دیگر قدری پرده پوشی نموده اند لهذا علما
ظاهر انکار و تکفیر شیخ نموده اند و بعضی از علما که

که بوئی از عرفان بمشام جانش رسیده اما مست از
شربت ولایت نشده اند خواستند که کلام شیخ را
توجیه نمایند تا رد انکار و تکفیر از شیخ بشود
از عهده این امر بر نیامدند و توجیه بمزه کردند
و این فقیر را بخاطر رسید که ببرکت مرشدم امام
حسین ع کلام شیخ را بیان نمائیم بیان عرفانیه و حکمت
ربانیه تا نفعش اتم باشد و معلوم بوده باشد که شیخ در اول
فصوص فرموده اند که رسول الله صلعم در نوم خوش امر
فرمودند بنوشتن این کتاب و اسم فصوص از رسول الله
متلقی شده با وجود این که میتوان سخن این بزرگوار را انکار
و تکفیر او نمود و منصب علما و ظاهر و اهل کلام اکثر نیست
اگر متدین باشند کلمات عرفا را که اهل شهود و کشف اند
ملاحظه نمایند و اگر ملاحظه نمایند انچه بفهم
ایشان نمیرسد انکار نمایند باعتبار آنکه همه بتوحید و نبوت
و ولایت قائلند و لوازم مراتب مذکوره را که عبادات
فروعیه است بعمل می آورند لهایت عرفا را باعتبار عنایات
ازلیه و ریاضات نفسیه و قلبیه بامور غیبیه فائض
میشوند که اهل ظاهر از ان محروم مند ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء بدان ای طالب حق که ارشاد و هدایت

ونبوت و ولایت متعلق باسم علیم است که خلقش میگویند
و هر اسمی را خاصیتی و تاثیریست و مظهری دارد
که خاصیت و تاثیر آن اسم در آن مظهر ظاهر می شود
و افعال واجب تعالی در خارج اجز بواسطه مظاهر بظهور
نمیرسد و از قوة بفعل نمی آید و امتیاز مظاهر بظهور
نمیرسد و از قوة بفعل نمی آید و امتیاز مظاهر از یکدیگر
باعتبار خاصیت و تاثیر اسما و است و خاتم الرسل از
حیثیت حقیقة و روحش که عقل کل است و ام الکتابش
هم میگویند و نفس کل که حقیقت خاتم الاولیا است و لوح
محفوظ و امام مبینش هم میگویند در باطن آن
حقیقه او و سایر مراتب وجود در باطن نفس کل است
و فیض از واجب تعالی بواسطه عقل بنفس کل و از
نفس کل باذنه تعالی بسائر اشیا میرسد
و این حیثیت مذکوره جهة ربوبیتش است و ذات
احدیه رب الارباب است و خاتم الرسل مظهر ذات
احدیه است کما قال خاتم الاولیا فی حقه روحه و نسخة
الاحدیة فی اللاهوت و قال ص انا من الله و الکل منی
و از حیثیة بشریه مربوبیت قل انما انا بشر مثلکم
الآیه از این حیثیت بواسطه ملک از واجب تعالی اخذ میکند

قال الله تعالی علمه شدید القوی و فی بعض الادعیة
اللهم انی اسئلک من جمالک باجمله و کل جمالک جمیل
اللهم انی اسئلک بکمالک کله معلوم است اگر اختلاف
اجمل و جمیل نظر بمظاهر است نظر بذات احدیه از ذات
یک پرتو و یک جلوه است وقتی که عارف متوجه
بحق میشود اجمل را طلب میکند و چون ملاحظه
مینماید همه را ظهور دوست می بیند میگوید
اللهم انی اسئلک بکمالک کله   در میان گر اگر نشسته ام
طمع بر ابروی همه بسته ام   و از این حیثیت خاتم الرسل
از باطن خود که مظهرش خاتم الاولیا است قبول فیض
ولایه باذنه تعالی مینماید و چون خاتم الاولیا
از حیثیة روحش باطن خاتم الرسل است فرموده اند
انا النقطة تحت البا و قال ص ظهرت الموجودات من
باء بسم الله الرحمن الرحیم قال صدر المحققین قدس
سره فی تفسیره المسمی باسرار الآیات اعلم ان الانبیا
وضعوا بامر الله حروف التهجی بازاء مراتب الموجودات
وقد وجد فی کلام امیر المؤمنین ع ما یدل علی ذلک
وانچه از کلام حضرت دلالت میکند ذکر کردیم
و در مقام دیگر فرموده اند الالف ایشا ربها

الی الذات الاحدیه و حضرت رضا ع فرموده اند شش
صفت خدا را الف است او ظهور ولایت مطلقه مخصوص
مظهر ولی مطلق است و بغیر بواسطه این مظهر
خاص فیض میرسد باذنه تعالی و مؤید آنچه بیان
کردیم مذکور است در خطبه مشهوره بافتخاریه
روایت کرده است آن خطبه را اصبغ بن نباته
و خطبه قدری طول دارد و در آنجا بیان ظهور
خودش را در مظاهر ملکوتی که عالم ارواح باشد
و ملک که عالم خلق باشد مینماید از آنجمله فرموده اند
انا منزل الملائکة منازلها انا اخذ العهد علی
الارواح فی الازل بامر قیوم لم یزل و بعد از این
ظهور خودش را در مظاهر لطیفه لطفیه و
قهریه فرموده اند و فرموده اند انا المتکلم بالوحی
انا صاحب النجوم انا مدبرها بامر ربی و علم الله الذی
خصنی به الخ معلوم شد که این مراتب خاصه
مظهر خاص است شیخ عطار قدس سره ظهور
حقیقه علیه را در مظاهر فرموده اند
جمله عالم همه غوغای او است   در همه جا منزل و ماوای
اوست   گاه عیسی گاه موسی گاه طور   گاه کرو

در درختی آن ظهور   گاه آدم گاه نوح گاه [illegible]
گاه بر لوح محمد چون قلم   و خاتم الاولیا از حیثیة
بشریه باعتبار حسن متابعت خاتم الرسل و باعتبار
مناسبة تامه با او قبول فیض نبوت و فیض ولایت
خاصه از خاتم الرسل می نماید و خاصه مظهر
خاتم الرسل شراب عین کافوریه است و خاتم الاولیا
ببرکت حسن متابعت و باعتبار مناسبة تامه بواسطه
آنجناب شربت تام تمام مینمایند و سایر اولیا علی قدر
استعدادهم بواسطه خاتم الاولیا از او شراب
می نوشند ان الابرار یشربون من کاس کان
مزاجها کافورا عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها
تفجیرا و شرب از غیر کافوریه حاصل نمیشود مگر
متابعت تمام در شریعت و اخلاص کامل در نبوت
که در نظر عامل جزائی و ثوابی نبوده باشد بلکه محض
اطاعت امر و اخلاص صرف بوده باشد   در راه دوست
ما و غم او روا شدیم   دنیا و آخرت بیمین و یسار ما
و خاصه مظهر خاتم الاولیا است شراب زنجبیل که
مسمی بسلسبیل است و یسقون فیها کاسا کان مزاجها
زنجبیلا عینا فیها تسمی سلسبیلا و خاتم الرسل

بواسطهٔ باطن خود که مظهرش خاتم الاولیاست از این
شراب سیراب میشوند و اولیا امه مرحومه علی القدر الاستعداد
بواسطهٔ خاتم الولایه از این شراب سیراب میشوند و مسمی منهما سند
و بعضی نصیبی میابند وقتی که باین شراب فایض میشوند
که شریعت را بنحویکه بیان کردیم بعمل بیاورند و سالک
مسالک طریقه بنحویکه معهود قوم است بشوند و از خدا غیر از
خدا تمنا ننمایند ٭ خلاف طریقه بود که اولیا
تمنا کنند از خدا جز خدا این راه راه پرخطر نیست و طی
نمیشود مگر بتوجه خاتم الانبیا و توجه تامه با آنحضرت
و بنا بآن خاصهٔ آنحضرت که بتمام مقام آن حضرت
رسیدند باعتبار مناسبه ذاتیه و بحسن متابعت تامه
آنحضرتست و باعتبار صعوبت این راه مزاج این شراب
زنجبیل است دو خطوه بیش نبود راه سالک اگرچه دارد چندین
مهالک و در ظاهر مرشد کامل باید دستگیری نماید تا راه
بعون الهی طی شود و بحقیقه رسید و قرار بگیرد سالک را
در این وقت عارف میگویند باطن شریعت طریقه است و باطن
طریقه حقیقه و ما بیان کردیم که غیر کافوریه از خاتم الرسل
است و مؤیدش کما فی المجالس عن الباقر ع قال هی عین
فی دار النبی ص یفجر الی دور الانبیا والمؤمنین دار
نبی

نبی که قلب مظهر اوست که این عین کافوریه از آن منبع و جمیع انبیا
و مؤمنان از آن نوشیده اند و مینوشند و جماعتی از
مؤمنان که عرفا باشند در این نشأه مینوشند چنانچه
بعد از این مذکور خواهیم نمود و سایر مؤمنان بعد از موت
در آخرت خواهند نوشید و عین سلسبیل از آن خاتم الاولیاست
فی الخصال عن النبی ص ان الله اعطانی خمساً و اعطی علیاً خمساً
اعطانی الکوثر و اعطاه السلسبیل و بر آنکه خاتم الاولیا از عین
کافوریه آشامیدند و خاتم الرسل از عین زنجبیل که مسمی
بسلسبیل است آشامیدند این از این و این از آن فیض بردند باذنه تعالی
نظر باینکه بیان کردیم در خطبه مشهوره بطتنجیه که در آن
الخطبه خاتم الاولیا بیان ظهور عجایب خودش را فرموده
اند از آنجمله فرموده اند و لقد ستر علمه عن جمیع
النبیین الا صاحب شریعتکم هذا ص فعلمنی علمه و
علمته علمی الخ خاتم الاولیا از خاتم الرسل گرفته است
علم شریعت علم شریعت و اسرار شریعت است باذنه تعالی
و الخ خاتم الرسل از حیثیت بشریه از باطن خود که مظهر
خاتم الاولیاست گرفته است باذنه تعالی ولایت و اسرار ولایت
است هر یک مجمع البحرین شدند و باتفاق اکثر علما ائمه انبیا
افضل از ملائکه اند خصوصاً خاتم الرسل و هرگاه خاتم الرسل

بواسطه ملک از خدای تعالی قبول فیض نماید و در وحی
در شأن الجنا میکند چه مانع است در اینکه بواسطه
باطن خود که خاتم الاولیاست قبول فیض نماید قال
النبی ص انا و علی من نور واحد بعینه همچو یک نور
دو دیده که او را چشم کوته بین دو دیده بنحویکه بیان
کردیم از اول مطلب تا باینجا هر گاه از روی بصیرت کسی
ملاحظه نماید یقین حاصل میشود که کلام شیخ محیی
الدین و سایر کبراء عرفا لب است مولوی قدس سره
آن شناسد بوی می کو می خورد ٭ چون نخورد او می چگونه بوی برد
و جمعی که چشم دل ایشان کور و فهمیه ایشان ناقص
باشد بعد از بیان ما حرفی بزنند اینجماعت قابل
خطاب نخواهد بود شیخ محمود قدس سره فرموده اند
سفید و زرد و سرخ و سبز و کاهی ٭ نباشد پیش
اکمه جز سیاهی ٭ ببین تا کور مادرزاد بدحال کجا
روشن شود از کحل کحال ٭ ورای عقل طوری دارد انسان
که بشناسند بدان اسرار پنهان ٭ و آنچه بر این فقیر کشف
شد بیان می نمایم روزی بحضور قلب قرآن تلاوت
میکردم خدای تعالی الهام نمود تفهیم معنی
در آیه که بیان نمی توانم نمود و بعد از آن در واقعه

میبینم که داخل مسجد کوفه شدم از راه باب الفیل و محراب
مبارک ولی کل ع در برابر من پیدا شده است و جبرئیل
از طرف مشرق بمغرب میرود در مابین سما و ارض مرقد
و محاذی سمت الراس من رسید روی کرد بمن و قال
قبلتک هذا یعنی امیر المؤمنین قبله موسی و عیسی
و یونس و یوسف و ایوب میشمارد اسامی سایر انبیا را و بطرف
مغرب غروب فرمود مراد از قبله در مقابله قلوب است
و محققین عرفا میگویند که ولایت افضل از نبوة است
و حدیثی باین مضمون وارد شده است او حدیث را نقل نکنیم
و میگویند که غرض اینست که نبی بنبوة فائض نمیشود
تا بولایت فائض نشود و ولایت نبی مبدأ نبوتش است
و مقدم و سابق بر نبوت و علت حصول نبوة پس
ولایتش اعلی و اشرف و اجل از نبوتش است وجه دیگر
اینکه مبدأ ولایتش وحدت مطلقه است که روی بحق
است که مقام لا یسعنی ملک مقرب و لا نبی مرسل است
و کمال نبوتش از جهة کثرت و روی بخلق است کما
اشاره الی هذه الجهة بقوله انا اباهی بکم الامم
یوم القیمة و لو بالسقط پس مقصود اینست که ولایت
نبی افضل از نبوة لازم آید که ولی افضل از نبی است

و میگویند که ولی تابع نبی است همیشه و در ظاهر
متابعت تام تمام میکند و در باطن کسب نور ولایت
از قلب نبی میکند مثل کسب نور قمر از نور شمس و عرفاء
ولایت مطلقه هم دانند که خاتمش علی الاطلاق
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است ع چنانکه بیان
کردیم و ولایت خاصه دانند که بحسن متابعت انبیا
حاصل میشود و ختم ولایت خاصه محمدیه را مهدی
موعود نمود چنانکه بیان شد و بسیاری از فقها کلام
این اکابر را درست نفهمیده اند و تمییز مراتب نکرده
اند طعن بر اولیاء کبار زده اند الجاهل معذور

مفتاح بیست و نهم فی تمیز المراتب الخاتم الولایة

بدان ای سالک حقیقی که کلام رئیس المکاشفین شیخ
محی الدین قدس سره که در فصوص فرموده اند و در مفتاح
پیش ازین بیان نمودیم و کلامی که در فصل سیزدهم از
فتوحات در جواب امام محمد بن علی الترمدی قدس سره
فرموده اند که الختم ختمان ختم یختم الله الولایة
المطلقة وختم یختم به الولایة المحمدیة فاما ختم
الولایة علی الاطلاق فهو عیسی علیه السلم فهو الولی النبی
بالنبوة المطلقة فی زمان هذه الامة حیل بینه

وبین

وبین النبوة التشریعیة والرسالة فینزل فی آخر
الزمان وارثا خاتما لا ولی بعده فکان اول هذا
الامر نبی هو آدم وآخره نبی هو عیسی اعنی نبوة
الاختصاص فیکون له حشران حشر معنا وحشر مع
الانبیاء والرسل واما ختم الولایة المحمدیة فهی
لرجل من العرب من اکرمها اصلا وبدا وهو فی
زماننا الیوم موجود عرفت به فی سنة خمسة و
تسعین وخمسمائة الی آخر کلامه رضی الله عنه
جمعی بگمان خود شان اختلافی یافته اند بجهة آنکه کلامی
که در فصوص فرموده اند خاتم الولایة مولانا امیر
المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلم را گرفته اند
و از کلامی که در فتوحات ذکر کرده است مفهوم میشود که
خاتم الولایة حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلم است
و در مواضع متعدده خاتم الولایة حضرت مهدی
را علیه السلم تصریح فرموده و اختلافی در کلمات
اکابر نیست و اطلاع بر رموزات ایشان شاهر کس
نیست بل آنکه خاتم الولایة سه کسند یکی حضرت
عیسی علی نبینا و علیه السلم است از جهت آنکه ختم
ولایة انبیاء و رسل پیش از خود را کرده و یکی حضرت

امیر المؤمنین صلوات الله علیه است که خاتم ولایت مطلقه
است که ختم ولایت انبیا و رسل نموده حتی سید ما
محمد صلی الله علیه و آله که همه انبیا ولایت خود
شان از امیر المؤمنین علیه السلم گرفته اند چنانچه
صریح فصوص است و یکی دیگر حضرت مهدی ع
است که ولایت خاصه محمدیه را ختم فرموده که در
وقت ظهور این خاتم حضرت عیسی علیه السلم نازل میشود
و در آن وقت حضرت عیسی ولی است نه نبی و رسول بسبب
آنکه حاکم است بشریعت سید ما صلی الله علیه و آله
نه بشریعت خودش در آن وقت از جمله اولیا است و خاتم الولایة
اولیا مهدی است علیه السلم و ختم ولایة عیسی علیه السلم
را مهدی خواهد نمود چنانچه شیخ قدس سره در باب
نود و یکم از رساله که در معرفت اقطاب نوشته اند
فرموده اند که اعلم ان من کرامة محمد صلی الله علیه
وآله علی ربه ان جعل من امته رسلا ثم انه
اختص من الرسل من نعرف نسبته من البشر
فکان نصفه بشرا ونصف الآخر روحا مطهره
ملکا لان جبرئیل علیه السلم وهبه لمریم بشرا
سویا رفعه الله الیه ثم ینزله ولیا خاتم الاولیاء

فی آخر الزمان یحکم بشرع محمد صلی الله علیه وآله فی
امته ولیس یختم الا ولایة الرسل والانبیاء
وختم الولایة المحمدیة یختم ولایة الاولیاء
لیتمیز المراتب بین الولایة الولی و ولایة الرسل فاذا
نزل ولیا فان خاتم الاولیاء یکون ختما لولایة
عیسی من حیث ما هو من هذه الامة حاکما بشرع
غیره کما ان محمدا خاتم الانبیاء وان نزل بعده
عیسی کذلک حکم عیسی فی ولایته بتقدمه بالزمان
خاتم الولایة الاولیاء و عیسی منهم صلی الله علیهم
انتهی کلامه اعلی الله مقامه بلی یک فرق دیگر هست
و آن اینست که ولایت مطلقه مولانا امیر المؤمنین
علیه السلم مطلق است از ولایت مطلقه عیسی و از
ولایة مطلقه مهدی علیهما السلم یعنی ولایة
آنجناب از قید اطلاق نیز مطلق است یعنی مطلق
از مطلق است و لهذا کل انبیاء و اولیاء از آن
جناب بولایة فایض میشوند کما هو صریح الفصوص
و اکابر اولیا هم بدین معترف و پوشیده نماناد که
حکم ولایة انبیاء و رسل علیهم السلم ظاهر نشد
مگر در اولیاء این امة مرحومه باین جهت است

که کمّل اولیاء فرموده اند که فلان ولی در قلب
آدم است و فلان ولی در قلب ابراهیم است و فلان
ولی در قلب موسی است و فلان ولی در قلب عیسی است الخ
واشار الی هذا المطلب العارف المحقق الشیخ داود
القیصری قدس سرّه فی مقدمة شرح القصیدة
للعاشق الواله الحقیقی ابن فارض علیه الرضوان
حیث قال وکلّ امر من الکلّیّة والجزئیّة یطلب
ظهورها والانبیاء صلوات الله علیهم اجمعین
لم یظهروا بالولایة بل بالنبوّة علی ما اعطاهم الاسم
الظّاهر ظهر فی هذه الامّة المحمّدیّة جمیع ولایاتهم
علی سبیل الارث منهم والیه الاشارة فی قول
الکمّل فلان علی قلب موسی وفلان علی قلب عیسی
ای هو الظاهر بولایته علی سبیل الارث الخ
ما قال رضی الله عنه ومؤیّد شهود این اکابر
است بعض خطب امیر المؤمنین علیه السّلم حیث
قال الحمد لله الّذی هو فی الاوّلین باطن وفی
الآخرین ظاهر مفتاح سلام در ذکر حدیثی
که در این نشاه اولیا شراب محبّة ووحدة مینوشند
قال خاتم الولایة المطلقة مولانا امیر المؤمنین ؛

صلوات الله علیه انّ لله شرابا لاولیائه اذا
شربوا سکروا واذا سکروا طابوا واذا طابوا
ذابوا واذا ذابوا خلصوا واذا خلصوا طلبوا
واذا طلبوا وجدوا واذا وجدوا وصلوا واذا
وصلوا اتّصلوا واذا اتّصلوا لا فرق بینهم
وبین حبیبهم قال سیّد الساجدین صلوات الله
علیه فی مناجاته المعروفة بمناجاة العارفین :
وفی ریاض القرب والمکاشفة یرتعون ومن
حیاض المحبّة بکاس الملاطفة یکرعون وممکن است
که کوته نظران از این حدیث امر حلول یا اتحاد
بفهمند برای دفع توهّم مثلی میزنیم آهن وقتی
که در آتش گداخته شد ومحو آهنیّت از او شده
آتش است آتش ومتصف شد بصفات آتش ونظر
بذات خود آهن است وبرای تشویق طالبان واظهار
شکر نعمة واما بنعمة ربّك فحدّث مناسب دانستم
قلیلی از آنچه باین مقیم کوی مرشدم حسین بن
علی علیهما السّلم وارد شده است بیان نمایم
ماخاك بازان سر آن کوئیم نقد جان
جنس دل از هر که بود حاکم شد خاك بازان سر کوی تو

بیدا کردند من که باشم که بآن خاطر عاطر گذشتم
لطفها میکنی ای خاك درت تاج سرم در سال
هزار وصد و پنجاه و چهار در مقام عطش بودم
وعطش سالك عبارت از شدّت شوق او بمأمول
حقیقی و در عالم افلاك واملاك هر موجودی که
در آن زیادتی بهائی ونوری وکمالی می بینید
میگوید که این اوست همین در او فی الجملة تغیّری
می بیند نفی میکند تا آنکه بمأمول حقیقی برخورد
سیر حضرت ابراهیم برین نهج بود که فرمودند هذا
ربّی هذا اکبر تا آنکه رسیدند بآنچه رسیدند
واین سیر را سیر صعودی هم میگویند واین
سیر نه بر نهج دلیل است بلکه بر نهج مشاهده باطن است
که در باطن حقیقة اشیا وتعیّن آنها را سالك
الی الله سیر میکند وعطش منزلی از منازل راه
حق است واحوال قسم سابع از اقسام عشرة مقامات
عارفین است وفقیر را در سنه مذکوره توفیق
عروج روحانی شده است اما باسمان چهارم وبر سطح
آسمان چهارم دیوانه وار طالب مطلوبی هستم و
مطلوبرا ببن نمی خوردم ورجوع نمودم ببدن وچندین

این شدّت شوق گذشت تا شب نیمه شعبان المعظم که
شب ولادت با سعادت خاتم الاولیا مهدی ع
ودر خدمت مرشدم حسین ابن علی بودم بعد از
فراغ از زیارت وادعیه آمدم بمنزل خود وحال
خوشی داشتم وشب از نصف قدری تجاوز نمودم
بخاطرم رسید که قدری بخوابم وبرخیزم ونافله شب را
بگذارم وقتی که خوابیدم می بینم که خاتم الاولیا
مهدی ع تشریف آوردند وجام شرابی باین تشنه
محبّت دادند فقیر بعد از آنکه نوشیدم بیدار شدم
ورطوبت شراب بر لب بالای خود احساس میکنم
وبعد از این فتوحات عظیمه باین عاجز ببرکت
آنجناب شده ودلرا آرامی روی نمودند آنچه میخواهم
وبر این حال خوش بودم تا یکشبی در باطن ناله کردم
تا بکی مردم بس است آنچه کار آمده ام آمدنم بهر چه بود
بکجا میروی آخر ننمائی وطنم در خواب خوش در
ماه رمضان می بینم که بر این مرشدم ایستاده ام
ومشغول زیارتم وضریح مبارك نصف تحتانی او
برقرار وثابت است ونصف فوقانی او مرتعش و
ومضطرب است ومرشدم در دلم میگوید که حالا

آنچه تو میخواهی زود است و بعد میفهمانند که مثل این
ضریح هر چند نصفش ثابت است اما نصف آن
مضطرب است تاب نیاوردی و باین سبب فقیری آرام
گرفتم [illegible] خود آمده ام تا که بخود باز روم آنکه
آورده مرا باز برد در وطنم تا سنه هزار و صد و
پنجاه و پنج شد دوشنبه پنجم شهر شوال نزد بالای
سر مبارک خامس آل عبا ع میخواهم مشغول تلاوت
قرآن بشوم مرد صالحی آمد و پیش شمع نشست و
میخواهد دعائی بخواند فقیر ازو پرسیدم که چه دعا
میخواهی بخوانی گفت دعای سهام اللیل از حضرت
مهدی صلوات الله علیه است میخواهم بخوانم بخاطرم
رسید که آن دعا را بخوانم دعا را خواندم و تلاوت
قرآن کردم و آمدم بمنزل خود و خوابیدم و سحر خدای
تعالی بیدارم کرد نافله شب را گذاردم و دو رکعت
نافله صبح را گذاردم و هنوز صبح نشده بود که
زمستان و هوا بسیار سرد است عبا را بسر کشیدم و بعزم
رفتم بخاطرم آمد که فقره اول آن دعا را مشاهده
نمایم و آن فقره اینست اللهم انی اسئلك
بعزتك تعزیزا عزاعزتك مشاهده میفمایم که عزة

بسطه ذاتیه و حبیبه اش انداخت عالم امکان را عزیز
کرد و ممکن قبول عزت نمود و عزت عاریه
بواجب تعالی برگشت منه و الیه ان الله یامرکم ان
تؤدوا الامانات الی اهلها جامی قدس سره
هستی همه را حکیم ذوالمن دارد هر سو خلقی اگر
چه من من دارد جز صاحب کالا نبرد کالا را هر چند
که حمال نکردن دارد و در این مشاهده انوار فیضی
از عالم قدس بر فقیر وارد شد و مرا از من گرفت
و در این حال باز سامعه میشنود صدای نفس
طفلی در گاهواره است و چشم ظاهرم پوشیده است
می بینم که برابر قبله ابر رقیقی ظاهر شده است و
جناب مهدی ع خاتم الاولیا آن ابر را از هم دریده
است و برابر این بنده عاجز نشسته است و بنحوی
روشن شده است که گلهای غالیچه جانماز را می بینم
زانوی مبارک چپش بر زمین است و زانوی مبارک
راستش را برداشته است و دست راست مبارک
را بر زانوی راست مبارک گذاشته است و بر کف
راست مبارکش جامی پر از شراب و شراب بی رنگ است
و جام رنگش رنگ آبی شبیه برنگ آسمان است این

تشنه محبت از دست مبارک ساقی جام را برداشتم
و نوشیدم و جام را بآنجناب رد کردیم آنجناب تشریف
بردند بیت صبح دم لعبت پری پیکر آمد و حلقه ها
گرفت بر در دل در بگشود و نشست مستانه روی خود
داشت در برابر دل و این عاجز از مقام خود بر جسته ام
و این رباعی مولوی قدس سره را خواندم بیت
دیر آمده میروی شتابان : این رفتن تو چه رفتن جان
دیر آمدن و شتاب رفتن : آیین گلست در گلستان
و این بیت را میخواندم بیت کرد از جرعه ام مست و خراب
ساقی امشب طرفه مکری زد بآب جامی بکف نگار
مستی دیدم چو نجم افتاب دستی دیدم و از های هوی
ای مست اهل بیتم بیدار شدند و چراغی روشن نمودند
و شمائل آنجناب مثل شمائل خاتم الرسل ص بنحویکه
در اخبار و آثار است و در آن عالم که صبح طالع شد
بهمان وضو که داشتم نافله صبح را گذاردم دیدم که
در تعقیب نمیتوانستم بخاطرم رسید که آب سردی بر رو
بزنم و تجدید وضوئی نمایم بلکه بخود بیایم چنان
کردم و فریضه صبح را گذاردم و در رکعت اول
فریضه صبح سوره مبارکه هل اتی را خواندم و نیم

جرعه تجلی آن ساقی حق ص در آیه شریفه و سقیهم ربهم
شرابا طهورا تجرع نمودم و بر حال مستی بودم تا هفته
دیگر چون شب قدر عاشوری است که آنجناب تجلی
نماید بر بندگان خودش شب دوشنبه هفته دیگر
خودی ساختم و بخواب رفتم تا آنکه سحر برخیزم و مشغول
شوم بلکه باز از کرم تجلی نماید بیت بگدائی روم بر در
دوست که مراد همه جهان آنجاست در سحر آن شب
وقتی که میخواهم بیدار شوم و دلم بیدار است جناب احدیت
تعالی در دلم مژده وصال مهدی ع دادند و بعد از آن
این آیه شریفه در دلم خواندند و انه لعلم للساعة
بفتح عین علم و فقیر بیدار شده در کمال خوشوقتی
بسبب مژده وصال و دیگر آنکه جناب احدیت شانه
تصحیح نمودند سهوی و کشف هفته پیش را با آیه
مناسبه کذا و دو معنی بخاطرم بود وقتی که بیدار
شدم برای مرجع ضمیر انه یکی آنکه مرجع ضمیر
امیرالمؤمنین است که در آیه پیش مذکور شده است
باعتبار اخباری که از رسول الله ص مرویست و معنی
دویم آنکه مرجع ضمیر عیسی ع است و آنچه جناب
حق تعالی میفرمایند در قلبم ضمیر انه راجع است

بمهدی ع یعنی ظهور عام آنجناب نشاه قیامتست
ونمیدانستیم که این آیه شریفه در کدام سوره است
بعد از آنکه رجوع بقرآن مجید نمودیم این آیه
شریفه در سوره زخرف است بکسر عین علم خاصه
معنی نظر باین قرائه اینست که او دانسته
میشود قرب قیامت رجوع بتفسیر نمودیم علما تفسیر
نقل نموده اند قراء لعلم بفتح عین ای علامة بنحوی که
در قلبم جناب احدیه خوانده اند و بنا بر این قرائت
معنی آیه ظاهرتر است و سلیس تر است و از آنوقت تا بحال
این فقیر لعلم بفتح عین تلاوت مینمایم و معنی
که جناب احدیه در قلبم افاضه نموده اند بعد از
مراجعت بکتب تفاسیر دیدم که مقاتل بن سلیمان
وغیر او از علما تفسیر باین معنی تفسیر نموده اند قال
سلیمان فی قوله تعالی و انه لعلم للساعة هو المهدی
یکون فی آخر الزمان و بعد خروجه یکون الساعة
و آنچه بعد از این شراب فائض شده و خواهد شدن هم
انشاء الله ببرکت آنجناب بتحریر و تقریر نمی آید از آنجمله
بعد از آشامیدن این شراب دو دفعه دیگر عروج اتفاق
افتادم تا باسمان هفتم یک دفعه روحم ارواح انبیاء ع

را ملاقات

را ملاقات نمود مجتمع و لا نفرق بین احد من رسله
را مشاهده نمودم و دفعه دیگر باز باسمان هفتم روحم
عروج نمود و بروح حضرت موسی و عیسی و سایر انبیا
بنی اسرائیل ملاقات نمود مجملا بجهة در وصف آن
شراب که در حیث مذکور جناب خاتم الولایة المطلقة ص
فرمودند بر این بنده ضعیفش وارد و واقع شده است
همین آیه شریفه اکتفا مینمایم حال خود را لو کان
البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد
کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا و در سنه هزار و
صد و پنجاه و نه در اواخر شهر صفر یا اوایل ربیع الاول
درست بخاطرم نیست نماز صبح گذاردم و مشغول تعقیبم
و دعائی از خاتم الرسل ص مرویست که بعد از فریضه
صبح میخوانند و فقیر آن دعا را میخواندم در مراقبه و می
بینم در آنحال که طرف راست من خاتم الاولیاء ص حاضر
شدند و دو نفر از اولاد آنجناب که آنها از این عالم
نیستند بلکه از آنهائی اند که در آنمدینه که خودش
تشریف دارند که این خلق بآنمدینه نمیتوانند
رسید این دو کس از اولاد او بودند اشاره فرمودند
باین دو نفر یکی آمد و بازوی راستم را گرفت و دیگری

و بازوی چپم را گرفت و آنجناب بسمت قبله تشریف
بردند و غائب شدند بلافصل از سمت قبله خاتم
الرسل است طالع شدند و تشریف آوردند نزد بنده
ضعیف خودش و آب دهن مبارکش را بقدر بند انگشت
سبابه از برف سفیدتر بدهن این عاجز بخشیدند و تشریف
بردند و فقیر همان دعا را میخواندم در این احوال
و امید از جناب حق تعالی دارم که باز از جود ذاتی
خودش و ببرکت خاتم الرسل و خاتم الولایة المطلقة ص
از آن شراب باز کرامت فرماید انه جواد کریم شربت
الحب کاسا بعد کاس فما نفد الشراب و ما رویت این
تشنگی بجام قدح کم نمیشود با ساقیان بگوی که فکر
سبو کنند مفتاح سی و یکم در بیان مجملی از
ریاضات حقایق از عرفا بدانکه طرق ریاضات در
کتب قوم مسطور است لیکن عمده ریاضات این طایفه
علیه را بیان مینمائیم و آن چند قسم است یکی آنست
که در طاعت و بندگی غیر حق در نظر ایشان نیست
نه دنیا میخواهند و نه آخرت بیت در راه دوست ما
و غم آن روان شدیم دنیا و آخرت بیمین و یسار
ماند و بر این طایفه دنیا و آخرت حرام است

چنانچه

چنانچه پیغمبر ص فرموده ان الدنیا حرام علی اهل
الآخرة و الآخرة حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان
علی اهل الله ممکن است که کسی بگوید این مرتبه
مرتبه رسول الله است و آل اطهار او چنانچه امیر المؤمنین ع
فرمودند ما عبدتک خوفا من النار و لا طمعا للجنة بل
وجدتک اهلا للعبادة جواب میگوئیم که بجناب نسبت چون اهل
ظاهر مقام اکابر نمیتوانند رسید این سخنان را
میگویند و مردم را بمقام خود میکشانند تو نداری
همت بلند را ضرور نیست که دیگری هم نداشته باشد
بیت نیستی از نازنینان عزیز که توانی ماند مجنون
موی ز محققین از فقها رحمهم الله عبادتی که برای
خوف یا برای طمع کرده شود باطل میدانند بلی
حقست که این تکلیف عام نیست و در
حدیث عبادت عبید و عبادات اجیر و عبادت احرار وارد
شده است و عبادت احرار افضل وارد شده است
و احرار آنند که غیر حق تعالی در نظر ایشان نیست و
زهد حقیقی در عرف عرفا عبارت از ترک غیر حق است
در حدیث است که لیلة المعراج جناب احدیت احوال
زهاد را برای حبیب خود بیان فرمودند از آنجمله

نعبدک

این را فرموده اند قد اعطوا المجهود من انفسهم
لا من خوف نار و لا من شوق الجنة و لکن ینظرون
فی ملکوت السموات و الارض کما ینظرون الی من
فوقها فیعلمون ان الله سبحانه اهل للعبادة قال النبی صلعم
هل یعطی فی امتی مثل هذا قال یا احمد هذه درجة الانبیاء
و الصدیقین من امتك و امة غیرك و اقوام من الشهداء
قال یا رب ای الزهاد اکثر الزهاد امتی ام زهاد بنی
اسرائیل فی زهاد امتك کشعرة سوداء فی بقرة بیضاء
الحدیث و باز در این حدیث در شان صاحب مقام رضا فرموده
اند فاذا احبنی احببته و الی حببته خلقی و افتح
عین قلبه الی جلالی و عظمتی فلا اخفی علیه علم
خاصة خلقی فاناجیه فی ظلم اللیل و نور النهار حتی
ینقطع حدیثه مع المخلوقین و مجالسته معهم
و اسمعه کلامی و کلام ملائکتی و اعرفه سر الذی
سترته عن خلقی الحدیث این حدیث شریف بسیار طویل
است و اسرار بیشمار در او مندرج و در کتاب روضه
وافی مسطور است خلاصه اینکه امام علیه السلام بعضی دعاهای
خود را باین مقام عالی باذنه تعالی میرسانند و ملحق بخود
میکنند اللهم الحقنی بهم بحقه علیك انك جواد
کریم

قال الاذ زهاد بنی اسرائیل

کریم و جوان مردی که خواسته باشد خواستگاری معشوق
ازلی نماید اول نقد و جهازش جانست باید بفرستد
چنانچه بزرگی فرموده فالروح اول نقد تاتی بها
فی وصلنا ان کنت من خطابنا هر که را با عشق
دمسازی بود کمترین چیزیش جانبازی بود و از
جمله ریاضات عمده که عرفا دارند بعمل آورند جمیع
فرائض و سنن و اعمالی که از پیغمبر صلعم و خلفاء او
بما رسیده است با تفکر و تذکر در آنها و اجتناب از نواهی
و مکروهات اینکه گفتیم جمیع را باید بعمل آورد برای
آنست که دانسته باشد که رضای خدای تعالی در
یکی از انها مذکور باشد و ما انزا بعینه نمیدانیم و
همچنین است سخط خدای تعالی در مناهی و مکروهات
و انچه گفتیم مضمون حدیث است اجمالی در جلبندی
سالك از هر نوع متاع باید باشد تا وقتی که سالك
بمقام حق الیقین برسد در انوقت اختصار بر فرایض
و نوافل مرتبه می نماید همچنانکه پیغمبر صلعم در آخر عمر
شریف اختصار در فرائض و نوافل مرتبه می نمود
چنانچه از احادیث کیفیت صوم و صلوة آنجناب
اشعار باینمعنی دارد و در حدیث است از پیغمبر صلی الله علیه و آله

من اقل ما اوتیتم الیقین من اوتی حظه منه
لم یبال بما انتقص من صلوته و صومه انتقاص
صلوة و صوم معلوم است که فریضه نیست و انچه کم
شود باکی نیست نافله خواهد بود ادای فرایض نزدیکی
است و ادای نوافل دوستیست و شیخ مجمعی علیه الرحمه
میفرماید و حکی ان داود ع قال یا رب ما یحل لمن
عرفك ان یقطع رجاه منك فقال له یا داود انما
یکفی الاولیاء الیسیر من العمل مثل کفایة الملح للطعام
و عارف در باب نوافل کمال اهتمام دارد شیخ ابو
سعید ابو الخیر میفرماید کسی کو از نوافل گشت
محبوب بلای نفی کردش خانه جاروب عبد محبوب
میشود بتقرب بنوافل کما فی الحدیث القدسی و لا
یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه الحدیث
و عارف صمدانی شیخ محی الدین رضی الله عنه در
در فتوحات میفرماید که نماز تهجد از نوافل است
وقتی از تهجد واقع میشود که متهجد ادای فرایض
وجه کمال کرده باشد و الا ان تهجد متمم و مکمل
فرایض او خواهد بود پس فی الحقیقه ان از فرایض
واقع شده باشد نه از نوافل و تهجد از نوافل است
فافهم

فافهم و از اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم
روایات وارد شده است که نوافل جبر نقصان فرایض
میکند حتی سجده شکر و تعقیبات برای جبر نقصان
فرائض است عرفا میفرمایند رسیدن بشهود بعد
از ادای فرایض و نوافل و تخلیه و تحلیه منحصر بسه
طریق است یکی مرشد کامل و یکی ذکر تهلیل است
بطریق خاص و یکی مراقبه خلاصه بعد از اعمال
مذکوره ذکر جزء اخیر علة تامه شهود است معلوم
بوده باشد که فرایض را بر وجه کمال ادا نکرده مگر جناب
محمد صلعم و این سخن منافات ندارد با نکه انجناب فرموده اند
ما عبدناك حق عبادتك باعتبار انکه حق عبادت
لایقه مر ذات واجبیه را ممکن باعتبار تنزلش
از رتبه واجبیه نمیتواند بعمل آورد نهایت انچه در
قوه ممکن بود و ممکن است کرد انجناب کرد و احدی از
ممکن را انجز اندازه بیتمه کرد و صاحب شد نکرد و
صاحب نشد مولانا قدس سره میفرمایند گفت حق
لا تقربوا مال الیتیم کی رسد کس با مقام آن کریم
و از جمله مقامات کریمه انجناب مقام محمود است
که آن مقام اذن شفاعتست با نبیا سلام الله علیهم

که جمیع رسل و ملائکه در تحت لوای او هستند و حضرت
کاظم ع میفرمایند که نیست نبی مرسل و ملک
مقرب در آن روز مگر محتاج بمحمد و علی ص و صاحب
شدن این مقام فرع آنست که ادای فریضه کما هو
حقه بعمل آمده باشد و بعد از آن نافله کما هی بعمل
بیاید و هیچ احدی باین کیفیت از عهده این تکلیف نتوانست
بر آید غیر آنحضرت جناب احدیه فرمودند و من اللیل
فتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما
محمودا یعنی تهجد بقرآن نافله است مخصوص برای
تو لام لام اختصاص است و کاف کاف خطابست
یعنی برای دیگران تهجد متمم و مکمل فرایض است
و غیر جناب ختم رسل ص بعد از ادای فرایض و تتمیم
و تکمیلش بنوافل لایق آن میشود که هر کس بقدر
استعداد خود و ببرکت آنجناب فیضی از مقام
محمودی باو برسد و دیگر از ریاضات این طایفه
تلطیف سر است بعلم خصوص علم متعلق بمعرفت
جناب احدیت و مقربین آنحضرت از انبیا و اوصیا و
ملائکه مقربین و از ایشان خصوص علم متعلق بمعرفت
پیغمبرها و اوصیاء او ص و آنچه گفتیم مستغنی از دلیل

است باعتبار آنکه در کتاب و حدیث مشحون است از دلیل
نهایت ما برای تیمن بدو حدیث اکتفا مینمائیم فی
کتاب منهاج العابدین العارف التمام و البحر القمقام
شیخ الغزالی رضی الله عنه لقد روی ان الله
تعالی اوحی الی داود ع قال یا داود تعلم العلم النافع
قال یا الهی و ما العلم النافع ان تعرف جلالی و
عظمتی و کبریائی و کمال قدرتی علی کل شیء
فان هذا الذی یقربک الی و فی الکافی باسناده
عن عبد الاعلی قال سمعت ابا عبد الله ع یقول
ما من نبی جاء قط الا بمعرفة حقنا و تفضیلنا
علی من سوانا اکابر عرفا متفقند در اینکه سالک
بی علم و معرفة بجائی نمیرسد و بسیار میشود که راه را
گم میکند مگر آنکه مرشد آن سالک در علم و عرفان
تمام قال النبی ص و المعرفة راس مالی و العلم سلاحی
الحدیث باز در حدیث است که ما اتخذ الله جاهلا
ولیا قال ص من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر
مما یصلح احادیث باین مضمون بسیار است شیخ سعدی
علیه الرحمه فرموده اند که سالک بی علم و معرفت
مانند مرغ بی پر و بال است حکیم سنائی قدس سره

فرموده اند   نیست از بهر آسمان ازل   نردبان پایه
به ز علم و عمل بلی اگر تلطیف سر بعلم شود بشرط تخلیه
نفس از رذائل و تحلیه اش بفضائل و سالک شود
شکی نیست که بسیار زود بمنزل میرسد حضرت کاظم ع
فرمودند قلیل العمل من العالم مقبول مضاعف
جهتش اینست که عالم باعتبار ممارسه بعلوم دلش
را جلا داده است و قلیل عمل از عالم که قلبش مستعد
مر افاضه نور وجود بر آن میشود و زود بمنزل میرسد
بخلاف جاهل چنانچه در آخر حدیث است که کثیر العمل برای
او فایده نمی بخشد بلکه مردود است و سر عارف که از
شهودش اعتبار دارد و کشف خاص الخاص که کشف
انبیاست که عبارتست از کشف حقایق و معارف
و اسرار بوده باشد برای این عارف بقدر استعداد
حاصل میشود بدان ایها السالک راه حق که اینهمه
تحریص بطلب علم در کتب منزله واقع شده است
و انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم بامر الهی فرموده
اند غرض اینست که هر کسی بقدر حال خودش معشوق
حقیقی را بشناسد ارواح جمال الجمال مطلق را مشاهده
اجمالیه نموده اند و بعد از آن باین عالم نزول

نموده اند و بعد از آن باین عالم نزول نموده اند
و بسبب نزول باین عالم محتجب شده اند از جمال مطلق بلا
تشبیه شخصی مقبولی را دیده است و بیک نگاه دلش را
باخته است   حسن و عشق از یک نگاه گرم یار هم شوند
چون دو هم شهری که در غربت دوچار هم شوند و بعد از آن
معشوق از نظرش غایب شده است و بعضی که خصوصیت
با محبوب دارند جمال حسن او بر خورده اند باین عاشق
بر میخورند و جمال حسن معشوق را میفرمایند یکی تعریف
چشم مستش را میکند یکی دیگر تعریف سرو قدش را
میکند یکی بیان توجهش را بمعشوق میگوید وفا دارد
وفا دارد چند آنکه خواهی جفا دارد ندانم یا
ندارد این عاشق محبتش بمعشوق زیاده میشود
و بخصوصان معشوق علاقه هم میرساند این چنین
است حال ارواح نظر بمعشوق حقیقی و بخصوصان
آنجناب و وقتی که ارواح در طلب علم افتادند هر یک
از مخصوصان آنحضرت جمال حسن آنحضرت را بیان مینمایند
هر قدر که جمال حسنش بیشتر معلوم میشود و معرفتش بیشتر
میشود عرفا رضوان الله علیهم میفرمایند المعرفة بذر
المشاهدة جماعت را این علم در باطن ایشان باعتبار

میم

استعداد احداث محبت و شوق مینمایند بر مرکب شوق سوار میشوند و روانه میشوند قال النبی صلعم والشوق مرکبی قال الله تعالی من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لآتٍ و رجاء لقاء الله شوق لقاء الله است اجل الله جذبه فناست

بیت عشق آتشیست پیر و جوان را خبر کند ❊ مو بخبر شده دگران را خبر کند

ولقاء در این نشاه برای ایشان حاصل میشود در ان نشاه فوق انچه در این نشاه مشاهده نموده اند مشاهده مینمایند و جماعتی که در باطن ایشان اینعلم احداث محبت کرده نه شوق اجله مؤمنین بالغیب اند در ان نشاه هر قدری که در این نشاه علم و معرفت حاصل نموده اند لقا برای ایشان خواهد بود

بیت عاشقی گر زین سر و گر زان سر است ❊ عاقبت ما را بدان شه رهبر است

این جماعتند عالمان بالله و عالمان بامر الله و بعضی از اینجماعت باعتبار علم بالله چشم دل ایشان آگاهی مجملی بجناب احدیه بهم رسانیده است محب شده اند بخدای تعالی ایشان بزبان حال میگویند

بیت آنقدر دانم که با نظاره چشم آشناست ❊ انکه حیران رخ اویم نمیدانم کجاست

و اینجماعت عارف بالله اند اما عارف بعلم و بوحدت موجودات قایل شده

اند نه بشهود بلکه بعلم و بعضی از اینجماعت بسبب علم بالله در باطن ایشان شوقی بهم میرسد سالک الی الله میشوند چنانکه گفتیم و می بینند که هستی خودشان مانع است و انقدر که طایفه اولی اکتفا کرده اند اینجماعت اکتفا نمی نمایند متوسل بجناب مرشد الکل فی الکل ساقی وحدت امیر المؤمنین ع میشوند و شرابی که آنجناب فرموده اند ان الله شرابا بالاولیائه اذا شربوا سکروا تا آخر حدیث که پیش بیان نمودیم این شراب را از آنجناب تمنا مینمایند و میگویند

بیت ساقیا باده شبانه کجاست ❊ می باقی که دور ساغر ماست
جام گیتی نمای پیش آور ❊ که درآن جرعه خدا نماست
بیخبر کن مرا ز هستی خویش ❊ تا خبر آرمت که یار کجاست
بکدائی رویم بر در دوست ❊ که مراد همه جهان انجاست
پیر پیمانه نوش پیمان ده ❊ گفت روزی که بزم می آراست
گفت با دوست هر که بنشیند ❊ باید اول گناه خود در خواست
بعد از انش بگوش جان آید ❊ در جهان هر چه مخفی پیداست
که سراسر جهان هر چه در او ❊ عکس یک پرتو از رخ دوست

این جماعتند عالم بامر الله و عالم بالله هر دو و اسرار تجلیات را مشاهده مینمایند و در الحال مستی با نهوش را اند و می بینند انچه می بینند

حال این جماعت است که شیخ عطار قدس سره در وادی معرفت فرموده اند

صد هزاران مرد گم گردد مدام ❊ تا یکی اسرار بین گردد تمام
کاملی باید در ان جان شکرف ❊ تا کند غواصی این بحر ژرف

و اینجماعت عارف بوحدت شده اند از راه علم و شهود و صاحبان کشف حقیقی اند و جماعتی هستند که عالم بامر الله اند و بس و جماعتی هستند عالم بالله اند و بس اینجماعت بمطلب رسیده اند و بیهوش روح ایشان قوت روح جماعت اول را ندارند و تفصیل احوال هر سه طایفه را صدر المحققین قدس سره در تفسیر سوره مبارکه حدید از فقیه کامل شیخ زین الدین علیه الرحمه نقل کرده است قال قال بعض المحققین العلماء ثلثة عالم بالله غیر عالم بامر الله فهو عبد المعرفة الالهیة علی قلبه فصار مستغرقا بمشاهدة نور الجلال والکبریاء فلا یتفرغ لتعلم علم الاحکام الا ما لا بد منه بامر الله غیر عالم بالله و هو الذی یعرف الحلال والحرام و دقائق الاحکام لکنه لا یعرف اسرار جلال الله و عالم بالله و بامر الله فهو جالس علی الحد المشترک بین عالم المعقولات و عالم المحسوسات فهو تارة مع الله فی الحب له و تارة مع الخلق

بالشفقة والرحمة فاذا رجع من ربه الی الخلق صار معهم کواحد منهم کانه لا یعرف الله و اذا خلا بربه مشتغلا بذکره و خدمته فکانه لا یعرف الخلق فهذا سبیل المرسلین والصدیقین و هو المراد بقوله صلعم سائل العلماء و خالط الحکماء و جالس الکبراء والمراد بقوله سائل العلماء والعلماء بامر الله غیر العالمین بالله فامر بمسائلتهم عند الحاجة الی الاستفتاء و اما الحکماء فهم العالمون بالله الذین لا یعلمون بامر الله فامر بمخالطتهم والکبراء فهم العالمون بهما فامر بمجالستهم لان فی مجالستهم خیر الدنیا والاخرة ثم قال و لکل واحد من الثلثة ثلث علامات فللعالم بامر الله الذکر باللسان دون القلب والخوف من الخلق دون الرب والاستحیاء من الناس فی الظاهر و لا یستحیی من الله فی السر والعالم بالله ذاکر خائف مستحیی اما الذکر فذکر القلب لا اللسان والخوف خوف الرجاء لا خوف المعصیة والحیاء حیاء ما یخطر علی القلب لا حیاء الظاهر و اما العالم بالله و امره فله ستة اشیاء الثلثة المذکورة للعالم بالله فقط مع ثلثة اخری

کونه جالسًا علی الحد المشترك بین العالم الغیب وعالم
الشهادة وکونه معلمًا للمسلمین وکونه بحیث
یحتاج الفریقان الاولان الیه وهو مستغن
عنهما فمثل العالم بالله وبامر الله کمثل الشمس
لاتزید ولاتنقص ومثل العالم بالله فقط کمثل
القمر یکمل تارة وینقطع اخری ومثل العالم بامر الله
کمثل السراج یحرق نفسه ویضیئ انتهی کلامه
اگر کسی بگوید که عرفا میگویند العلم حجاب
منافیست آنچه شما در این باب بیان کردید که
بی علم نمیتوان بجائی رسید بلکه گمراه میشود و
جوابش اینست که عرفا گفته اند در معنی العلم حجاب
آن علمیست که اکثر ناس فرا گرفته اند بتعلیم وتقلید
مولوی قدس سره بیت علم تقلیدی وبال جان ماست
عاریه است ما نشسته کان ماست و یا علمی که بمجرد
کلمات جدلیه کلامیه تحصیل نموده باشند که اهل
کلام نوشته اند عارف ربانی مولانا محسن رحمه الله
از علوم کلامیه میفرماید بیت بر من این فضل هنر
درهای رحمت را ببست دیده هر کز که قفل در
کلید در شود هر دو قسم را اهل بیت رسالت ع

وذم نموده اند در کمال منع وذم نه علم حقیقی که
عبارت از کشف ومشاهده امر اسرار حقایق الهیه
معلومه ببصیرت است بر این عاجز ظاهر شد که در این
مراحل افتاد ذم آنست که انچه عرفا فرموده اند این
واقع است وعلمی که متعلق بعمل است اهم حجابست که
عالم با نعلم که عمل با نعلم نکند وعلم متعلق باخلاق
که عمل نکند اما قسم اول در اصول کافی بابی وضع
شده است در مذمتش وما اکتفا بنقل یک حدیث
مینمائیم با بیانی که عارف ربانی مولانا محسن قدس
سره برای آنحدیث نموده اند علی ابن هاشم بن
البرید عن ابیه قال جاء رجل الی علی بن الحسین ع
فساله عن مسائل فاجاب ثم عاد لیسأل عن
مثلها فقال علی ابن الحسین ع مکتوب فی الانجیل
لاتطلبوا علم ما لاتعلمون ولما تعملوا بما علمتم
فان العلم اذا لم یعمل به لم یزدد صاحبه الا کفرا
ولم یزدد من الله الا بعدا قال مولانا محسن رحمه الله
وانما لم یزدد صاحبه الا کفرا وبعدا لان العلم
المتعلق بالعمل حجاب عن الحق واشتغال بما سواه
وصد عن الرجوع الی جانب القدس ونسیان للاخرة

واما الضرورة دعت الیه فلما لم یستعمل فی الضرورة
واهتم به لا بقصد العمل بقی وباله علیه اذ
یتشعب منه اثار ردیة وینبعث منه عادات
ممرضة للنفس ممیتة للقلب وتصیر حجة علیه واما
قسم اخلاق باز در اصول کافیست عن معلی ابن
خنیس عن ابی عبد الله ع قال قلت له ما حق المسلم
علی المسلم قال له سبع حقوق واجبات ما منهن
حق الا هو علیه واجب ان ضیع منها شیئا خرج من
ولایة الله وطاعته ولم یکن لله فیه من نصیب
قلت له جعلت فداك وما هی قال یا معلی انی علیك
شفیق اخاف ان تضیع ولا تحفظ وتعلم ولا تعمل
الحدیث خلاصه کلام اینست که علم متعلق بعمل وخود
عمل مقصود بالذات نیست بلکه هر دو مقصود بالعرض اند
بلکه مقصود بالذات حالیست که از آن علم بعمل بیاید
وان لوازم آنحال مشاهده ومکاشفه وعرفانست وکسب را
فی الجمله مدخلیتی هست در تحصیل علم وعمل وحصول
حال موهبتی است تا یار کرا خواهد میلش بکه باشد
وکسب را در حصول حال دخلی نیست واگر نه میبایست
که هر که این علم وعمل را بعمل بیارد عارف ربانی بشود

قال ع العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء این نور
نور علم عرفانی وکشفی است که در قلب وارد شده
اسرار الهیه که در قلب مستودع است مشاهده می
شود برای شما بیان کردیم که در رویت ظاهره بعد از
صحت شرایط رویت موقوفست بنور یا نور شمس
یا نور کواکب یا نور سراج همچنین است در رویت باطن
که بعد از صحت شرایط بانکشاف نور ربانی وقال ع
من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم ان علم است
که خدا تعالی در قلب آدم ع ودیعه گذاشته است
هر که از اولاد آدم ع است از آن بهره خواهد
داشت معلوم است که کسب اینکس از ارث محسوب
نمیشود بعضی ثلث میبرند بعضی تمام بعضی
ربع وبعضی نصف وآن که بهره از این ندارد
فرزند آدم نخواهد بود نهایت اگر کسی بجوید که
ائمه دین ع فرموده اند درباب علم وعمل بعمل بیاورد
نفع عظیمی خواهد بخشید بیت اندر این ره می
تراش ومیخراش تا دم آخر دمی غافل مباش
تا دم آخر دمی آخر بود که عنایت با تو صاحب سر بود
لنك لوك خفته شکل بی ادب سوی او میغیج
اورا میطلب علم بمنزله سراج است وعمل بمنزله

مشی تا برسد سالک بمقام قلب و جواهر نفیسه اسرار
و معارف که در قلب انسان خدای تعالی ودیعه
گذاشته مشاهده نماید و از مشاهده آن اسرار
و معارف شمس وجود مطلق در افق سینه طالع خواهد شد
در سینه روشن آمد آفتاب فهم کن والله اعلم
بالصواب و سراج را تحصیل کردی همیشه پای چراغ نشسته
و اصلاح چراغ می‌نمائی کی مشاهده اسرار قلبیه
خواهی نمود علمت نشد نتیره دلی بهر صواب
داری چراغ در کف و کوری چه فایده و اینست معنی
العلم حجاب والعلم حجاب نورانی **مفتاح سی و دویم**
در بیان تحقیق عشق و انواع و فواید آن
بدانکه انچه تلطیف سر میکند عشق عفیف است باتفاق
محققین از اهل حکمت و عرفان انچه در کتابهای
خودشان نوشته اند و در کتاب الهی با احسن
القصص تعبیر شده است عشق یعقوب ع بیوسف و عشق زلیخا
و زنان مصر بیوسف بیت اینهال آفرینش بی ثمر بود محبت را
بدلها باز دادند تحقیق انواع عشق را بر وجه
احسن و اجمل بیان مینمائیم بدان ای سالک عاشق
که عشق بر پنج نوع است نوعی الهیست و این منتهای

مقامات است
و آن از مشاهده جلالی و جمالی بر خیزد و خاص اهل مشاهده
و اهل توحید و حقیقت را باشد قد روی عن
النبی ص انه قال یقول الله تعالی اذا علمت ان
الغالب علی قلب عبدی الاشتغال بی جعلت شهوة
عبدی فی مسئلتی و مناجاتی فاذا کان عبدی کذلک
فاراد عبدی ان یسهو عنی حلت بینه و بین السهو
عنی اولئک اولیائی حقا اولئک الابدال اولئک
الذین اذا اردت اهل الارض بعقوبة ذدتها عنهم
من اجلهم و روی ان داود ع کان یسمی عشیق
الله و قال قریش ان محمدا قد عشق ربه و نوعی
عقلیست و آن از عالم مکاشفات ملکوت باشد و این
اهل معرفت را باشد قال النبی ص ما من قلب الا وله
عینان فاذا اراد الله بعبد خیرا فتح عینیه اللتین
هما للقلب لیشاهد بهما الملکوت و نوعی طبیعیست
و آن عامه خلق را باشد از حیوان و انسان و از جمله
طبیعی محبت فیما بین والدین و اولاد است و انچه از
افراد طبیعی که از لطافت عناصر اربعه است و مهیج
آن میلان نفس ناطقه با میلان نفس اماره است
و اگر غلبه عقلیات و روحانیات باشد محمود است

و الا مذموم است و نوعی بهیمیست و آن اراذل ناس را
باشد و شیوه اهل خمر و اهل فسوق است و آن از تاثیر
هوا و میلان نفس اماره است تا بحدی برسد که
بعد از وصال مثل حیوان شهوتی براید این نوع
در حکمت و ملت مذموم است مگر قسمی که موافق
احکام و اوامر الهی باشد مثل نکاح زنان و ملک
یمین کنیزان و نوع طبیعی که میلان نفس ناطقه با نفس
اماره است در محفل عشاق مذموم است زیرا که در
مرتبه رذال پیوند میشود جای این دو طایفه
در هاویه دوزخ است اینجا غم محبت انجا سرای عصیان
است پس دو گیتی بر ما حرام کردند از خیل کام جویان قدسی
کناره بهتر کین قوم عاشقان ای ننگ نام کردند
و نوعی روحانی که برای آن خواص ناس است چون بغایت
لطافت رسند جواهر صورت و معانی این شاهد صفا از
روح مقدس و تهذیب آن جهان عقل یافته دیده
ظاهر ایشان هم رنگ دیده دل شده هر چه
از مستحسنات بینند خواه انسان و خواه غیر انسان
مثل سبزه و گل و آب و غیر آن در عشق آن تعمق
مینمایند تا بغایت استغراق برسند وقتی که باتش

مشاهده دین و جمال طبع ایشان محترق شده باشد
این عشق بعشق اهل معرفت بپیوندد یا بجون
این عشق نردبان پایه عالم ملکوت باشد لاجرم
مستحسن باشد نزد اهل عشق المجاز قنطرة
الحقیقه والفتی که از آفت طبیعت بیرون است
و محض محبت با میان آدمیان معهود است که آنرا عشق
انسانی گویند معروف نزد علماء معرفت آن
جز فعل الهی نباشد و اختیاری نیست قال الله
لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم
و لکن الله الف بینهم و چون خواهند کسی را بجهان
غیب راه نمایند در بدایع فطرة و صنایع قدرتش
افکنند و اجل الصنایع و ابدع البدایع وجه انسان
ملیح است آن خیال است که دام اولیاست **بیت**
عکس مه رویان بستان خداست تا حقا تو صنع الهی را
بچشم جان بر بینند و خوش دل و خوش وقت ولیکن از
حق بجمال فعلش چو هوشند که بر بام خانه غیب جز
بر نردبان پایه افعال بر نتوان آمد ملائی زاهدی
بسالک سوخته اعتراض کرد که شما چرا اینقدر
نگاه بر وجه حسن میکنید سالک جواب گفتند که

که جرا
ما صنع خدا را می بینیم ملاً کفت شتر را نکاه نمی کنید که خدای تعالی فرموده است و الی الابل کیف خلقت سالک فرمود که از تو سبب حقش اینست که جواب متینی کفتند باعتبار آنکه جناب احدیت بر هیچ فعلی از افعال خود تن نازنکرد مکر بخلق انسان که فرمود ثم انشاناه خلقا اخر فتبارک الله احسن الخالقین خلاصه کلام سوخته اینست که انسان انسان می بیند حدیثست که پیغمبر صلعم فرمودند من عشق و عف و کتم و مات مات شهیدا این عشق از نوع عشق انسانیست که از اعشق کل کویند

بیت اکر نه عشق بودی در لنبودی بعالم نقش آب
کل نبودی حدیث کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف این عشق کل است که سرها ان و جب بممکن نموده همه طالب کمالند لولا العشق ما تکون متکون پیمبر عشق دین عشق خدا عشق زتحت العرش تا فوق السما عشق عشقست که مایه حیات نسبت اکبر وجود کائنات است و عشق انسانی ناشی از هیجان وصف خاص الهیت تا انشاء متقاربه متشاکله متکثره نما روی در وحدت

اصلی کند و ظاهر است که این حالت منزه است از شهوة پس تکلیف تعفف در اینجا از برای آنست که چون مرکب این راه جز طبیعت جامعه انسانیه نیست لازم شد عنان عفت نکاه دارند تا مرکب بمقتضیات خاصه خود از راه نکردد و بار بمنزل رسانند و با تش عفت جرک طبیعت را بسوزانند قال النبی صلعم من احرق بالنار فهو شهید این نار عشق است و در کتمان هم نوع کدازی برای طبیعت میشود و وجه دیکر برای کتمان آنست که این عشق مخصوص خواص است او در اکثر ناس عشق بهیمی و یا طبیعی که منجر میشود بر بهیمی هست و چون از خواص سخن عشق بشنوند جری در کار خود میشوند و در ظاهر عشق عفیف میکویند و در باطن کار خود میسازند و پرده برداشته میشود قال ذوالنون رحمة الله علیه من استانس بالله استانس بکل شیء ملیح و وجه صبیح و حکما کفته اند که عشق عفیف تالف ارواح است و تجانس اشباح بعضی عرفا هستند که از طریق زهد بعرفان میرسند ولیکن ایشان بهره از مقام دلال و انبساط نیست

خوشا بحال تو زاهد فراغتی داری نه داغ
عشق نه درد محبتی داری و کسی که طریق عشق عفیف را طی نکرده باشد بسیاری از رموز کتاب و سنة و ادعیه محروم است و از سر انبساطی بهره خلاصه تحقیق اینست که انجه از اخبار و اقوال داله بر مدح عشق نظر بعشق عفیف است که از اعشق انسانی کویند و انجه از اخبار و اقوال داله بر ذم عشق نظر بعشق بهیمی و عشق طبیعی منجر ببهیمی است که برای ارذال ناس میباشد سئل امیر المؤمنین عن العشق و ما یقول الناس عشق فلان و عشق فلانه و قال علیه السلام تلک قلوب خلت عن ذکر الله تعالی فاذاقها الله محبة الاغیار و این حدیث العلم عند الله و عند ولیه نظر بعشق طبیعی است که از لطافه عنان اربعه است که مهیج از میلان نفس ناطقه است با میلان نفس اماره و الا عشق بهیمی و عشق طبیعی که منجر ببهیمی بشود نزدیک بحد کفر است و این دو قسم را غیکویند دلهائیست که خالی از یاد الهی شده است پس خدای تعالی مبتلا کرداند انها را بمحبة اغیار و توهم نرود که این حدیث شامل عشق

عفیف است باعتبار آنکه در عشق عفیف دل خالی از یاد الهی نیست چنانچه بیان کردیم که چشم ظاهر عاشق عفیف همرنک چشم دل است و از جزء بهر چون بجمال فعلی ملاحظه مینماید بت پرستان از توی مطلوب جان هستند در زیر بت محبوب جانی این سوخته که از حسن معشوق حقیقی را جسته مشاهده مینماید بنام آنکه معشوق جهان است آ جوان حسن بیپایان و نهانست و بعد از آن ملاحظه مینماید که فعل وجود بین العدمین است دایم در تغیر و تبدل است و حکم عدل دارد شوق زیاده میشود در ملاحظه نمودن معشوق ازلی و حسن حقیقی غیر متغیر بواسطه فعل چون تو نمودی جمال عشق بتان شد هوس
رو که از این دلبران کار تو داری و بس و از این باده خاک آلود میکذرد و خود را باده صاف میرسانند بسبب متابعت در طاعت و بندکی عاشق حقیقی

کلوخ هر کسی بین کلوخی سینه چاک کان از حسن
کشته جرعه ناک باده خاک آلوده تان مجنون کند
صاف آن باشد ندانم جون کند خلاصه عاشق عفیف دلش از ذکر الهی خالی نیست ببیانی که کردیم بزرکان

فرموده‌اند هر که او عاشق‌تر و عارف‌تر هر که او عارف‌تر
پرهیزکارتر و مؤمن‌تر انچه گفتیم برای شما نقل
حدیثی می‌نمائیم که در آن حیثیت اشاره لطیفی است
که عشق تلطیف سر میکند اما اشاره را کسی
میرسد که از غم درد عشق خون خورده باشد
تا نخوری چاشنی دردندانی انکس داند حال دل مسکینم
کو را هم از این نمد کلاهی باشد و الحدیث اینست در
علل از حضرت صادق ع مرویست که اذن خواست زلیخا
که بر حضرت یوسف داخل شود متعلقان یوسف گفتند
بزلیخا که ما ناخوش داریم ترا نزد یوسف بریم برای انچه
از تو باو رسیده است زلیخا گفت نمیترسم از کسی که او از
خدا میترسد پس چون داخل شد یوسف ع فرمودند
یا زلیخا چیست مرا می‌بینم ترا بتحقیق که تغییر یافت
رنگ تو زلیخا گفت الحمد لله الذی جعل الملوك
بمعصیتهم عبیدا و جعل العبید بطاعتهم ملوکا
یوسف فرمودند بزلیخا چه داعی شد ترا بانچه
از تو واقع شده است احسن وجهك یا یوسف پس یوسف
گفت چون است اگر میدیدی نبی را که محمدش
میگویند میباشد در آخر الزمان احسن است از من

بحسب وجه و حسن است از من بحسب خلق و سخی‌تر است از من
بحسب بخشندگی زلیخا گفت راست گفتی یوسف
گفت چه دانستی که من راست گفتم گفت زلیخا برای
انکه بدرستی که وقتی یاد کردی اثر او واقع شد
حب آن در دل من پس وحی کرد خدای عز و جل
بیوسف بدرستی که زلیخا راست گفته است که من
دوست داشتم زلیخا را برای دوست داشتن او محمد
را ص پس امر کرد یوسف را خدای تبارك و تعالی
اینکه زلیخا را بعقد خود در آورد معلوم است
از ظاهر قرآن که عشق زلیخا بیوسف ع در اول عشق
عفیف نبود اما ببرکت ابا و امتناع یوسف ع زلیخا
توفیق جزئی یافته و قلبش در آتش عشق یوسف
گداخته شده است ما بیت ما شیشه شکسته
دلان را گداختیم از بهر دیدن رخش آئینه ساختیم
که بمحض شنیدن نام محمد ص دلش ادراك حسن محمدی
را کرده است و اگر یوسف بجویکه بزلیخا ذکر
محمد را کرده است و بعلما و زهاد آن عصر ذکر آنجناب
میکرد آنجماعت اگر قبول میکردند قبول قولی
میکردند که چون یوسف ع نبی است صادق است

کجا و چه اقبالی برای آنجماعت بوده است شنیده
کی بود مانند دیده این یك فایده لطیفه سر است
از عشق عفیف معلوم طالبان حق و اهل ذوق بوده
باشد که محبت یعقوب بیوسف ع طبیعی بود و محبت
طبیعی باین حد که در قرآن مجید مذکور و در اخبار
و آثار مسطور است لایق شان اکابر سیما انبیاء
علیهم السلام نیست و اگر محبت یعقوب بیوسف ع باعتبار
آن بود که یوسف ع نبی بود معلوم است که نبوت در
اولاد یوسف قطع شد نبوة جمیع انبیاء بنی اسرائیل
که یعقوب نسبت بشر نمود و در حدیث است که یعقوب ع
از ملك الموت سؤال نمود که قبض روح یوسف نمودی
گفت نه باین سبب دانست که یوسف زنده است
و آن خواب که یوسف دید برای غیر نبی هم معلوم می
شود که می باید زنده بماند تا تاویل او بعمل بیاید و
انچه از اخبار و آثار معلوم میشود محبت پیغمبر ما ص
نسبت بسید الشهداء ع بیشتر از محبت بامیر المؤمنین ع
و سیدة النساء و حسن مجتبی ع بوده است بلکه عشق
نسبت بسید الشهدا داشته است و همچنین جناب
امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی صلوات الله

علیهم اجمعین عشق داشتند بسید الشهدا پس
عشق یعقوب بیوسف ع و عشق پیغمبر صلی الله علیه
و آله و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن علیهم السلام
بناش بر سر تبیین آن اینست که حسن عبارت
از تعادل و تناسب اجزا و اعضا است و ملاحت عبارت
از لمعه نور وحدت حقیقی است که از مرتبه اطلاق
و بیرنگی تنزل نموده و در بعضی از مظاهر جلوه
نموده و در بعضی حسن هست و ملاحت نیست و در بعضی
ملاحت هست و حسن نیست و با بند کی که ملاحت را
هست حسن را توان داری که یوسف آن ندارد
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند یوسف
احسن منی و انا املح منه و در بعضی از مظاهر
باعتبار خصوصیت آن مظهر جلوه تام تمام از لمعه
نور وحدت را هست که بان تمامی ظهور در مظهر
دیگر نیست و این سبب امتیاز مظاهر است از دیگر
هر چند در اتصاف بصفات کمال متساوی باشند
هر کمالی که نبی راست آل او راهست الا نبوة مطلقه
نهایت انچه غرض ماست اینست که ظهور تمام لمعه نور
وحدت باعتبار خصوصیت مظهر است باین سبب سید

شهدا معشوق پیغمبر ص و امیر المؤمنین و فاطمه
و حسن ص بوده است و یوسف معشوق یعقوب بوده است
قال النبی ص انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن
از حضرت پرسیدند آنکیست فرمودند رجل یقال
له اویس پیغمبر ص استنشاق میکردند حسین را
بوی رحمن از او میبافتند فی الحقیقه آن بزرگواران
ملاحظه جمال مطلق مینمودند که ملاحظه
ذات احدیت محالیست مگر در واحدیه و ظهور
احدیت در اسما و صفات بخصوص مظهری که متصف
بجمیع کمالات بوده باشد با ظهور تمام ملاحت و آن حسن فی
الحدیث قال النبی ص ایاکم والنظر الی الامارد
فان لهم لونا کلون الله تعالی و شیخ محمود قدس
سره فرموده اند بیت ملاحت از جهان بی مثالی درآمد
همچو رند لاابالی بشهرستان نیکویی علم زد
همه ترتیب عالم را بهم زد ولی شاه درویش بیمبر
همه در تحت حکم او مسخر درون حسن روی نیکوان
چیست نه آن حسن است تنها گویی آن چیست جز
از حق می نماید دلربایی که شرکت نیست در کار خدایی

مفتاح سی و سیم در بیان محاسبه با نفس

بدانکه از جمله ریاضات این طایفه علیه محاسبه
با نفس است محاسبه با نفس را در جمیع منازل
دارند و بعضی از منازل که هست که از آن منزل
چون عبور نمودند رجوع بآن منزل نمی نمایند اما محاسبه
نه چنانست در فرق بعد از جمع و صحو بعد از سکر محاسبه
را دارند و با تفقیر برکت ائمه دین صلوات الله
علیهم فواید عظیمه از جهة محاسبه رسیده است و میرسد
انشاء الله تعالی و آنچه عمل این فقیر است در این
باب مجلس را بیان می نمائیم اول بیان دلیل را مینمائیم
هم از کتاب الله و هم از احادیث اما دلیل محاسبه
از کتاب الله قال الله تعالی ولتنظر نفس ما قدمت
لغد و اما دلیل از احادیث در کافی بابی برای
محاسبه وضع شده است و در مصباح الشریعه
هم بابی عقد شده است و ما بیک حدیث اکتفا مینمائیم
عن ابی الحسن الماضی قال لیس منا من لم یحاسب
نفسه کل یوم فان عمل حسنة استزاد الله تعالی
و ان عمل سیئة استغفر الله منها و تاب الیه
نفس طومار دخل و خرج باشد زندگانی را بغفلت
مگذران گر خود حساب عمر فانی را و آنچه عمل این فقیر است

از برای حدیث مرشدی و مرشد الکل فی الکل علی
التحقیق امیر المؤمنین است ع و این حدیث در تفسیر
مولانا حسن ابن علی العسکری صاحب التنزیل
والتاویل است صلوات الله علیهما و حدیث قدسی
طولانیست و جناب حضرت امیر المؤمنین حال
کیس را میفرماید مجلس اینست که کیس چون روز را
بشب میرساند خطاب بنفس خود نماید و بگوید یا
نفس هذا یوم مضی علیک لا یعود الیک ابدا
والله تعالی یسئلک عنه بما افنیته وما الذی
عملت فیه اذکرت الله و حمدته اقضیت حق اخ مؤمن
انفست عنه کربته احفظته بظهر الغیب فی اهله
احفظته بعد الموت فی مخلفیه اکففت عن غیبة
المؤمن بفضل جاهک اعنت مسلما ما الذی ضعت فیه
بعد از آن حضرت میفرماید که ملاحظه کند در
آن روز که چه کرده است اگر طاعتی و خیری از او صادر شده است
حمد و شکر خدا را بجا بیاورد و اگر معصیتی و
شری از او صادر شده باشد توبه و انابه نماید و
صلوة بر محمد و آل محمد بفرستد که صلوة محو ذنوب
مینماید و بعد از آن ولایت را بر نفس خود عرض نماید

تبری از اعداء ایشان نماید و بعد از آنکه از این
محاسبه فارغ شود جناب احدیت میفرماید
که این بنده در قیامت با تو محاسبه نمی نمایم
باعتبار آنکه تو در دنیا محاسبه خود نمودی

مفتاح سی و چهارم در بیان سیر سالک و
بیان منامات و واقعات و مراقبه

بدانکه عرفا می گویند
که غایت وجود انسان سیر و سلوک است بسوی خدای تعالی
و مراتب سیر سالک چهار است اول سیر من الخلق
الی الحق بنفی ماسوی از خود بلکه بنفی خود نیز از خود
و مشاهده ذات احدیت بی ملاحظه تعینات و شئونات
و اعتبارات دویم سیر فی الله بمشاهده ذات احدیت
باعتبار تعینی از تعینات صفات و تطور از تعین
صفتی بتعین صفتی دیگر الی آخر التعینات الصفاتیه
سیم سیر مع الله بمشاهده هویه مطلقه با تعینی
از تعینات خلقیه کونیه حتی لا یبقی تعین
امکان و ماهیه اعتباریه الا و قد شاهد فیه
الهویة المطلقة حقیقة متاصلة والماهیة الا
مکانیة اعتباریة محضة چهارم سیر من الحق
الی الخلق و آن بازگشتن است بعالم وجود امکانی بعد از

تحقق بحقیقه وجوبیه بجمل اوامر ونواهی الهیه و
وقوانین وسنن ناسوتیه بجهت هدایت تشنگان
بادیه امکانی بر چشمه حیات جاودانی که غایة اصلی
وغرض حقیقی از بعث انبیا ورسل غیر از این نیست وپیغمبر
وخلفاء او از جانب حق جمیع طرق ظاهره وباطنه را
طی نموده اند چنانچه جناب امیر المؤمنین فرموده اند
ما رایت شیئا الا وقد رایت الله قبله وفرمودند
ما رایت شیئا الا وقد رایت الله فیه وفرموده
اند ما رایت شیئا الا وقد رایت الله بعده این راه
یعنی بعده راه ظاهر است که استدلال بوده باشد
وفرموده اند ما رایت الا هو وحضرت سید الشهدا
فرموده اند الهی علمت باختلاف الاثار وتنقلات
الاطوار ان مرادک منی ان تتعرف الی فی کل
شیء حتی لا اجهلک فی شیء وباید سالک بداند
که هر چه در اطوار نفس بر او ظاهر شود چنانچه
مجملش را بیان مینمائیم از عالم مثال خواهد بود
خواه الوان وخواه حیوان وخواه اشیا وخواه نار
وخواه شهب وکواکب وخواه انوار وجواهر وخواه
غیر اینها که مذکور نمی شود وچون سخن باینجا

انجامید تحقیق مینمائیم بعون الله برای سالک
تا آنچه می بیند صدق از کذب جدا شود بدان
ای سالک سایر که عالم مثال علی الحقیقه غیر
متناهی وهر چه در این عالم است مثال او در
عالم مثال هست که عالم برزخش هم میگویند
وهر چه در عالم نفوس وعقول است باز مثال
او در عالم مثال او در عالم مثال هست وحکما
اشراق وعرفا کلهم قائلند بوجود این عالم وبنای
این اکابر بر شهود ورؤیت است که از جلباب بدن فارغ
شده اند وسیر این عالم را بقدر استعداد خود شان
نموده اند واحادیث از اهل بیت عصمت صلوة الله
علیهم نیز وارد شده است بر وجود این عالم واز الجمله
بلفظ جابلقا وجابلسا در حدیث وارد شده است واکابر
حکماهم بلفظ نشان اینعالم را داده
اند ورسیدن باین عالم را نزد محققان تفصیلی است
وبعضی از آن آنست که قوای دماغیه در
ادراک آن شرط است واز اخیال متصل میخوانند
ومنامات وواقعات وعجایب آن در این عالم است و
ادراک لوامع نیز مشروط است بقوای دماغی

قال الشیخ الکامل عبد الرزاق الکاشی رحمه الله
فی الاصطلاحات اللوامع انوار ساطعة تلمع
لاهل البدایات من ارباب النفوس الضعیفة
الطاهرة فتنعکس من الخیال الی الحس المشترک
فتصیر مشاهدة بالحواس الظاهرة فیتراءی لهم انوار
کانوار الشهب والقمر والشمس فیضیئ ما حولهم وهی
اما من غلبة انوار القهر والوعید علی النفس
فتضرب الی الحمرة واما من غلبة انوار اللطف
والوعد فتضرب الی الخضرة والا وبعضی را
قوای دماغی در ادراک آن شرط نیست وآنرا
خیال منفصل میخوانند وتجسد ارواح وتروح
اجساد وتشخص اخلاق واعمال وظهور معانی
بصور مناسب ومشاهده ذوات مجرده در صور
اشباح جسمانی هم در این عالم است وپیغمبر جبرئیل را
بصورت دحیه کلبی در این عالم دیدی وارواح
گذشتگان از انبیا واولیا که مشایخ در صور
اشباح مشاهده میکنند در این عالم است وصورتی
که در آینها وچیزهای صافی مینماید همه از صور
این عالم است وهر موجودی را کائنا ما کان صورتی

در این عالم مناسب این عالم هست وحکم او شامل است
جمیع مراتب من الافلاک وغیرها والنفوس الکاملة
ایضا یتشکلون فی هذا العالم باشکال غیر اشکالهم
المحسوسة وهی فی الدار الدنیا ویظهرون بها علی
من یریدون والظهور علیه لقوة انسلاخهم
من ابدانهم وبعد انتقالهم الی الآخرة ایضا
لازدیاد تلک القوة بارتفاع المانع البدنی
خیال مقید مثال وانموذج عالم مثال مطلق است
واین هر احدی را حاصل است بر هر کس بملاحظه
این مقید راه بمطلق تواند برد واز ادراک کیفیات
فرع اطلاع بر اصل حاصل تواند نمود واهل خلوت
وگاه گاه در اثنای ذکر واستغراق در ان حالت
اتفاق افتد که از محسوسات غایب شوند وبعضی از
حقایق امور غیبی ایشان کشف شود چنانکه در نائم
در حالت نوم وعرفا آنرا واقعه خوانند ومراقبه
هم می نامند وخواب ومراقبه را مراتب می باشد بعضی از خواب
نزدیک بکشف است وبعضی از مراقبه نزدیک بنوم
یعنی ما بین نوم ویقظه است وفرق میان نوم ومراقبه
آنست که نوم بسبب صعود بخار معده است بدماغ

واین سبب رکود و تعطیل حواس میشود وگاه به
سبب نوم باعتبار حرکتی که بدن کرده است
میشود و این منشا تعطیل حواس میشود و انچه نفس در
این احوال مشاهده نماید و اثر نوم میکویند و انچه
پیش از نصف شب نفس میبیند اکثرش اعتبار ندارد زیرا
که این وقت وقت تردد شیاطین و جن است و
انچه بعد از نصف شب دیده میشود اغلبش صحیح است
باعتبار انکه وقت نزول ملائکه و ارواح است و این مضمون
حدیث است و انسان چون در روز مشغول باموز دنیاست
وقتی که شب بخواب میرود تا نصف شب امور سفلیه
دنیویه در متخیله و متفکره او حاضر است و نفس را فراغ
تمام از ان امور حاصل نیست انچه در اینوقت مرئی
نفس میشود غالبش بی اصل است باعتبار عدم فراغ نفس
و برخوردن او بشیاطین و جن در حق و چون نصف از
شب کذشت نفس را قدری فراغ حاصل میشود از ان
امور و جهة سفلیه ضعیف میشود این وقت وقت عروج
نفس است بسموات و وقت ملاقات او است بارواح و ملائکه
در اینحال انچه مشاهده نماید صحیح خواهد بود و این
مشاهده دو نوع است نوعی که نفس میرسد بلوح محفوظ

انچه در انجاست میبیند این نوع احتیاجی بتعبیر
ندارد و نوع دیگر انکه مثال انچه در لوح است
میبیند مثل انکه میبیند که آب صافی یا شیر میاشامد
در این نوع محتاج بتعبیر است اما مراقبه انست که
هرگاه قلب سالک متوجه جناب احدیه بشود در این
حین گاهی فیضی از انجناب نازل میشود بر قلب و این
نزول فیض منشا رکود حواس میشود و حالتی رو میدهد
شبیه بحالت نوم انچه در انحال قلب مشاهده نماید
انرا مراقبه میکویند گاهی در حال مراقبه همه
حواس راکد میشود گاه بعضی حواس دون بعض مثل
باصره راکد است دون سامعه این قسم اخیر مراقبه
شبیه است بکشف بلکه اول مرتبه کشف است و جناب
سید الساجدین در دعای سحر ماه مبارک رمضان فرموده
انا انا یا رب الذی لم استحییک فی الخلاء ولم اراقبک
فی الملاء جهة اینکه فرموده اند حیا نکردم از تو در خلوت
و مراقب تو نشدم در کثرت اینست که در خلوت جمیع
ظاهر و باطن عارف باید متوجه جناب احدیه باشد
تا رؤیت حاصل شود و معنی رؤیت را بیان نمودیم و در
کثرت باید قلب که باطن است متوجه جناب قدوسی باشد

و ظاهر با خلق و مراقبه عبارت از توجه قلب است بجناب
احدیت بعضی از محققین عرفا چنین فرموده اند که هر یک
از واقعه و منام منقسم میشوند بسه قسم اول کشف
مجرد و آن چنان بود که ببیند روح مجرد از خیال حالی که
هنوز در حجاب غیب بود در خواب یا در واقعه مطالعه
نماید و بعد از ان همچنانکه دیده باشد بعینها در عالم
شهادت واقع شود مثلا کسی بخواب بیند که در فلان
جای دفینه ایست بدین صفت چون باز جوید بهمان
صفت یابد و اینمعنی اگر بطریق مشاهده ادراک
افتد مدرک آن بصیرت روح بود و اگر باستماع هواتف
والقاء سمع معلوم شود واسطه ادراک آن سمع روح
بود و در این قسم کذب صورت نبندد اصلا چه روح
در این کشف متفرد بود و کذب از او منفی و قسم دویم
از اقسام نوم یا واقعه کشف مخیل است و ان چنان بود
که روح انسانی در خواب یا واقعه بعضی از مغیبات
دریابد و نفس باعتبار تعلق بدو و با وی در ان مشارکت
نماید و بقوه متخیله از خزانه کسوه صورتی مناسب
از محسوسات در او پوشاند و در ان کسوتش مشاهده
کند پس معبر یا شیخ در تعبیر ان بوجه مناسب از صورت

خیالی عبور کند و حقیقت انرا که مدرک روح بود
دریابد و بیان کند و در این قسم امکان مدخلیت
کذب باشد ولیکن کذب محض در انصورت
نرسد بسبب انکه از ادراک روح خالی نباشد
بل اگر در حال ادراک روح خواطر نفسانی با مدرکات
روحانی منضم نشود و متخیله جز حقایق مدرکات
روح را لباس خیالی نپوشاند ان واقعه یا خواب صادق
باشد و اگر بعضی از خواطر نفسانی با مدرکات روحانی
منضم شود و متخیله جمله را کسوتهای خیالی پو
شاند بعضی از ان صادق و بعضی کاذب بود
پس شیخ بقوه علم تعبیر حقایق روحانی را از شوائب
خواطر نفسانی خالص کرداند و تعبیر نماید و قسم
سیم خیال مجرد بود و انچنان بود که خواطر نفسانی
بر دل غلبه کند و بغلبه آن روح از مطالعه عالم
غیب محجوب ماند پس در حالت نوم یا واقعه انخاطر
قوی تر کردد و متخیله هر یکی را کسوه خیالی در
پوشاند و مشاهده افتد یا صور انخواطر بعینها
بی تصرف متخیله مرئی و مشاهد شود و اینمعنی
اگر خواب افتد اضغاث و احلامش میکویند

واگر در واقعه واقعهٔ کاذب منشأ بود در این صورت
صدق اصلا صورت نبندد چه نفس باستقلال منشأ
آن خواطر بود و صدق از صفات آن بود والمصدق
والاضغاث اسباب بعضها راجع الى النفس وبعضها
الى البدن وبعضها اليهما جميعا اما الاسباب
الراجعة الى النفس كالتوجه التام الى الحق
سبحانه والاعتقاد بالصدق وميل النفس الى العالم
الروحانى العقلى وطهارتها عن النقائص واعراضها
عن الشواغل البدنية واتصافها بالمحامد لان هذه
المعانى يوجب تنورها وتقويتها وبقدر ما قويت النفس
وتنورت تقدر على خرق العالم الحسى ودفع
الظلمة الموجبة لعدم الشهود وايضا تقوى
المناسبة بينها وبين الارواح المجردة لاتصافها
بصفاتها فيفيض عليها المعانى الموجبة للانجذاب
اليها من تلك الارواح فيحصل الشهود التام ثم
ان انقطع حكم ذلك الفيض ترجع الى الشهادة
متصفة بالعلم منتقشة بتلك الصور بسبب انطبا
عها فى الخيال والاسباب الراجعة الى البدن صحته
واعتدال مزاجه الدماغى والاسباب الراجعة
ايها

اليهما الاتيان بالطاعات والعبادات البدنية
والخيرات واستعمال القوى والانهما بموجب الاوامر
الالهية وحفظ الاعتدال بين طرفى الافراط والتفريط
ودوام الوضوء وترك الاشتغال بغير الحق دائما
والاشتغال بالذكر خصوصا من اول الليل الى وقت
النوم واسباب الخطا ما يخالف ذلك من سوء
مزاج الدماغ واشتغال النفس باللذات الدنيوية
واستعمال القوى المتخيلة فى التخيلات الفاسدة
والانهماك فى الشهوات والحرص على المخالفات
فان كل ذلك ما يوجب الظلمة وازدياد الحجب
فاذا اعرضت النفس من الظاهر الى الباطن بالنوم
يتجسد لها هذه المعانى فيشغلها عن عالمها
الحقيقى فيقع منامها اضغاث احلام وترى ما
تخيلته المتخيلة بعينه انتهى خلاصة كلامه
رحمه الله **مفتاح سی و پنجم در بیان تحقیق کشف
قلب بمجاهدهٔ نفس** اما کشف عبارتست از نزول فیض
رحمانی بر قلب سالک با عدم رکود حواس گاهی اجمالا
تعبیر بوجوه میکنند و فهمیدن معنی کشف موقوفست
بر تشریح کردن قلب که اول شرح دل را برای تو نمایم

تا معنی کشف بر تو منکشف شود و در قران مجید
اولو الالباب مکرر واقع شده است مراد از اولو الالباب
جمعی اند که چشم دل ایشان کور نباشد و گوش دل
ایشان کر نباشد چنانکه در شان منافقین و کفار
فرموده است جناب احدیت لا تعمی الابصار ولکن تعمی
القلوب التی فی الصدور و فرموده اند ختم الله
علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة
معلوم است که بر گوش و چشم ظاهر این جماعت حجاب
نبود الذین کانت اعینهم فی غطاء عن ذکری غطاء
چشم ظاهر مانع از ذکر نیست و ذکر بچشم ظاهر
دیده نمیشود و امثال این آیات در قران مجید
بسیار است بدانکه مراد از قلب در عرف قران و احادیث
و در عرف اکابر جسم صنوبری فقط که در جوف
انسانست نیست بلکه مراد از قلب عقل است چنانچه
در حدیث وارد است و این عقل که تفسیر قلب وارد شده
است عقل غریزی که عقل نظریش مینامند
نیست بجهة آنکه عقل نظری محلش در دماغ است
نه در صدر چنانچه جناب احدیت فرموده اند ولکن
تعمی القلوب التی فی الصدور و بسبب این عقل نظری
تمیز

تمیز میکند انسان میان افعال محموده و مذمومه
و ممتاز است از حیوانات و بنظر و فکر ادراک ملک
اشیاء عالم مینماید و مقوی اشخاص است در طاعت
و این جسم صنوبری در حیوانات هم هست بلکه مراد
از قلب نفس ناطقه است که بواسطهٔ روح حیوانی
بر قلب صنوبری که محل استوای عرش اوست قرار
میگیرد و بر تخت سلطنت متمکن میشود و بواسطهٔ
روح حیوانی در ملک بدن فرمانفرمائی میکند
چون اول ظهور و تمام ظهور نفس ناطقه در
قلب صنوبریست اطلاق قلب بر نفس ناطقه نموده اند
و پیغمبر ص فرموده اند ان فی جسد بن آدم لمضغة
اذا صلحت صلح بها الجسد کله واذا فسدت فسد بها
جمیع الجسد الا وهی القلب بدانکه از این مضغه
که پارچه گوشتیست که عبارت از جسم صنوبریست
نفس حیوانیه که نفس اماره اش میگویند منبعث
و حاصل میشود چنانچه حضرت امیر المؤمنین ع در
تعریف نفس فرموده اند والحسیة الحیوانیة لها خمس
قوی سمع و بصر و شم و ذوق و لمس فلها خاصیتان
الرضاء والغضب وانبعاثها من القلب و آنکه پیغمبر ص

فرموده اند مضغة هرگاه صالح شد بسبب او
کل بدن صالح میشود و هرگاه او فاسد شد کل
جسد فاسد میشود معنیش اینست که نفس اماره
منبعث او قلب است هرگاه مقهور و مغلوب نفس ناطقه
شد انچه میکند بامر نفس ناطقه میکند جمیع حرکات
او موافق قانون عدل خواهد بود و نفس ناطقه
بواسطه او در استکمال خود میکوشد تا بتمام مقام
خود برسد و چون جنود نفس اماره بسیارند و داعی
عالم حس غالب و بیشمار و شیاطین هم معین ویند
در خارج و نفس ناطقه بر تنهائی از عهده کل بر
نمی آید جناب احدیت و رحمانیت خود ارسال رسل
و انزال کتب نموده اند تا باعانت و راه نمائی انبیا
نفس ناطقه بکمال خود که عالم وحدت است برسد اینست
معنی صلاح بدن بصلاح دل و هرگاه نفس ناطقه
بالعکس اسباب مقهور و مغلوب نفس اماره شد انچه
میبایست فکر و ذکر و طاعت که صرف انعالم نماید
صرف اینعالم مینماید در شیطنت کامل و مکمل میشود
اینست فساد بدن بفساد دل و انچه بیان کردیم
اگر فهمیدی معنی حدیث دیگر را خواهی فهمید که

(فرموده)

که فرموده اند کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته
و باز پیغمبر فرموده اند اللهم اصلح لی الراعی و
الرعیة و الراعی قلب است که مظهر نفس ناطقه است و
رعیه نفس اماره و جنود او است که منبعث اند
از قلب بدانکه جمیع اهل ملت و حکمت متفق اند در
مجاهده نفس و ریاضت او و حدیث است از پیغمبر ص
اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک و عمده
در ریاضت نفس مخالفت نمودن او است حدیث است
که جناب احدیت بحضرت موسی ع وحی فرمودند
یا موسی اگر رضای مرا میخواهی مخالفت کن
با نفس بدرستی که خلق نکردم خلقی را که با
من معارضه کرده باشد مگر نفس و باز در
حدیث است که خدا تعالی وقتی که نفس را خلق
نمود پرسید از نفس که من انا یعنی کیستم من نفس
جواب گفت که من انا یعنی پس من کیستم
یعنی ایا در دار وجود غیر من کسی هست و ریاضت
فرمودن نفس را بطاعت و عبادت بنحویکه انبیا
مقرر فرموده اند باید ریاضت فرمود که راه حق
رسیدن منحصر است براه انبیا ع چنانچه کتاب

و سنة در ان ناطق و کل عرفا و اکابر حکما بر این
متفق و نفس را نباید بیکار گذاشت این هم
کافر بدمست را باید بکار کرد تا مانع وصول
تو بحق نشود بدانکه قلب چشم و گوش دارد شبیه
بچشم و گوش ظاهر در قلب گاو و اسب و گوسفند
هم هست چشم و گوش میشود و قلب انسان بچشم
دل مشاهده ملکوت مینماید و بگوش دل هواتف
غیبیه میشنود ایاتی که در این باب وارد شده است
محلی در پیش ذکر نمودیم حالا ذکر بعضی احادیث
را میکنیم تا مطلب واضح تر شود و قال النبی ص
ما من قلب الا و له عینان فاذا اراد الله
بعبد خیرا فتح عینیه اللتین هما للقلب
لیشاهد بهما الملکوت باز حدیث است در
اصول کافی که معصوم ع فرمودند شیعیان ما
چهار دارند دو چشم در سر و دو چشم در دل
و باز حضرت صادق ع فرموده اند اذا اراد الله
بعبد خیرا نکت فی قلبه نکتة من نور و فتح سامع
قلبه و وکل به ملکا یسدده و اذا اراد الله بعبد
سوء نکت فی قلبه نکتة سوداء و سد مسامع

قلبه و وکل به شیطانا یضله الحدیث احادیث
باین مضمون بسیار است و وقتی که نفس و هوی اماره
باعتبار ریاضت مخالفت با او مطیع نفس ناطقه
شد باذن الله تعالی قلب انسان جولانگاه شیاطین
نمیشود و وقتی که قلب انسان جولانگاه شیاطین
نشد چشم دل مشاهده ملکوت سموات و ارض
مینماید چنانچه پیغمبر ص فرموده اند لولا ان الشیاطین
یحومون علی قلب بنی آدم لنظروا الی ملکوت
السموات و الارض مخفی نماناد که انچه پیغمبر ص
در باب قلب فرموده اند جمیع اولیاء وصیت فرموده
اند که در جمیع احوال سالک باید مراقب قلب
خودش باشد که اثار عجیبه و امور عظیمه از او
ظاهر میشود بغیر دل همه نقش نگار بی
معنیست همین ورق که سیه گشت مدعا
اینجاست و قلب قبله باطن است چنانچه کعبه قبله
ظاهر است و فی مصباح الشریعة فی باب الذکر قال
الصادق ع فاجعل قلبک قبلة للسانک لا تحرکه
الا باشارة القلب و موافقة العقل و رضا
الایمان الحدیث و قال المولوی قدس سره العزیز

بر بیضه دل باش هامان نشنند مرغی باشیان گر بیضه
دل خیزدت مستی ذوق قهقهه وغرض از کشف
وشهود نیست مگر اینکه قلب مشاهده عالم ملکوت
نماید وباسرار آن عالم برخورد واز انجا بعالم
جبروت واز انجا بعالم لاهوت که غیب الغیوب است
برسد بدان ای برادر که انچه انبیاء ع مشاهده
نموده اند خواه بچشم ظاهر وخواه بچشم باطن
نمونه ایست از انچه پیغمبر ما ص وخلفاء او از انجا
مشاهده نموده اند بلکه قطره ایست از دریای
بی پایان وارتباط واتحادی که خلفاء انجناب
راست با انجناب احدی را نیست لهذا فرموده اند
که انا وعلی من نور واحد ودر زیارت جامعه
مذکور است اشهد ان ارواحکم وطینتکم
واحدة طابت وطهرت بعضها من بعض بیان
اینمطلب را با بسط از این در مفاتیح سابق ذکر
نموده ایم خلاصه هریک از انبیاء ع بقدر
استعداد خودشان وبامداد انجناب در باطن
سیران وطیران نموده اند وانچه ان در یتیمه
یتیمه دیده است کسی ندیده مولوی علیه

الرحمه گفت حق لا تقربوا مال الیتیم کی رسد
کس را مقام آن کریم وعرفاء این است بسبب
حسن متابعت با انجناب هریک بقدر استعداد
انچه را انجناب بچشم ظاهر دیده اند ایشان
بچشم باطن مشاهده مینمایند مفتاح سی وششم
در بیان انکه اولیا بچشم قلب مشاهده بل انکه انواری
که مذکور شد که اولیاء بچشم قلب می بینند
حدیث دارد قال سید الشهداء ع فی دعاء العرفه
انت الذی اشرقت الانوار فی قلوب اولیائک
حتی عرفوک ووحدوک وفی کلام اخر لعلی ع قد
احیی قلبه وامات نفسه حتی دق جلیله
ولطف غلیظه وبرق له لامع کثیر البرق
فابان له الطریق وسلک به السبیل وتدافعته
الابواب الی باب السلامة ودار الاقامة
وثبتت رجلاه لطمانینة بدنه فی قرار الامن
والراحه بما استعمل قلبه وارضی ربه قوله ع
وتدافعته الابواب الخ یعنی اینچنین قلب را
زود بباب ملکوت میبرند واز انجا بباب
جبروت واز انجا بباب لاهوت ودر انجا

اقامت مینمایند ودر امن وسلامت میباشند ودر
اصول کافی از حضرت امام رضاء ع مرویست
که حضرت براوی خطاب فرمودند یا محمد ان
رسول الله حین نظر الی عظمة ربه کان فی
هیئة الشاب الموفق وسن ابناء ثلثین یا سنه
یا محمد ص اعظم ربی وجل ان یکون له صفة
المخلوقین قال قلت جعلت فداک من کانت
رجلاه فی خضرة قال ذلک محمد کان اذا
نظر الی ربه بقلبه جعله فی نور مثل نور
الحجب حتی تستبین له ما فی الحجب ان نور الله
منه اخضر ومنه احمر ومنه ابیض ومنه غیر
ذلک الحدیث انچه در این حدیث مذکور شد
که کان اذا نظر الی ربه بقلبه تا اخر این
سیر پیش از اظهار نبوتش بوده است که بچشم
باطن سیر فرموده بعالم ملکوت وبعد از چهل
سال از عمر شریفش که اظهار نبوت بر خلق نمود
بچشم ظاهر سیر عالم ملکوت نمودند وهر دو
پای مبارکش در این سیر بر عرش بوده است
ودر کتاب الله واحادیث بر این سیر ناطق است

برانکه عالم اجسام را تعبیر بخضرت مینمایند
باعتبار انکه خضرت ظلمت ممتزج بنور است
واین عالم اخر عوالم است من حیث النزول
وبعید است از عالم نور الانوار وحیثیات
امکان وعدم که عبارت از ظلمتست بر او
غالب باین سبب است که همیشه در تغیر وتبدل
است قرار وثبات در عالم اجسام متصور
نیست پس عالم اجسام فی الحقیقه ظلمتیست
ممتزج بنور وجود لهذا جناب امام رضاء ع
فرمودند انکه هر دو پایش در خضرت بود محمد ص
بود در این حدیث انحضرت فرموده اند که
بوده است محمد در وقتی که نظر میکرد برب
خود بقلب خود گردانید خدا تعالی دل او را
دل او را در نور مثل نور حجب تا انکه ظاهر شد
برای او انچه در حجب بود بدرستی که نور
خدا بعضی از ان نور سبز است وبعضی از ان
نور سرخ است وبعضی از ان سفید وبعضی
بالوان غیر ذلک ودر فروع کافی در عروج
جسمانی انحضرت چهل نوبت واقع شده است

و آنچه حضرت امام رضا ع فرموده‌اند در این حدیث
از انوار در حدیث فروع کافی حضرت صادق
نیز فرموده‌اند و حضرت امام رضا ع فرموده
اند و منه غیر ذلک و حضرت صادق ع فرموده
اند و الباقی بعدد الخلق و منه غیر ذلک ۵
معنیش و الباقی بعدد الخلق است تأمل تفهم
چهل نور بعدد خلق که حضرت صادق ع فرموده
بنا بر چهل عالم است شیخ کبیر شیخ محمود
شبستری علیه الرحمه فرموده‌اند ز احمد تا
احد یک میم فرق است جهانی اندر این یک
میم غرق است میم چهل است و چهل عالم بر
سبیل اجمال اینست عقل کل که روح اعظم
و تعین اول و ام الکتاب میخوانند و نفس کل
که لوح محفوظ و کتاب مبین میگویند هر یک
از این دو تا مشتمل بر مراتب غیر متناهی است
و هیولی که هبا و کتاب مسطور مینامند و
طبیعت کلیه که مبدأ آثار اسما و افعال است
و افلاک تسعه و دوازده برج و سبعه
سیاره و عناصر اربع و موالید ثلث و انسان

وجهی که فرموده‌اند انواع ملائکه و ضروب
مجردات است مخفی نماناد که دیدن اشیاء
عالم خلق را موقوف بصحت باصره باشد لیکن
دیگر که قرب مفرط و بعد مفرط نباشد و مع
هذا رؤیت حاصل نمیشود مگر بواسطه نوری
یا نور شمس یا نور قمر یا نور سراج همچنین است
در رؤیت قلب عالم ملکوت را موقوفست بصحت
بصیرت و بترتیب مناسبت و مع هذا باید بنوری که
مناسب انجانبست فایض شود تا آنچه در آن جا
نیست که انواع ملائکه و ضروب مجردات قلب مشاهده
نماید لهذا حضرت فرمودند جعله فی نور مثل
نور الحجب حتی یتبین له ما فی الحجب اگر بطول
نمی انجامید بیان میکردم سر اختلاف الوان
و اختلاف حجب را با بیان سر ربط اختلاف الوان
این عالم را با آن عالم که در حدیث دیگر حضرت
امیر المؤمنین ع فرموده‌اند الوان اینعالم
از آلوان آنعالم است هایت و اکذا شتیم
این سر را بعرفان اهل شهود یا بوجدان
اهل ذوق یا بصحت نظر صحیح النظر و لکل

درجات مما عملوا [illegible]
[illegible]
[illegible] بدان ای سالک
سبیل حق که هر گاه مریدی بارشاد کاملی توبه
نماید و از حول و قوه خود بیرون آید و مشغول
عبادت و ذکر شود در این حالت ببرکت عبادت
ظاهری و نتیجه لسان ذاکر از عالم مثال خانهای
آباد و سبزه و فواکه و حیوانات غذائی و امثال
اینها بسیار بر او ظاهر شود و هر یک از اینها
تعبیری دارد و چون در این مرتبه عبادت قالبی
و ذکر زبانی صفاء تمام یافت نوری ظاهر شود
برنگ سبز از هر آنکه این نور نتیجه اعمال است
که از اعضاء و جوارح ظاهر ظاهر صدور مییابد
و در عالم عناصر و طبایع رنگ اعم الوان است
چون اوراق اشجار و نباتات و جهة دیگر آنکه رنگ
سبز تعلق بقمر دارد و فلک قمر از همه افلاک ادنی
است بنا بر این دو مقدمه ارضی و سماوی
ظاهر شد که نور سبز ثمره طاعت جوارح و اعضا است
و این طور اول است از اطوار سبعه اینطایفه

علیه طور دویم تزکیه نفس است از اخلاق ذمیمه
شیطانی و سبعی و بهیمی نفس تا متصف بصفات
شیطانی اماره است و از این مبرا شده
لوامه و لوامه چون از صفات سبعی مبرا گردد
ملهمه شود و ملهمه وقتی از صفات بهیمی
مزکی شود مطمئنه شود و نور کبود که علامت
اطمینان و تزکیه نفس است در اینحال بظهور
آید زیرا که در آفاق و انفس بعد از رنگ سبز
اقرب الوان رنگ کبود است چون در عالم بعد
از دمیدن سبزه اول گلی که میشکفد کبود است
و از سطح زمین بسیار مرتفع نمیشود و از سبزه
اصفی و انباقی الوان ادکن است بنا بر طبایع
هر آینه در عالم باطن بمقتضای الظاهر عنوان
الباطن در این وقت همین رنگ بظهور تواند
آمد بدانکه در مقام نفس قبل از تزکیه ابلیس
خود را بصفة نور خواهد که بنماید اما نتواند
و هر گاه بصفة نور مکدر یا بصورت دیگر مانند
انسان و غیره بنماید اگر بصورت انسانی نماید
بصور قبیحه انسانی تواند نمود و بصور حسنه

تواند نمود هر چند بمکر همه اعضای خود را
خون نماید چشم خود را خوب نتواند نمود اعمی
نماید یا اعور باشد و باقی صفات شیطانی که در
طور نفس اماره روی نماید جنیان باشند بصور
انسانی بغایة کریه منظر یا بصور سهمناک
ثعبانی یا سایر حشرات یا آتش یا دخان هر صورتی
که نماید تعبیری دارد و در حالتی که اماره تبدیل
یابد و لوامه شود کوهها نماید بغایة عظیم
و مرتفع و صحراها و جویهای آب و سبزه و انواع
سباع و مورچه و عنکبوت و از این نوع چیزها
دیده شود و در حالتی که لوامه متبدل شود
و ملهمه گردد جایهایی نماید از کوه پست تر و
نرم تر و از زمین ناهموار تر مانند تلها و درها
و انواع بهایم و در حالتی که ملهمه تبدیل یابد و
مطمئنة شود زمینهای نرم و هموار نماید که
قابل زراعت و عمارت باشد و در بدایت این
تبدیل بعضی از بهایم که در خاصیة با انسان
نزدیکتر باشد دیده شود مانند اسپ و
گوسفند و شتر و غیر اینها و هم در مرتبه
نفس

نفس مطمئنة بعضی معدنیات دیده شود
و طور ششم تصفیه قلبست بصفات حمیده
چون دل بصفات حمیده موصوف شود و بذکر
لا اله الا الله زنگ غبار از دیده دل زدوده
شود انواع روح و صفا و نور و ضیاء بروی
نماید اوصاف حمیده جبلی در صور معدنیات
شریفه و جواهر نفیسه دیده شود هم در اوایل
طور دل روشنیها نماید در لباس محسوسات
سفلی ناری مانند شمع و چراغ و قندیل و فانوس
و مشعل و آتش سفید صافی از دود و کدورت
و یا در لباس محسوسات علوی نوری مانند
شهب و کوکب و ماه و چون صفا زیاد شود نور
دل دیده شود برنگ سرخ در غایت صفا بی
لباس شمعی و چراغی و آتشی و کوکبی و آن نور
بحسب قابلیت و استعداد سالک و قوة و
ضعف مزاج و صحت و سقم دماغ سالک و
حضور و جمع و تفرقه خواطر در قلت و کثرت
و صغر و عظم متفاوت نماید و چون
سالک اهل صفا و نوربین شد نور طاعات

وصفات مرضیه مشاهده نماید مانند نور وضو و
نماز و سایر عبادات و اذکار و نور زهد
و توکل و سایر صفات مرضیه و هر نوری
بخصوصیتی از نور دیگر ممتاز است و بدانکه
چون دل از کفر و ضلالت خلاص شود و بحیات
ایمان و معرفة و متخلی از اخلاق ذمیمه و متحلی
باخلاق حمیده شود و بارشاد مرشد کامل متوجه
عبادت و ذکر شود و دقیقه فروگذاشت
نماید صفاء دل زیاد شود و از طور دل بطور
سر ترقی نماید و بنور سرخ اگرچه منور بود بنور
زرد که اصفی از نور سرخ است مبدل گردد
طور چهارم تجلیه سرست از خواطر صوریه و یاد
غیر چون سر بنور معرفت و علوم و حقایق مزین
شود و بذکر هویة غیب چنان مشغول شود
که غیر بنظر دل نیاید نور زرد بنور سفید
مبدل گردد که اصفی از نور زرد است و از
طور سر بطور روح ترقی نماید طور پنجم تجلیه
روح است از دنائت همت بعلو همت و از
تقید عالم سفلی طیران بعالم علوی چون شاهباز
روح

روح بال همت بر کشاید و تا نهایت ملکوت طیران
و از قیود کثرات خلاص یابد طور ششم که خفاست
حال وی شود و جمیع اطوار متلونه در رنگ سیاه
مضمحل گردد شیخ محمود قدس سره فرموده اند

بیت

چو مبصر با بصر نزدیک گردد بصر ز ادراک
او تاریک گردد سیاهی گر بدانی نور ذاتست
بتاریکی درون آب حیاتست یعنی تاریکی که
مشاهده سالک میشود نور ذات مطلق است که
از غایة نزدیکی تاریکی در بصیرت او پیدا آمده
درون آن تاریکی نور ذات که مقتضی فناست
آب حیات بقاء بالله که موجب حیات سرمدیست
پنهانست و طور هفتم غیب الغیوبست و چون
سالک بسرحد عالم لاهوت رسد فنا یابد و
عنقاصفة اسم بلامسمی گردد و از تعینی
جسمانی و روحانی بالکلیه منسلخ شود و از قید
بشریة خلاص گشته خلعت الوهیة پوشد
و بقاء بالله یابد و در اینحال باتفاق جمیع رجال
از اصحاب مذاهب و ارباب مشارب خدا دانی
و خدا بینی ویرا مسلم و میسر گردد و جناب موسی

از شجره وادی ایمن ندای انی انا الله رب العالمین
شنید وچون حضرت موسی ع نور تجلی در شجره دید
وندای انی انا الله از شجره شنید یقین شد که شجره
مظهر تجلی خواست وانی انا الله سخن حق تعالی است
وبنا براین مقدمه شجره وجود انسانی که اشرف
واکمل از نشاه معدنی ونباتی وحیوانیست اگر
مظهر تجلی شود عجب نباشد بیت روا باشد انا الحق از
درختی چرا نبود روا از نیک بختی وفی الحدیث
القدسی یا ابن آدم اعرف نفسک تعرف ربک
ظاهرک للفناء وباطنک انا وقال الله تعالی
لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب
عبد المؤمن وسئل عن رسول الله ص این الله
قال فی قلوب عباده وقال الله تعالی لا یزال
العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا
احببته کنت سمعه وبصره ویده ورجله ولسانه
فبی یسمع بی وینطق وبی یمشی ویدرا یحدیث
صریح است براینکه بنده بکثرت طاعت وعبادت و
مجاهده وریاضت مظهر تجلی میشود ولهذا در
اخبار الطلاق الله ورب بر انسان کامل شده است

بحسب بطن قرآن کما فی کتب الفریقین عن ابی عبد الله
قوله تعالی ءاله مع الله بل اکثرهم لا یعلمون قال
ای امام هدی مع امام ضلال فی قرن واحد
وفی مناقب ابن شهر اشوب عن الباقر علیه السلام
فی قوله تعالی لقد سمع الله قول الذین قالوا
ان الله فقیر الایه قال هم الذین یزعمون
ان الامام [illegible] منهم الی ما یحملون الیه
الخ یعنی بنسبة فقر بامام داده اند ودلایل
ومؤیدات غیر اینها در مفتاح های سابق
مذکور شده است نهایت این خلعت بقامت هر کس
دوخته نشده است ومعلوم بوده باشد که
هر انچه در این مفتاح مذکور شد که سالک
بعد از توبه وتلقین مرشد کامل مشغول عبادت
وذکر میشود وانوار مذکوره والوانات بر او
ظاهر میشود همه کس را ضرور نیست که باین
ترتیب روی نموده باشد یا روی نماید زیرا که
اشخاص مختلف اند بسا باشد سالکی در راه
سلوک بمقصود حقیقی برسد بدون اینکه این
حالات را مشاهده نموده باشد آگاه هستند

سالکی چندین سال ریاضت میکشد وباز در
مرتبه اول است واین حالات را ندانسته است
انشاء الله که خدا یتعالی جمیع سالکین را بهر
مقام ومنزلی که خود مقدر فرموده است برساند
والله ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا
ولا تحمل علینا اصرا کما [illegible] علی الذین
من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما [illegible] قه لنا به
واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولنا
وانصرنا علی القوم الکافرین والحمد لله رب
العالمین والصلوة والسلام علی محمد وعلی
اله واصحابه وازواجه وذریاته
تمت [illegible] الشریفه المبارکه المیمونه فی وقت



